

جنگ چالدران

بقلم آقای نصرالله فلسفی

استاد تاریخ در دانشکده ادبیات

۱- روابط ایران و عثمانی در آغاز دولت صفوی

زمانی که شاه اسماعیل اول صفوی در سال ۹۰۷ هجری قمری، الوندیگ بایندری آق قویونلو را، در محل شروع نزدیک قاعه نخجوان، شکست داد و شهر تبریز پایتخت امیران ترکمان آق قویونلو را گرفت و در آنجا رسماً بر تخت پادشاهی ایران نشست (دوم ماه رمضان ۹۰۷)، سلطان بایزیدخان دوم، پسر سلطان محمدخان دوم فاتح قسطنطنیه، سلطان عثمانی بود.

سلطان بایزیدخان تا این تاریخ همواره بر پیشوایان صفوی، که برای ترویج و تقویت مذهب شیعه تحصیل قدرت و سلطنت شمشیر میزدند، بیچشم بدگمانی و خصومت می نگریست، و امیران بایندری آق قویونلو را، که دشمنان و حریفان سیاسی و مذهبی آنخاندان بودند، در بر انداختن دولت صفوی تحریض و تشویق میکرد.

مثلاً چون در سال ۸۹۳ هجری قمری، شیخ حیدر پدر شاه اسماعیل در جنگی که با فرخ یسار شروانشاه^۱ و سلطان یعقوب آق قویونلو کرد، کشته شد (۲۰ ماه رجب) در جواب نامدای که امیر آق قویونلو در مرز این بیروزی برای او فرستاده بود، چنین نوشت:

... و از استیلا و تغلب فرق ناجیه بایندریه، ایدهم الله، بر گروه ضاله حیدریه، لعنهم الله و دمرهم، جهانیان را فرحت در فروده و از اشعه شمع این فتح و فیروزی انجمن روم و شام را نور و صفا افزود.

- ۱- فرخ یسار پسر امیر خلیل الله پسر سلطان ابراهیم پسر سلطان محمد پسر کیقباد پسر فرخ زاد نواده ابوالمظفر منوچهر مشهور به خاقان.
- ۲- در محل طبرسران نزدیک قلعه دربند.

لاله صفت صوفی اگر سر کشد
با کله سرخ ز فرمانبری
غرقة خون باد کلاه و سرش
بادل چون قیر زیزدان بری^۱

چهارده سال بعد هم که شاه اسمعیل بخونخواهی پدر برخاست و **الوندیگ** **بایندری آق قویونلو**، برادرزاده و جانشین **سلطان یعقوب**، را دره جل **شرو** شکست داد، و در تبریز بر تخت پادشاهی ایران نشست، سلطان بایزیدخان باز ازروابط دوستانه خویش با امیران بایندری آق قویونلو، که بسبب نفاق و اختلافات خانوادگی ناتوان و زبون گشته بودند، دست برداشت و همچنان ایشان را با نفاق و بیگانگی، و بر انداختن **جماعت ضال مضل قزلباش** تشویق و تحریض می کرد. از آنجمله در جواب نامه ای که الوندیگ پس از شکست «شرو» بدو فرستاده و از وی برای دفع شاه اسمعیل و باز گرفتن تبریز کمک خواسته بود، نوشت:

«... و طائفه یاغیه قزلباشیه، خذلهم الله، گرچه شعله های آتشین از کلاه سرخ نکبت اندود بگیتی در انداخته و چون مجوسیان روز بادگان (؟) آتش بارها را فرافرق سر برداشته، و از پیش فوطهای کبود جهان را بردود ساخته^۲، و چون میل آتشین از آن سرزمین نمایان شده
دمی گو کشد لشکر نامور
بشیخی زندگرددن تاجور

یقین است که متاره بلند در پیش کوه **الوند** پست نماید. و چون کار از مواضع گذشته و موقوف بتوفیق الهی مانده، بأمولست که علی الدوام با غیرت تمام کوشیده و قوت بازو را روی اقدام بحرکت در آورده با جمیع فرق ناجیه اتفاق فرموده و تبرا از خویش داری کنان متوکل اعلی الله الملك المنان عزم جزم بر قلع و قمع آن طاغیه یاغیه و دفع و رفع گروه مکروه ضاله گماشته، پیش از آن که شرار فتنه بالا گیرد با نطفاء زر کوشند، باشد که بتوفیق الله بخاک سیاه پایمال ساخته نام و نشان آن ملاعین را از صفحه جهان بزدايند و عالمیان را باخبار مسرت آتار فتح و فیروزی شاد و خرم گردانند و همت بی همتای همایون ما را مبدول و مصروف شمردند خلاف آن تصور نمایند... و از اعلام سوانح حالات عطات و اغفال جائز نشمرند که ازین جانب حسب الاشاره بوجهی که لازم آید تقصیری نخواهد نمود^۳».

۱- رجوع کنید به منشآت السلاطین احمد فریدون ییغ تقوی چاپ استانبول، جلد اول، صفحات ۳۰۹ تا ۳۱۲

۲- اشاره به تاج دوازده ترک و سرخ قزلباش است. برای اطلاع یافتن از جزئیات تاج قزلباش رجوع کنید بجلد اول «زندگانی شاه عباس اول»، تألیف نویسنده این مقاله، صفحات ۲۱۳ تا ۲۱۶.

۳- منشآت فریدون ییغ، جلد اول، صفحات ۳۵۱ تا ۳۵۳.

الوندیگ بتحریرك سلطان بايزيدخان باز ديگر در سال ۹۰۸ هجری قمری ،
بامید باز گرفتن آذربایجان ، بچنگ شاه اسماعیل رفت ، اما این بار نیز شکست یافت و
بیفداد گریخت . شاه اسماعیل در همانسال **سلطان مراد بایندری آق قویونلو** ، پسر
سلطان یعقوب زاهم ، که در عراق عجم و اصفهان و فارس سلطنت میکرد ، در محل **آله قولاقي**
تزدیک همدان شکست داد ، و قسمت بزرگی از مرکز ایران را نیز بتصرف آورد .

چون خبر فتوحات شهریار صفوی باستانبول رسید ، سلطان بايزيدخان برای
اینکه از حقیقت احوال دولت نورسیده صفوید و قدرت واقعی شاه اسماعیل اول آگاه
شود ، نامه‌هایی بحکم سرحدی ایران و عثمانی فرستاد و ازیشان درین باره اطلاعاتی
خواست . از آنجمله در همانسال نامه‌ای بد **حاج رستم بیگ مکری** از امیران کرد
نگاشت که :

«... مدت مدید است که خصومت جماعت قزلباش بارباب دولت بایندریه
بچه انجامید ، علی ماه و الواقع معلوم نواب کامیاب ذوی الاقدار ، و معروض عتبه
علیه فلك مقدار ، و حضرت بزرگوار مانشد . حالیا برای استعلام احوال دارنده کتاب
مستطاب قدوة الاقران **کیوان چاوش** بدان طرف فرستاده شد ، و اولکای
جای شامتصل آن نواحیست و بحقیقت حال تمام معلوم شماست . چون دارنده
مکتوب شریف بشرف ملاقات مشرف گردد ، از اخبار صادقه و وقایع آن جانب
هرچه پیش شما تحقق پذیرفته است بمشارالیه انهاء نواب کامیاب دارید ، و این معنی
را سبب عنایت شاهانه مادانید ، و هرچه معلوم نموده باشند اصلاً کم نکرده
شیء صداقت را بظهور آورید . تحریر آفی اول الربیعین سنه ثمان و تسعمائة .
امیر کرد پس از چندی با جواب داد که :

«... آنچه از استفسار احوال قزلباش منهدب خراش ، لعنهم الله و درمهم
تنبيه فرموده بودند ، قصه آن طایفه یاغیه حالا برین منوال است که به **الوندخان**
گزند رسانیده و از آنجا بعراق عجم رفته **مرادخان** را منهزم و منکسر ساخته
و در عراق عرب کار پر **ناکیان** را برداخته و با چراکسه مصر مصالحه و اتحاد

- ۱- مقصود باریک ریغ، یرناک است که در عراق عرب حکومت میکرد و دولتش در سال ۹۱۴ هجری قمری بدست شاه اسماعیل اول منقرض گردید .
- ۲- منظور سلطان چر کسی مصر الملك الاشراف فانصوغوری ، از سلسله مماليک برجی است ، که دولتش چندی بعد در سال ۹۲۲ هجری بدست سلطان سلیم خان اول منقرض شد .

نموده حالا عزیمت دیار بکر و مرعش داشته ، احوال ایران از بیداد ایشان پریشان ، و اکثر بلاد و نواحی از ظلم و حیفشان ویران گشته ، امید از فضل یزدانست که قلع و قمع گروه یاغیان بگردد و سنان غازیان و تیغ خون نشان مجاهدین خداوندگار اسلامیان و شهنشاه زمان میسر و مقدر گردد...»

سلطان بایزیدخان چون دریافت که دولت امیران آق قویونلو محکوم بانقض گشته و قدرت و سلطنت شاه اسماعیل در ایران تزلزل ناپذیر است ، ناگزیر بظاهر با پادشاه صفوی از در دوستی و مدارا درآمد ، و در سال ۹۱۰ هجری قمری سفیری بنام محمد چاوش بالابان با تحف و هدایای شایسته بدربار ایران فرستاد و او را بفتح عراق و فارس تهنیت گفت .

ولی چون گروهی از پیروان مذهب تسنن از ایران هجرت کرده بدولت عثمانی (روم) پناه برده بودند ، و ازین گروه شنیده بود که شاه اسماعیل و صوفیان شیعه نسبت بمردم سنن مذهب ایران تعدی و ستمکاری بسیار روا میدارند ، دو نامه بزبان ترکی بشهریار ایران نوشت که در یکی فقط او را بفتح عراق و فارس تبریک گفته بود ، و در دیگری گذشته ازین تبریک ، بشاه اسماعیل نصیحت کرده بود که از ظلم و تعدی دست باز دارد و بهوای نفس و تعصب خون بیگناهان را نریزد . بفرستاده خود سپرده بود که اگر آنچه درباره تعدیات پادشاه صفوی شنیده است بحقیقت نزدیک بود ، نامه نصیحت آمیز وی را بدو دهد و گرنه نامه دیگر را تقدیم کند .

فرستاده چون بایران آمد و دریافت که آنچه هاجران سنن گفته اند حقیقت داشته است ، نامدای را که حاوی اندرزهای سلطان بود بپادشاه ایران تقدیم کرد . چون این نامه از احاطه تاریخی اهمیت بسیار دارد ترجمه آنرا در اینجا نقل می کنیم :

نامه سلطان بایزیدخان بشاه اسماعیل

« جناب امارت مآب حکومت نصاب سیادت انتساب ، مبارز السلطنة و الحكومة ، صاحب الفتح الجزیل ابن الشیخ سلطان حیدر الصفوی امیر اسماعیل اسس اللہ بنیان عدله و افضاله الی یوم الدین را که مقام فرزند ارجمند این و لاه و مؤسس اساس سلطنت والا و سرسلسله دولت اعلی و جانشین کیخسرو و داراست . اولاً بسلام سلامت انجام همایون ما مفتخر ساخته ، ثانیاً ابواب گله بل شکایت کشوده اظهار مینمائیم .

» بعد از اینکه آن فرزند عالی مقام بمرم کشیدن انتقام پدر حیدر سیر از

گیلانات خروج کرد و با فرخ یسار شروانشاه جنگید و بیاری بخت بر و ظفر یافت و بسزارسانید، بعد با **الوند** لوند محاربه نمود و بهزیمت گرفتار ساخت و بالشرف و الاجلال در تبریز گلبیز بر او رنگ خسرو پرویز جلوس کرد و کامکار شد، آنگاه که این دونوید مسرت پدید در مرز و بوم روم شایع گشت بسیار خرسند شدم و منتظر قدم بشیری با بشار تنامه مخصوص ما دم که در ورود آن جوابنامه تهنیت آمیزی با سفیر مخصوص بفرستم. چون اعلام ازین قبیل وقایع عظیمه از عمده تکالیف حکمدارانست. هنوز از آنجانب نه بشیر و بشارت و نه اشارتی واقع شده بود، که بشارت دیگر درین کشور شایع گشت و معلوم شد آن امارت مآب خطه وسیع عراق و فارس رانیز از وجود مظالمه آلود **پایندریه پاک** و بافتاب نجات تابناک کرده باليمن والاقبال ضمیمه ممالک مفتوحه امیرانه نموده اند. چون این خبر شادی اثر تشنیف ساز صماخ مسرت گردید و بشارت نامه نیز از آنجانب رسید، لازم آمد که فتوحات بی دربی آن سیادت مآب شهادت نصاب را تبریک و تهنیت گفته در طریقه اخلاص کیشی و مودت گستری تقدم بجویم، و درین ضمن بعض و صایای بی غرضانه هم بگوش هوش آن نتیجه خانواده ولایت رسانیده نظر دقت با فطانت آن امارت مآب را در باب تعمیق مضار چند مسئله منعطف سازیم:

«اولا - در اکنار و اسراف در قتل که باعث کوتاهی عمر و سبب بدنامی ابدی و در شرع و عقل غیر ممدوح و مقدوح است، تابع هوای نفس جوانی نشده اجتناب فرمایند. البته شنیده اند که نام **حجاج و چنگیز و تیمور** را اعالی و ادانی بچه عنوان بزبان آورده و می آورند.

«ثانیا - لازم نیست که ترویج و تعمیم یک طریقه مخالف عامه مسلمین را از برای پیشرفت امور سلطنت سه روزه دنیا آلت قرار داده در میان امت خیر البشر تفرقه بیندازند و بواسطه این تباعد و تنافرالی آخرالایام امت مرحومه ستم دیده حضرت خیر الانام را دشمن هم دیگر ساخته قوای مادیه و مغنویه اسلام را بکهند و باین وسیله باعث دست اندازی اعدای دین بر ممالک مسلمین شوند.

«ثالثا قبور و مساجد و تکایا و زوایا و سایر آثار سلاطین و امرا و علمای سابقین و سابقین را نگذارند که بعض نادانهای صوفیه باغوا و اغرای انبوهی از مغرضین، که میخواهند موقوفات آنها را ملک قرار داده غصب کنند، خراب نمایند، چه آنها اسناد و حجج مالکیت اسلام در آن ممالک و داعی ذکر جمیل مشاهیر رجال امت حضرت حبیب رب لاینام است.

«رابعا استمالت بعدل و انصاف در قلوب اهالی مؤثرتر از اظهار بخشش و شدت و خونریزیست. بهتر اینست که در هر امر مساوات و عدالت و حریت مشروعه اهالی برای آن امارت مآب پیشه گشته مرغ قلوب اهالی را بدام صدق نیت و حسن سلوک شکار کرده کسی را نرنجانند و طوری رفتار نمایند که اهالی آن مرز و بوم وطن آباء و اجدادشانرا ترک نموده بخارج هجرت نکنند. زیرا آبادی مملکت و بقای دوات بخشنودی رعیت از حکومت است. هر گاه ایرانیان از

حکومت اترک «بایندریه» خشنود می بودند، آن سیادت‌آب آن قدر ممالک را نمی توانست باسانی فتح نماید.

«ایران مملکتی است که چندین سلاله از حکمداران معتبر قبل از اسلام در آن اقلیم نوسن سلطنت را نده و بعضی از حکمداران آنها نیز در اغلب آبادیهای ممالک روی زمین بیاری همان ایرانیان فتحهای بسیار ممدوح کرده بین السلاطین بنام نیکی تفرد جسته اند.

«ایرانیان نیز ملتبی بوده و هستند که تا پادشاه از نجب و از خودشان نباشد بمیل انقیاد و اطاعت نمی کنند و میخواهند که پادشاه آنها در یکی از پایتختهای ایران ساکن شده خود را ایرانی بشناسد، و ایرانیان را نیز ملت حاکمه قرار داده بعدالت راه رود. لله الحمد و المنة آنجناب شهامت‌آب که از تمامی ایرانیان حسیب و نسیب و نجیب تر و منسوب بیکی از خانوادهای قدیم و معروف و ممدوح ترین ایران و صاحب انصار و اعوان هستند، اگر عدالت را پیشه و ترفیه و آسودگی رعایا و برابری را همیشه اندیشه فرمایند، اهالی ایران بالطوع والرضا و اهالی هندوستان و ترکستان نیز فقط بیک توجه آنولا ربقه تابعیت و اطاعت را بر رقبه عبودیت و رقیبت نهاده در بقاء و ارتقای دولت صوفیه صوفیه جانسپارانه خواهند کوشید. اما در عکس معامله هر گاه بحیث سیف مالک ایران هم باشند، از شرق و غرب دولت و مملکت خود را هدف تیرعداوت عامه مسلمین قرار داده آنی آسوده از هجوم و اقتحام حکمداران و امراء عامه اسلام نمانده مملکت ایران محصور و اهالی آن در انظار مسلمین مقهور خواهند شد. پس، چرا عاقل کند کاری که باز آرد پشیمانی؟ مملکت پادشاه میخواهد، پادشاه مملکت و رعیت، و این هر دو بعدالت معمور و مرفه میشود. پادشاه بادی و مذهب، که از امور معنویه و اخرویه است، چه کار دارد. اگر آن سیادت‌آب نصایح مشفقانه اینجانب را اصغاء و قبول فرمایند، شکی نیست که همیشه دولت ابد مدت عثمانی را ظهیر و معین امارت و حکومت آنولا یافته عند الاقتضا معاونت فعلیه هم خواهند دید، و ما علینا الا البلاغ. «چون درین ولایتنا بر تأسیس اساس و داد و تمهید لوازم اتحاد و ابلاغ آن نصایح قدوة الامثال و الاقران محمد چاوش بالابان زید قدره، بموجب سیاهه ملفوفه حامل بعض هدایا ارسال نموده رفت تا شرایط رسالت و روابط محبت را کما ینبغی از اینجانب مؤدی کرده دقیقه معوق نگذارد و آنچه بزبانی سیارش شده است، در وقت تقریر مجاز و مرخص فرموده خلافی در آن ملحوظ نفرمایند که از معتمدان و بندگان صداقت نشان قدیمی و صادق القول جبلی است و بعد از تلاقی و کسب صفا حسب القبول و الرضا حسن اجازت و رخصت انصراف ارزانی داشته بتوفیق الله عزوجل روانه اینجانب فرمایند. باقی ابواب معدلت و جهاننداری بفزونی عمر و بختیاری گشاده باد الی یوم التئاد برب العباد.»

۱ - از کتاب انقلاب الاسلام بین الخاص و العام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحات

شاه اسماعیل با آنکه نصایح سلطان بایزید خان را نشنید و پس از آن باز در ترویج مذهب تشیع در ایران با کمال خشونت و قساوت رفتار کرد، بظاهر با سلطان عثمانی بر اه صلح و دوستی میرفت و از هر گونه اقدامی که بهانه مخالفت آشکار و مایه بروز جنگ میان دو دولت گردد، دوری می جست. زیرا دشمنی نیرومند مانند **محمد شاه بخت خان** از بک معروف به **شیک خان** از طرف خراسان سلطنت نو بنیادش را تهدید میکرد، و امیرزادگان آق قویونلو هم هنوز برای تجدید حکومت از دست رفته خویش، از پای ندرشته بودند. بهمین سبب سفیر عثمانی را با نامه‌ای دوستانه و هدایای شایسته باز گردانید.

پس از آن سلطان بایزیدخان چون دریافت که شاه اسماعیل و صوفیان قزلباش بنصایح وی توجهی نکرده و نسبت بیروان مذهب تسنن همچنان باخشونت و ستمکاری رفتار میکنند، بحکام ولایات آسیای صغیر فرمان داد که از مسافرت رعایای عثمانی بایران جلوگیری کنند و مهاجران ایرانی را که بخاک عثمانی می آیند بمهربانی بپذیرند و املاک و خانه‌ها صوفیانی را که پیش از صدور این فرمان بایران رفته‌اند با ایشان سپارند.

بهمین سبب شاه اسماعیل در سال ۹۱۲ هجری، که درخوی قشلاق کرده و بار خوی از طوائف کرد در جنگ بود، نامه‌ای بساطران عثمانی نوشت و از او خواش کرد که بحکام و مأموران ترک در ولایات مجاور ایران دستور دهد که از آمدن مریدان و معتقدان خاندان صفوی بایران جلوگیری نکنند. سلطان بایزیدخان نیز در نامه‌ای دوستانه با و پاسخ داد که بسیاری از رعایای وی ببهانه زیارت اردبیل و درک خدمت پادشاه صفوی بایران می آیند تا از خدمت سربازی بگریزند. مع هذا « چون اشارت شریف در رسید حکم فرمودیم که هر فردی ازین طبقه در وقتی که داعیه زیارت اولیاء الله علیهم الرحمة نمایند بر سبیل باز آمدن هیچ احدی مانع و دافع نگردند تا طریقه محبت چنانچه دلخواه طرفین و مقصود جانبین است معمور و دائر گردد و رشته محبت لاینقطع غیر منقطع شود... »^۲

شاه اسماعیل هنگامی که در تابستان سال ۹۱۳ هجری قمری برای سرکوبی

۱- متن جواب شاه اسماعیل بدست نیامد.

۲- منقذات السلاطین جلد اول صفحات ۳۴۵ و ۳۴۶

علاءالدوله ذوالقدر، که با سلطان مراد آق قویونلو وصلت کرده بود و آذربایجان را از جانب مغرب تهدید میکرد، عازم **البستان** گردید، چون ناگزیر بایستی از حدود **قیصریه**، که در قلمرو سلطان بایزیدخان بود، بگذرد بسپاهیان خود فرمان داد که در متصرفات سلطان متعرض جان و مال مردم نشوند و با رعایای او بمهربانی و دوستی رفتار کنند. در همان حال نامدای سلطان بایزیدخان نوشت که:

«... انهای رای ملک آرای عقده گشای آنکه در تاریخ دوازدهم شهر ربیع الثانی در یورت **نخر بورنی** واقع شد و از آنجا کوچ بر کوچ توجه بجانب مخالفان مصمم است، و محبت و عهد بدستوری که سابقاً مقرر بود بهمان دستور فیما بین مؤکد است و خلل پذیر نیست. و درین اوقات فرخنده ساعات که عبور ولایات دارالاسلام روم واقع شد یساق کرده بودیم که مطلقاً غازیان عظام و عساکر نصرت فرجام پیرامون اموال رعایای آن بلاد نگردند و تعرض نرسانند و جمعی که بواسطه عبور معسکر ظفر پیکر منهزم شده بودند، استمالت داده بمحل و مقام خود آیند که اصلاً با ایشان از هیچ وجه مهمی نیست... چون غرض تأکید روابط محبت و القاء مواد مودتست زیادت اطناب نرفت...»

سلطان بایزیدخان در جواب این نامه شاه اسمعیل را «شهریار اعظم و تاجدار اکرم، ملک ممالک عجم و نوین بلاد التترک والدیلم، جمشید دوران و کیخسرو زمان المؤمنین من عندالله، الملك الجلیل شاه اسمعیل اسس الله قواعد عدله وعمره و ایده بتوفیقه و نعره...» خطاب کرده و نوشته بود که:

«...مکتوب بلاغت اسلوب... در ایمن ساعات و اشرف اوقات رسید و از وصول مکتوب متبرکش به قیصریه محمیبه خیرو آگاه ساخت. امراء آن مرزوبوم را در تقدیم مراسم یکجبهتی تأکید نموده اعلام رفت که در باب اتحاد

۱- علاءالدوله ذوالقدر پسر ناصرالدین محمد ذوالقدر، در قسمتی از نواحی شرقی آسیای صغیر و حوزة علیای رود فرات، در ولایات مرعش و البستان و خربوت و آمد و اورفه و غیره حکومت موروثی مستقل داشت. طوائف ذوالقدر در حدود هشتاد هزار خانوار بودند. علاءالدوله در سال ۹۲۱ هجری در جنگی که با سلطان سلیم خان اول سلطان عثمانی، پسر و جانشین سلطان بایزیدخان کرد، کشته شد و بامرگ او دوران حکمرانی خاندان ذوالقدر، که از حدود سال ۷۴۰ هجری قمری آغاز شده بود، پایان رسید.

۲- چنین است در منشآت السلاطین، ولی ظاهراً نخر بورنی غلط و درست خرتاپوت یا خربوت باشد که نام کهنتر آن حصن زیاد بوده است، و عبارت باید چنین باشد:... در یورت خربوت [نزول] واقع شد.

وصفای ذات‌البین دقیقه فوت نمایند و همواره در خلوص و وداد و رضای طرفین کوشند و چون رسوخ مودت و بیگانگی آن سلطنت مآب عدالت مناب بدرجه کمال و کمال درجه وضوح پیوسته سکنه آن مرز و بوم از قدوم نصف رسوم منضجر نكشته رعایت خاطر همایون و جانبگیری ما را در هر باب محمی و مرعی داشتند و با علوشان شمه از آن معطل و معوق نگذاشته ، ان شاء الله الاعز الاکرم ازین جانب نیز همان شیوه مرضیه را معمول نموده شکل خلاف صورت پذیر نخواهد گشت و فواید این نعمت جلیله بساکنان ممالک طرفین سمت ظهور یافته و فضل و شکر آن بصحایف اعمال مندرج شده ثواب عظیم خواهد رسید...»

در آغاز سال ۹۱۶ هجری قمری ، شاه اسماعیل بعزم جنگ با **محمد شاهبخت خان شیبانی ازبک** ، معروف به **شیک خان** ، پادشاه ترکستان و ماوراءالنهر ، بخراسان لشکر کشید ، و بشرحی که در تاریخ سلطنت او باید دید ، پادشاه ازبک را در نزدیکی هروشکست داد . شیک خان درین جنگ کشته شد ، و شاه اسماعیل بسبب کینه‌سختی که از او در دل داشت ، فرمان داد جسدش را صوفیان خورند ! و کاسه سرش را در طلا گرفتند و از آن جامی ساختند که تا پایان عمر در آن شراب می‌خورد . پوست سرش را نیز پرازگاه کرد و باسفیری برای سلطان بایزیدخان فرستاد .

سلطان عثمانی که باشیک خان بسبب اشتراک مذهب و زبان روابط و مکاتبات دوستانه داشت ، ازین کار شاه اسماعیل ، که نشاندای از عداوت باطنی وی بود ، رنجیده خاطر و خشمگین شد مخصوصاً سرش سلیم ، که بعد از او سلطنت عثمانی رسید ، از مشاهده سر شیک خان بقدری متأثر و اندوهگین گشت که کینه شاه اسماعیل را بیش از پیش در دل گرفت و بسیاری از مورخان ترک این امر را از علل اساسی جنگ چالدران شمرده‌اند .

در همان حال شاه اسماعیل صوفیان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی را در ولایات عثمانی بتاخت و تاز و مردمکشی تحریک میکرد ، چنانکه بدستور وی در سال ۹۱۷ هجری ، **شاه قلی بابا** از سران صوفیه **تکه‌لو** ، ولایات **تکه** و **قرامان** و **سیواس** را غارت کرد و ، بشرحی که در صفحات بعد خواهیم گفت ، جمعی از سرداران و سربازان عثمانی را کشت .

۱- منشآت السلاطین ، جلد اول ، صفحات ۳۴۶ و ۳۴۷.

۲- برای اطلاع یافتن از علل اساسی و حوادث و نتایج این جنگ رجوع کنید به مقاله داستان یک پادشاهی در کاسه سرفهمن ، از نویسنده این سطور در شماره ۴ دوره چهارم مجله سخن چاپ تهران

سلطان بایزیدخان بعزت آنکه در یمن زمان پیرو فرسوده و در داخله کشور گرفتار
عمیان پسر که چاک خود سلیم بود، از دشمنی آشکار و اقدام بجنگ با شاه اسماعیل احتراز
می کرد و ناگزیر در برابر تهدیدات و تحریکات شهریار صفوی بردباری و ملایمت می نمود.
به همین سبب نیز چون ارتاخرت و تاز «شاه قلی بابا» و غارت و کشتار او در ولایات عثمانی
خبر یافت، بنوشتن نامدانی که ترجمه آنرا در اینجا نقل می کنیم، قناعت کرد:

نامه سلطان بایزیدخان شاه اسماعیل

«بعداللقاب ... ای جوان کم تجربت، باز نصیحتی از پدر بشنو. از برای
قبولانیدن مذهب تازه ات خون مسلمانان را مریز، و وعید من قتل مؤمناً متعمداً
فجزائه جهنم خالدین فیها، را از خاطر دور مدار. طریقه اجداد عظامت انارالله
برهانم را مسلک خود ساز. فرستادن پوست شیبک خان سلاطین شجاعت آمین
عثمانیان را گرفتار خوف و تلاش نمیکنند. بعضی اشخاص ملعنت اختصاص را
باین مملکت فرستادن و جهال نیک و بد نفهم این ممالک را بوسیله ایشان بالاغفال
بایران کوچانیدن و در راه گذارشان آبادیها را تاراج و اهالی مسکونه را مقتول
گردانیدن کار دزدانست، نه کار پادشاهان. مملکت ایران مانند پلیست که میان
دو اقلیم بسیار وسیع اسلام نشین قرار دارد. این پل محتاج بیک محافظ با اقتدار است
که هنگام لزوم در سر پل جلودشمن اسلام را بگیرد و بامداد غازیان نگذارد که حمله
آوران از پل با اقلیم دیگر بگذرند و بخرابی پردازند. از روش کارهای فوق الطبیعه
استنباط میشود که حضرت مالک الملک شما را بجهت محافظت آن پل انتخاب
کرده موفق بفتح و نصرت می نماید. پس لازم و واجبست که تشکرات مقتضیه خداوندی
را بجای آورده قدر این نعمت عظمی را بدانید و این پل را بواسطه مبیانت مذهب
قطع نکرده مسلمانان طرفین را منع از مراد و ملاقات یکدیگر ننمائید. چنانکه
بیش از این اظهار کرده بودیم رعیت عدالت میخواهد و سلطان اطاعت از
رعیت. مذهب امری است معنوی. سلطنت امریست مادی. بر سلطنت است که
عدالت پیشه کرده مداخله بأمور معنویه ننماید.

«دیگر آنکه از استیلاي ممالک روم قطع امید کنید و بهتر آنست جدوجهد
باضمحلال وجود ملوک الطوائف ایران و توران و هندوستان نموده سلطنتی
بسیار باقوت در آن سامانها تأسیس کنید. و من بعد طوری رفتار ننمائید که غازیان
عثمانیان که مشغول بجهاد فی سبیل الله و ساعی باعلاي کلمه الله هستند، ناچار
بکشیدن شمشیر انتقام از نیام گشته رو بایران آورند و بیش از پیش ویران سازند.
وما علینا الا البلاغ والسلام.»^۱

این نامه زمانی بدست شاه اسمعیل رسید که پسران سلطان بایزید از نواحی مختلف آسیای صغیر بادعای سلطنت قیام کرده بودند. پس بازه موقع را مغتنم شمرد و بشرحی که بعد از این خواهیم گفت، **نورعلی خلیفه روملو**، از سران نامی قزلباش را بولایات عثمانی فرستاد تا در آنجا بترکتازی و غارت مشغول شود.

۲- پادشاهی سلطان سلیم خان اول

و بالا گرفتن اختلافات ایران و عثمانی

سلطان بایزید خان دوم در دوران زندگانی خود دارای هشت پسر شد که از آن جمله سه تن بنام **قورقود** و **احمد** و **سلیم** در سالهای آخر سلطنت وی زنده بودند و بقریب در ولایات **تکه**، **آماسیه** و **طرابوزان** حکومت داشتند. **سلیمان** پسر سلیم نیز در شبه جزیره **قریم** (کریمه) حکومت میکرد. سلطان بایزید خان بجای اینکه پسر بزرگ خود **قورقود** را بولیعهدی برگزیند، این مقام را بپسر دیگر خویش **احمد** داده بود. ولی سلیم که جوانی جاه طلب و جسور و دلیر و سرکش بود، سر بازان **ینگلی چری** (ینی چری)^۱ را با خود هم دست کرد، و از شبه جزیره **قریم**، قلمرو حکومت فرزند خود **سلیمان** نیز سوارانی گرد آورد و از پدر خواست که حکومت یکی از متصرفات اروپائی عثمانی را بوی دهد، تا بپایتخت و مرکز دولتش نزدیکتر باشد، و چون سلطان بایزید خان درخواست وی را نپذیرفت، بی اجازه او تا پشت شهر **ادرنه** پیش آمد.

وزیران سلطان بایزید خان که از قوای خود اطمینان کافی نداشتند، بساطان توصیه کردند که درخواست سلیم را بپذیرد. او نیز ناچار موافقت کرد و حکومت ولایات **سمندریه** و **ودین** از متصرفات اروپائی عثمانی را بوی داد.

دیری نگذشت که سر بازان **ینی چری** بهواخواهی سلیم برخاستند و او را بقسطنطنیه آوردند. سلطان بایزید ناچار روز هشتم ماه صفر ۹۱۸ هجری قمری از سلطنت کناره

۱- ولایت **تکه** یا **تکه ایلی** در ساحل جنوب غربی آسیای صغیر، آماسیه در شمال و طرابوزان در شمال شرقی آن سرزمین است. (رجوع شود بنقشه ضمیمه این مقاله)

۲- در صفحات بعد ازین سیاه و تشکیلات آن بتفصیل سخن خواهیم گفت.

گرفت و پادشاهی را بد سلیم سپرد. بیست روز بعد نیز از پسر اجازه گرفت که به **دیموتیقه**^۱ تواند گاه خویش رود. ولی باین مجال نرسیده در راه در گذشت (دهم ذی‌حجه الاول ۹۱۸). برخی از مورخان نوشته‌اند که از غصه روی او بیشتر معتقدند که بدست پزشک یهودی مسموم شد.

سلطان سلیم خان اول در آغاز سلطنت بکشتن برادران و برادرزادگان خویش، که مدعیان سلطنت وی بودند، همت گماشت. برادر بزرگ خود **احمد** را که از طرف پدرش بولای مهدی انتخاب شده و پادشاه اسماعیل طرح دوستی و اتحاد ریخته بود، بحیله کشت^۲. برادر دیگر خویش **قورقود** را نیز بچنگ آورد و خفه کرد^۳. از پنج پسر احمد هم چهار تن را هلاک ساخت و تنها یکی از ایشان بنام **سلطان مراد** با پیران آمد و بشاه اسماعیل پناه داده شد^۴.

۳- علل لشکر کشی سلطان سلیم خان اول با پیران

سلطان سلیم خان اول پس از آنکه مدعیان سلطنت خویش را بر انداخت، مصمم شد که

۱- Demotica

۲- حسن روملو در احسن التواریخ درین باره می نویسد: «... پس از مرگ سلطان بایزیدخان پسرش سلطان احمد در آنادولی (آناطولی) خطبه بنام خود خواند. سلطان سلیم از زبان پاشایان در گاه مکاتبات نوشته، مضمون آنکه هر گاه آنحضرت با مردم اندک خود را باسلامبول رساند، این بندگان که خدمت بر میان جان بسته سلطان سلیم را گرفته شما را پادشاه میسازیم. آن ساده لوح باین فریفته شده سلطان مراد پسر خود را در میان لشکر گذاشته خود با پانصد سوار متوجه اسلامبول گردید و سلطان سلیم با جمعی کثیر ویرا استقبال نموده بقتل آورد... احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۳۶.

سلطان سلیم خان و سلطان احمد در محل بنی شهر، نزدیک استانبول، با هم روبرو شدند (۱۷ سفر ۹۱۹ هجری قمری) و سلطان احمد گرفتار شد. نوشته‌اند پیش از آنکه کشته شود انگشتری خود را برای سلطان سلیم فرستاد و خواهش کرد که آنرا بیادگار بپذیرد و اگر هدیه ناقابل نیست بروخرده نگیرد!

۳- قورقود نیز پیش از آنکه بمیرد اشعار تأثر انگیزی در بیگناهی خود سروده سلیم را بستگدانی ملامت کرده بود. سلطان سلیم پس از خواندن اشعار او گریست و پانزده تن از تر کمانان را که پیرادرش خیانت کرده و او را بوی تسلیم نموده بودند کشت!

۴- شاه اسماعیل حکومت قسمتی از فارس را بسلطان مراد سپرد، ولی او پیش از آنکه بفارس رسد در اصفهان در گذشت، وجسدش را بیرون دروازه **توقچی پهلوی** مزار شیخ علی سهل اصفهانی بخاک سپردند.

بایران بنامد. علل اساسی این تصمیم را بدودسته تقسیم باید کرد، یکی علل سیاسی و مذهبی و دیگر علل نظامی و لزوم ایجاد امنیت در سرحدات شرقی امپراطوری عثمانی .

دولت عثمانی که تا این تاریخ با دشمنان نیرومند سرسخت و متعصبی در اروپادست و پنجه نرم میکرد، از آغاز تأسیس دولت صفوی در سرحدات شرقی نیز گرفتار حریف تازه نفس و کینه توز و خطرناک و متعصب تری مانند شاه اسماعیل صفوی گردیده بود، که با تبلیغات دینی و تحریکات سیاسی در ولایات شرقی و جنوبی آسیای صغیر، و اتحاد با دشمنان امپراطوری عثمانی در اروپا و آفریقا، مقدمه تجزیه و انقراض آن دولت را فراهم میساخت .

هواخواهان و مریدان شیعی مذهب خاندان صفوی، و صوفیان فداکار و جانسیاری که در ولایات مختلف آسیای صغیر مسکن داشتند، پیوسته به تحریک و دستور شاه اسماعیل، برای ترویج مذهب شیعه و تضعیف دولت عثمانی در ولایات مذکور، تبلیغات مذهبی و ایجاد اختلاف و تاخت و تاز و جنگ و مردمکشی مشغول بودند .

مثلا در سال ۹۱۷ هجری قمری، کدهنوز سلطان بایزید خان دوم زنده بود، یکی از مریدان شاه اسماعیل بنام **شاه قلی بابا** از طائفه **تکلو**، از ولایات **منتشاو تکه ایلی** در آسیای صغیر با جماعتی از صوفیان شیعه دروانه ایران شد و در راه با والی ترک ولایت تکه ایلی جنگید و او را با جمعی از سپاهیان عثمانی کداسیر شده بودند، کشت. از خبر پیشرفت و غلبه او گروهی دیگر از شیعیان و مریدان صفویه نیز از اطراف بدو پیوستند و ولایت **قرامان**، یکی دیگر از ولایات عثمانی، تاختند و بر **قراغوز پاشا** والی آنجا و گروهی دیگر از سپاهیان ترک نیز غالب شدند و بولایت **سیواس** حمله بردند. سلطان بایزید خان **علی پاشا** وزیر اعظم عثمانی را با سپاه گرانی بدفع شاه قلی بابا و صوفیان فرستاد و در جنگی که میان ایشان روی داد **علی پاشا** و شاه قلی بابا هر دو کشته شدند و صوفیان از راه **ارزنجان** بطرف ایران آمدند. اما در راه یک کاروان ایرانی را هم که بخاک عثمانی میرفت، قتل عام کردند و بهمین سبب

۱ - حسن خلیفه پدر این مرد در زمان شیخ حیدر پدر شاه اسمعیل از مریدان وی بود و از جانب شیخ برای دعوت مردم عثمانی بمذهب شیعه بولایت تکه ایلی فرستاده شده بود .

چون در قریه شهریار ری بخدمت شاه اسماعیل رسیدند، آنپادشاه سرداران ایشانرا بجرم کشتن تجار ایرانی کشت و بقیه را میان سرداران قزلباش تقسیم کرد. اینگونه حوادث برای برافروختن آتش جنگ میان دودوات کافی بود، ولی چنانکه پیش از این اشاره کردیم، سلطان بایزیدخان بسبب پیروی و شاه اسماعیل بواسطه آنکه هنوز از جانب ازبکان و گوردنگشان داخلی ایران آسوده خاطر نبود، بجنگ مایل نبودند. بعد از مرگ سلطان بایزیدخان دوم و ظهور اختلافات داخلی میان پسران وی بر سر سلطنت عثمانی، شاه اسماعیل باز موقع را برای گرفتن قسمتی از متصرفات آن دولت مناسب دید، و در سال ۹۱۸ هجری، یکی از سرداران قزلباش بنام **نورعلی خلیفه روملو** را، بیهانه گرد آوردن صوفیان و مریدان خاندان صفوی، مأمور کرد که در خاک عثمانی بتاخت و تاز بردازد.

اینمرد بولایات سرحدی عثمانی حمله برد و بادستیاری گروهی از شیعیان آنجا بر حکام ترك غالب آمد و شهرهای **قره حصار شرقی و ملطیه** را گرفت و در آنجا خطبه بنام شاه اسماعیل خواند.

در همان اوقات چون سلطان سلیم خان بجای پدر نشست و برادر خود سلطان احمد را بحمله کشت، یکی از پسران سلطان احمد بنام سلطان مراد، چنانکه در صفحات پیش گفته شد، بادهزار سوار برعم خود قیام کرد و به نورعلی خلیفه سردار قزلباش پیوست و با او در تسخیر قاعه **توقات** یاری کرد و از آنجا بخدمت شاه اسماعیل رفت، ولی در ایران در گذشت.

پس از آن نورعلی خلیفه متوجه ولایت **ارزنجان** شد، و در راه با چندتن از سرداران ترك، کدار طرف سلطان سلیم خان بدفعوی فرستاده شده بودند، روبرو گردید، ولی بعد از جنگ سختی بر آنان نیز غلبه کرد و در حدود دوهزارتن از سپاهیان ترك در آن جنگ بظاک افتادند.

در همانحال یکی دیگر از سرداران بزرگ قزلباش بنام **خان محمد استاجلو** نیز قاعه دیار بکر را گرفته، سپاهیان علامه الدوله ذوالقدر را درهم شکسته و بر قسمت بزرگی از متصرفات وی تسلط یافته بود، و بتحریک شاه اسماعیل سلطان سلیم خان

نامه‌های تهدیدآمیز می‌نوشت و او را بجنک می‌خواند، و کار تهدید و توهین را بجائی رسانیده بود که برای سلطان عثمانی چادر و جامه زنان فرستاده او را نامرد و جبان خوانده بود.

علاوه بر آنچه گذشت، شاه اسماعیل با مدعیان سلطنت عثمانی نیز نهانی کمک میکرد و دشمنان سلطان را در خاک ایران پناه میداد. از آنجمله سلطان احمد را بمخالفت با برادرش سلطان سلیم ترغیب و تحریض می‌کرد و چون او کشته شد، پسرش سلطان مراد را بمهربانی پذیرفت و حکومت قسمتی از ولایت فارس را باو داد. ^۱ با ملک الاشرف قانصو غوری سلطان چر کسی مصر نیز از در اتحاد درآمده بود، تا با اتفاق یکدیگر سلطان سلیم را از تجاوز بممالک خویش باز دارند. *علاءالدوله ذوالقدر* هم که متحد و تحت الحمايه سلطان مصر بود، چون وجود پادشاه جوان جنگجو و نیرومندی مانند سلطان سلیم خان را بزبان دولت خویش میدید، نهانی در اتحاد ایران و مصر داخل گشته، بادشمن قدیمی خود شاه اسماعیل دست دوستی داده بود بنا برین در پشت سر حداث آسیائی عثمانی یکنوع اتحاد سیاسی بر ضد آن دولت بوجود آورده بود، که اگر سلطان سلیم خان در برهم زدن آن شتاب نمیکرد، ممکن بود بنیان قدرت و استقلال دولت آل عثمان را متزلزل سازد.

۴- صفات سلطان سلیم خان اول

سلطان سلیم خان مردی جاه طلب و جسور و متعصب و بیباک بود. مورخان ترک او را *یاووز یعنی برنده و قاطع لقب داده و نویسندگان اروپائی خونخوار و سنگدل^۲* خوانده‌اند. یکی از جهانگردان ونیزی^۳ درباره او می‌نویسد که: «سلیم خونخوارترین مردان روزگار است که جز جنگ و کشور گشائی بنکار دیگر نمی‌اندیشد.»

۱- هنگامی که سلطان مراد در ایران بود سفیرانی باهدایای گوناگون و نامه‌ای از طرف سلطان سلیم بدر بار ایران آمدند و چنانکه مرسوم بود او را از مرگ سلطان بایزیدخان و جلوس سلطان سلیم آگاه کردند و تسلیم سلطان مراد را خواستار شدند ولی شاه اسماعیل بسلطان مراد فرمان داد که سفیران عم خود را بکشد.

ولی با همه خونخواری و سنگدلی از علم و ادب نیز بی بهره نبود. بفارسی شعر می گفت و مجموعه‌ای از اشعار پارسی او در دست است^۱. بتاریخ زندگانی فاتحان بزرگ، مانند سزار رومی و اسکندر مقدونی علاقه وافر داشت. علمای دین و شاعران و اهل ادب را عزیز می‌شمرد و احترام میکرد. در مذهب تسنن سخت متعصب و در کار سیاست بسیار سختگیر و زود کس و بیرحم بود. ارکان دولت و وزیران او هرگز بر جان خود ایمن نبودند. در دوران پادشاهی خویش هفت وزیر اعظم عثمانی را سر برید. بطوری که در زمان وی چون میخواستند کسی را نفرین کنند، میگفتند «کاش وزیر سلطان سلیم شوی!» بیشتر وزیران خود را پس از یکماه وزارت معزول کرد و کشت. بهمین سبب وزیرانش همیشه وصیتنامه خود را در جیب داشتند و هر وقت که از حضور سلطان زنده بیرون می آمدند، چنان بود که عمر تازه یافته باشند.

۵ - مقدمات لشکرگشی سلطان سلیم خان

بایران

بعلمی که در صفحات پیش گذشت، سلطان سلیم خان پس از آنکه مدعیان سلطنت را از میان برداشت، مصمم شد که با لشکر کرانی بر ایران بتازد و بابر انداختن دولت نو بنیاد صفوی، خطر بزرگی را که از مشرق متوجه امپراطوری عثمانی بود، دفع کند. پس از جلوس وی بر تخت سلطنت همه ممالک همسایه، از اروپائی و آسیائی، سفیرانی با هدایای شایسته بشهر ادرنه روانه کردند و او را بپادشاهی تهنیت گفتند. ولی شاه اسماعیل سفیری نفرستاده بود. زیرا که سلطان سلیم خان را غاصب سلطنت میدانست، و چنانکه پیش ازین اشاره کردیم، پس از مرگ سلطان بایزیدخان با پسر بزرگتر او سلطان احمد، که ولیعهد رسمی پدر بود، یاری کرده و آشکارا با پادشاهی سلطان سلیم مخالفت نموده بود.

این بی اعتنائی نیز پادشاه خودخواه و جنگجوی ترك را خشمگین تر و تصمیم وی را

۱ - دیوان اشعار فارسی سلطان سلیم را دکتر باول هورن بدستور امپراطور آلمان

در سال ۱۹۰۴ میلادی چاپ کرده است.

در حمله بخاک ایران استوارتر ساخت .

پس برای اینکه از بروز هر گونه خطری در مغرب کشور جلوگیری کند، با دولتهای عیسوی مذهبی که در اروپا همسایه خاک عثمانی بودند، مانند دوات مسکوی (روسیه) و مجارستان و جمهوری ونیز و امیران خراجگزار ملداوی و والاشی، معاهدات دوستانه بست و موقتاً بجنگهای عثمانی در مغرب خاتمه داد .

سپس برای اینکه در داخله کشور نیز از جانب شیعیان، یعنی هواخواهان و مریدان شاه اسماعیل آسوده خاطر گردد، فرمان داد تمام پیروان مذهب شیعه را که در ولایات مختلف آسیای صغیر بسر می بردند، از هفتساله تا هفتادساله یابباشند و یابزندان اندازند . نوشته اند که چهل هزار تن از مردم شیعه بفرمان او کشته شدند و پیشانی باقی را با آهن گذاخته داغ کردند تا شناخته شوند، و ایشان را یابستگان و وراث کشته شدگان بمتصرفات اروپائی عثمانی کوچ دادند، تا دیگر کسی از پیروان مذهب شیعه در ولایات سرحدی ایران و عثمانی باقی نماند و با سرداران قزلباش همدستی نکند .

یکی از نویسندگان ترک بنام **ابوالفضل علی بن ادريس بدلیسی** واقعه کشتار

شیعیان عثمانی را درین اشعار پارسی بیان کرده است :

فرستاد سلطان دانا رسوم	دیران دانا بهر مرز و بوم
که اتباع این قوم را قسم قسم	در آرد بنوک قلم اسم اسم
ز هفت و زهفتاد ساله بنام	بیارد بدیوان عالی مقام
چو دفتر سپردند اهل حساب	عدد چل هزار آمد از شیخ و شاب
پس آنکه بحکام هر کشوری	رساندند فرمانبران دفتری
بهر جا که رفته قدم از قلم	نهد تیغ بر آن قدم بر قدم
شد اعداد این کشته های دیار	فزون از حساب قلم چل هزار

پس از قتل عام شیعیان آسیای صغیر، که غالباً از جماعه صوفیان و مریدان صفوی

بودند، روابط سیاسی ایران و عثمانی تیره تر گردید .

سلطان سلیم خان در روز نوزدهم محرم سال ۹۲۰ هجری در شهر ادرنه دیوان

فوق العاده ای تشکیل کرد و از باب سیف و قلم و علمای دین را در آنجا گرد آورد . درین

مجلس نخست شرحی در باره دولت شیعی مذهب صفوی، و خطراتی که از اشاعه این

مذهب و وجود مبلغ و مروج جسور آن شاه اسماعیل متوجه عالم اسلام است، بیان کرد، و جنگ و جهاد با «زنادقه قزلباشید» را از وظائف دینی خویش و عامه مسلمانان شمرد. علما در همان مجلس گفته او را تصدیق کردند و دربارهٔ وجوب جهاد فتوی دادند.^۱ اما ادایه و براهین دینی در عقیده سرداران سپاه تأثیر قاطع نداشت. سرداران و وزیران و بزرگان دولت عثمانی لشکر کشی بایران را، بسبب دوری راه و مشکلات تجهیز لشکر و تهیهٔ آذوقهٔ کافی، برای امپراطوری عثمانی پرخطر و دور از عقل و صواب می‌شمردند. خاصه که دشمن در سرحدات کشور خویش می‌جنگید و بمرکز مهمات و آذوقه و سپاه دسترس داشت، در صورتی که سپاهیان ترك برخلاف هر چه بخاک خصم نزدیکتر میشدند از مراکز آذوقه و مهمات خود دورتر می‌افتادند.

به همین سبب سران لشکر و وزیران اظهارات سلیمان را با سردی و سکوت شنیدند، و مخالفت خویش را با چنان اقدام پرخطری بناموشی آشکار کردند.

ولی از آنجا که حوادث غالباً زادهٔ تقدیر است، ناگهان یکی از افراد «ینی چری» بنام **عبدالله**، که موی خود را در کارس بازی سپید کرده بود، پیش دوید و بیای سلیمان افتاد و فریاد برآورد که: «قبله گاه، درین جهاد مقدس تردید مکن. اقبال بی‌زوال بلند و تیغ بران باد. سر بازان ینی چری با تو تا هر جا که اراده کنی خواهند آمد و جز بفرمان تو باز نخواهند گشت. ما آماده‌ایم که با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسماعیل) بجنگیم!»

بزرگترین عامل جنگ، یعنی سپاه، از دهان عبدالله موافقت خود را با تصمیم سلیمان اظهار کرد. سلیم ازین پیش آمد چنان خرسند و خوشحال شد که بی‌درنگ درجهٔ عبدالله را از فرماندهی یک جوخه نامقام سرداری سپاه و حکومت ولایت **سالونیک** بالابرد. سپس فرمان داد که سپاهیان ترك از هر ولایت در جلگهٔ ینی شهر گرد آیند و درین باره فرمانهائی بد **سنجق‌ها** یا حکومت نشین‌های مختلف کشور فرستاد.

۱- بروایت دیگر علما چند تن از میان خود برگزیده به آناتولی فرستادند و در احوال صوفیان و شیعیان و عقاید ایشان تحقیق کردند و بعد فتوی بقتل شیعیان دادند. نقل از کتاب **الاقلام الاسلام**، نسخهٔ خطی کتابخانهٔ ملی، صفحهٔ ۱۱۷ و ۱۱۸

۲- سنجق در زبان ترکی بمعنی علم و لوا و بیرق است. حکام صاحب نشان و علم را نیز بدین نام میخواندند و کم کم بر حکومت نشین و ولایت نیز اطلاق شد.

۶ = تشکیلات لشکری عثمانی

در زمان سلطان سلیم خان اول

در زمان سلطان سلیم خان اول قوای جنگی عثمانی از سپاهیان پیاده و سوار و توپخانه و نیروی دریایی تشکیل میشد.

۱- پیادگان
سپاهیان پیاده نیز سه دسته بودند: اول **ینی چری‌ها**، دوم **عزبها** سوم **قراولان خاصه سلطان**.

اول **ینی چری‌ها** در حقیقت اساس و هسته سپاه پیاده بودند. این دسته سپاه مقررات و مواجب و دوره خدمت خاصی داشت و از زمان **اورخان دوم** بن سلطان عثمانی (جانشین **عثمان خان بن ارطغرل مؤسس دولت عثمانی**) تشکیل شده بود.

اورخان بصوابدید برادر بزرگ و وزیر خود **علاءالدین سپاهی بنام ینی چری** یا **سپاه نوفرهم** آورد، که بزبان فرانسه ژانی سر^۱ گفته اند. تا آن زمان سپاه عثمانی از افراد قبائل و طوائف مختلفی پدید می آمد که همگی فرمانبردار رئیس قبیله یا طائفه خود بودند. **علاءالدین** که مردی با کفایت و عاقبت اندیش بود، از بیم آنکه مراد روزی لشکریان هر قبیله از رؤسای خود متابعت کنند و از فرمان سلطان سر باز زنند، بتشکیل این سپاه همت گماشت.

بدستور او اسیرانی را که در جنگهای مختلف از کشورهای عیسوی مذهب آسیا و اروپا گرفته بودند، بدین اسلام در آوردند و تعلیمات نظامی و لشکری دادند و از ایشان سپاه تازه‌ای ساختند که افرادش فقط سلطان را صاحب و مربی و فرمانده خود میدانستند و جز اطاعت اوامر او و جهاد در راه خدا وظیفه‌ای نمیشناختند.

سپس ایشان را فرمان اورخان بخدمت شیخ معروف به **حاج بکتاش** رئیس طائفه **بکتاشیه** که در **اماسیه** بود، فرستادند تا بادعای خیر آنان را بفتح و پیروزی بردشمنان اسلام راهبر گردد. شیخ نیز ایشان را دعا کرد و **ینی چری**^۲ (ینی چری) نام نهاد و

۱- Janissaire

۲- ینی چری را در لغت عرب انکشاری گفته اند.

کلاه سفید نمیدین فرقه خویش را بایشان اختصاص داد. از این کلاه دستار سپیدی نیز آویختند بود که تا روی شاندها فرود می آمد، و ینی چریها این دستار سپید را باسنجاق مسین زراندوری، که بشکل قاشق کوچکی ساخته شده بود، بر کلاه خود می آویختند و آن سنجاق را مانند جیقدهای بجلو کلاه میزدند.

قاشق کوچک نشانه آن بود که ینی چریها ریزه خوار سفره سلطانند و مستقیماً از خوان نعمت اوستنعم میشوند. اسامی فرماندهان ایشان نیز بر این معنی دلالت میکرد. چنانکه فرمانده یک فوج را **شور باچی باشی**، و رئیس یک دسته را **آشچی باشی** یا **سقا باشی** میخواندند. ظرفهای غذای خود را نیز بسیار عزیز و محترم میداشتند و حتی هنگام جنگ هم از خود جدا نمیکردند. اگر اتفاقاً دشمن یکی از ظرفهایشان را بغنیمت می ربود، آنرا شست و اهانتی بزرگ می شمردند. هر وقت که بعلمتی از فرماندهان خود، یا از شخص سلطان، ناخرسند بودند، ظرفهای طعام مانند یک کاسه را جلو چادرهای خود باژگونند قرار میدادند؛ مجموع سپاهیان ینی چری را هم **اجاق** می گفتند.

پس از اورخان دولت عثمانی مقرر داشت رعایای ممالک مسیحی، که در اروپا بتصرف آن دولت درآمده بود، گذشته از جزیه و خراج و مالیاتهایی که بعنوان کونا کون میدادند، عدای از پسران خود را هم برای خدمت سربازی بمأموران دولت تسلیم کنند. هر پنج سال یکبار فرستادگان سلطان بشهرها و دهکدههای عیسوی میرفتند و تمام جوانان شهر یا دهکده را در میدان حاضر میساختند و از آن میان زیباترین و قوی تران ایشان را بنسبت یک پنجم مجموع جوانان، جدا میکردند و بمرکز تربیت سربازان میفرستادند. فقط شهرهای استانبول و آتن و جزائر رودس و چند جزیره دیگر از مقررات این قانون معاف بودند و سرباز نمیدادند.

بدین ترتیب همیشه مغلوبان از فرزندان ذکور خویش نیز مالیاتی بسطان میدادند و ترکان عثمانی ازینراه قوای نظامی خود را، که بسبب کمی جمعیت آسیای صغیر، برای حفظ ممالک تسخیر شده و گرفتن کشورهای تازه کافی نبود، تقویت میکردند.

بهترین سربازان ینی چری بیشتر از جوانان کشورهای اسلاو و یونان بودند، و مردم این کشورها در حقیقت فرزندان عزیز خود را بدشمن میسپردند تا ایشان را بدین اسلام در آورد و سربازان بی باک و خونخواری بسازد و بدانوسیله سلطه و قدرت خویش را بیشتر بر آنان تحمیل کند! حتی بسیاری از خانواده‌های عیسوی، چون میدانستند که سربازان ینی چری آسانتر از دیگران بدوات و مقام میرسند، فرزندان خود را برضا و رغبت تسلیم میکردند.

پس از **اورخان دیری** نگذشت که ینی چری‌ها قدرت و امتیازات فوق العاده یافتند. چنانکه مکرر بر ضد سلطان وقت قیام کردند و شاهزاده‌ای را به سلطنت نشانند.

از جمله امتیازات ینی چریها یکی آن بود که سلطان نیز خود را از جمله ایشان میشمرد. دیگر آنکه اگر مرتکب جرمی میشدند هیچکس جز فرماندهان ینی چری نمی توانست بمجازات آنان اقدام کند و اگر محکوم بمرگ میشدند، اجرای حکم دور از انظار مردم انجام میگرفت.

عده ینی چریها در زمان سلطان سلیم خان دوازده هزار بود، ولی بعد از و تا بیست هزار رسید. فرماندهی کل ینی چریها با سرداری بود که او را **آغا** می خواندند.

دوم **عزبها** دسته دیگری از پیاده نظام ذخیره عثمانی بودند که مخصوصاً در زمان جنگ بخدمت احضار میشدند، و عده ایشان نسبت باحتیاجات و اهمیت جنگ تغییر میکرد. معمولاً عده عزبها از سی تا چهل هزار نفر بود.

سوم **قراولان خاصه سلطان** دو دسته بودند، یکی **دستدصولاغها** مرکب از ۴۰۰ نفر، و دیگر **دسته قابوچی** همارکب از ۳۰۰ نفر.

صولاغ بمعنی چپ است. این دسته تیراندازانی بودند که معمولاً در میدان جنگ در جانب چپ سلطان قرار میگرفتند. فرمانده آنان را **صولاغ باشی** میگفتند و از وظائف وی یکی آن بود که هنگام عبور از یلها و ورودخانها عنان اسب سلطان را بدست میگرفت. افراد ایندسته از میان ینی چریها انتخاب میشدند.

قابوچیها مأمور حراست قصر سلطنتی بودند و در سفرهای جنگی در طرف راست

سلطان فرار می‌گرفتند و رئیسشان را قاپوچی باشی می‌گفتند.

سواران سپاه عثمانی هم سه دسته تقسیم میشدند:

۳- سواران

اول **سپاهیان صاحب تیول**، یعنی سواران منظمی که از دولت

تیول و اراضی و املاکی می‌گرفتند. این دسته سواران را **سنجق بیگ** ها، یعنی حکام «آناطولی» در آسیا و «روم ایلی» در اروپا تجهیز می‌کردند. هر سنجقی از ۵۰ تا هزار سوار میداد. و برخی از سنجق‌ها نیز تا ۲۰۰۰ سوار میدادند. در زمان سلطان سلیم متصرفات عثمانی در آسیا به ۲۴ سنجق و متصرفات آن دولت در اروپا به ۳۴ سنجق تقسیم میشد. مجموع قوای سنجق‌های آسیا مطیع فرمان بیگلر بیلی «آناطولی»، و همه سربازان سنجق‌های اروپا فرمانبردار بیگلر بیگی «روم ایلی» بودند. یک فرماندهی عالی دیگر نیز بنام بیگلر بیگی **قرامان** (از ولایات آناطولی) وجود داشت که غالباً در فرمان بیگلر بیگی آناطولی بود.

عده سپاهیان صاحب تیول در زمان سلطان سلیم خان اول بحد متوسط ۶۰۰۰۰ بوده است. دوم **آکنجی** ها - این دسته سواران ذخیره بودند که فقط هنگام جنگ بخدمت خوانده میشدند. عده ایشان تا چهل هزار میرسید و افراد آنان را از میان زبده‌ترین و بهترین سواران جدا می‌کردند. هر یک از ایشان با دو اسب مجهز بجهتک میرفت. استقامت در برابر سختی‌ها، پیمودن راه‌های دراز و تعقیب دشمن بدون توقف، شبیخون زدن و حملات ناگهانی از جمله وظایف و مشخصات ایشان بود.

سوم **سواران خاصه سلطنتی** که از دسته‌های ششگانه زیر تشکیل میشد:

۷۰۰۰ نفر	سواران صاحب تیول، یاسپاهی اجاقی	} موجب بگیر
« ۵۰۰۰	سلاحدار	
« ۱۸۰۰	علوفه‌چی یمین	
« ۱۵۰۰	علوفه‌چی یسار	
« ۱۰۰۰	غربای یمین ^۱	
« ۸۰۰	غربای یسار	
۱۷۱۰۰	جمع	

۱- غربا سوارانی بودند که از کشورهای عیسوی مطیع دولت عثمانی گرفته میشدند و بیشتر از صربستان و مجارستان و بلغارستان بودند.

هر يك ازین شش دسته سرداری مخصوص داشت و جای هر کدام در جنگ‌های کد بفرماندهی شخص سلطان اداره میشد ، ازینقرار بود :

- سپاهی اجاقی در جانب راست سلطان .
- سلاحداران در طرف چپ .
- علوفه چپ یمین ، دنبال سلطان در جانب راست .
- علوفه چپ یسار دنبال سلطان در جانب چپ .
- غربای یمین و یسار دنبال علوفه چپان .

علاوه بر این جمله یکصد و پنجاه **چاوش** هم کد با چماق‌های بزرگ جلوسالطان حرکت میکردند جزو دسته سواران خاص بشمار می آمدند . سبب سواران نیز بنام متفرقه بر آنچه شمردیم اضافه میشد که از جنگجویان و سربازان قدیم بودند و بسبب شجاعت و خدمات شایسته خود در جنگ‌های گذشته احترام و شهرت خاص داشتند .

دوازده صاحب منصب دیگر نیز بالقب **رکابدار** همیشه همراه سلطان بودند که از آن جمله **میر علم** (بیرق‌دار) و چهار حاجب و دو میراخور و میرشکار باشی و دو قوشچی باشی را نام باید برد .

سواران **ترك** برخلاف سواران صفوی اسلحه سنگین و زره و کلاه خود نداشتند و سلاح و لباس ایشان سبکتر بود . در زمان سلطان سلیم اول فقط چند دسته کوچک از سواران **ترك** زره می پوشیدند و کلاه خود می گذاشتند و سپری سبک بسینه اسب خود می آویختند .

توپچیان **ترك** بیشتر از میان عیسویانی که درین کار تخصص داشتند

۳- توپخانه

انتخاب میشدند و بدین اسلام درمی آمدند توپخانه را فرماندهی

بنام **توپچی باشی** اداره میکرد و تمام جبهه‌خانه‌ها و مراکز توپریزی در فرمان و اختیار وی بود .

فرماندهان بزرگ پیاده نظام و سواره نظام و توپخانه دوازده نفر بودند و مجموع آنان را **بیرون آغالی** یا صاحب منصبان بیرونی مینامیدند . صاحب منصبان دربار سلطنتی را نیز **اندرون آغالی** میخواندند . شورای عالی جنگ نیز از فرماندهان دوازده گانه مذکور پدید می آمد ، ولی فرمانده **عزبها** در این شورا شرکت نمیکرد .

۴- نیروی دریایی نیروی دریایی عثمانی از وقتی که **سلطان محمد خان فاتح** شهر قسطنطنیه را گرفت، بزرگترین نیروهای دریایی زمان گردید. چوب و کنف و قطران و پارچه‌های بادبان‌سازی در آسیای صغیر فراهم میشد و کشتیها را بیشتر در سواحل مدیترانه و جزایر دریای اژه می‌ساختند. ملاحان و یاروزنان نیز بیشتر اسیران جنگی عیسوی بودند.

کشتیهای جنگی ترك بانوبهای سنگین مسلح بود و از جمله بزرگترین و مهم‌ترین نیروهای دریایی عالم بشمار می‌آمد.

اسلحه سپاه پیادگان سپاه عثمانی مسلح بتیرو کمان و خنجر و تفنگی فتیله‌ای بودند و هر پیاده‌تر کشتی با پنجاه تیر بر کمر داشت. بنی چریها تفنگ فتیله‌ای خاصی داشتند که قطر لوله آن ۰/۰۲۹ سانتیمتر بود. باروت و سرب لازم را در بدای میریختند و فتیله تفنگ را با زوی راست می‌پیچیدند. تبرزین نیز از جمله سلاح پیاده نظام بود. سواره نظام نیزه‌های گوناگون بکار میبرد. بهترین نیزه‌ها در زمان سلطان سلیم خان اول دسته چوبین ساده و نرمی بطول ۳۳۵ متر داشت و سنان آن دولبه و پهن و منخبط بود. سواران گرزنی نیز با خود برمی‌داشتند که دسته‌اش آهنین و سرش گاه بشکل گلابی و گاه گرد و خاردار و گاه بیضی شکل و شش گوش بود.

مهمترین اسلحه سواران ترك شمشیری بود کوتاه و سبک و يك لبه که در جنگهای تن‌به‌تن بکار میرفت و بکار بردن آن بسبب سبکی و برندگی از شمشیرهای سنگین و دولبه اروپائیان آسانتر بود.

۷- حرکت سپاه عثمانی بسوی ایران

سلطان سلیم خان در روز دوشنبه ۲۲ محرم سال ۹۲۰ هجری قمری (۱۹ مارس ۱۵۱۴ میلادی) از ادرنه بیرون آمد و در روز دوم صفر باستانبول رسید.

در ضمن راه نامه‌ای فارسی بوسیله محمد بیگ از غلامان خاصه خود برای **عبیدخان ازبك**، برادرزاده و جانشین **محمد شاه بخت خان** (معروف به شیبک خان)؛ که در ماوراءالنهر حکومت داشت، فرستاد (آخر محرم ۹۲۰) و او را تحریک کرد که با انتقام خون عم خود برخیزد

وهنگامی که سپاه عثمانی از مغرب بر آذربایجان می‌تازند، او نیز بر خاک خراسان حمله برد، تا بدین طریق شاه اسماعیل را ازدوسو در میان گیرند و باسانی از پای در آورند.

درین نامه درباره شاه اسماعیل چنین نوشته بود:

«... مدتیست که اهالی بلاد شرق از دست صوفی بچه لثیم ناپاک ائیم افاک ذمیم سفاک بجان آمده‌اند. با طائفه گمراه که «ومن الناس من يتخذ من دون الله اندادا يحبونهم كحب الله» و فرق ضاله سرنگون که «يقطعون ما امر الله به ان يوصل و يفسدون في الارض اولئك هم الخاسرون» حسب حال ایشانست بايقاد نار تعدی دود از خانمانها بر آورده و بهر ناحیه که قدم نهاد کوه خاک آن ناحیه را گوی صولجان فتنه و فساد گردانید تا از صف نعال فرمانبری بصدر صفة فرمان دهی ترقی یافت. در رقعه بقعه آن دیار چون خط ترسا کز روی را شعار و دثار خود ساخت. دماء مکرمه و محصونه و فروج محرمة و مصونه را در معرض استباحه داشت. اهل و عیال و مال و منال مسلمانان و حرث و زرع و نسل و ضرع مستهلک و دفائن و ذخایر اکابر و اصاغر همه عرضه تلف گشت. از قتل و اسر و شکنجه و زجر آنچه درین عهد بمسکینان مظلوم از آن ظلوم و غشوم رسید اسباط بنی اسرائیل را از آل فرعون جبار و سکان بیت المقدس را از بخت نصر غدار نرسید. دیرست که چشم آن غنوده بختان چون بخت و خرد صاحب دولتان روی خواب ندیدست ...

«... حالیا نسما ت بواعث نعمت از مهیب الامور مرهونه باوقاتها وزیدن گرفت و نفعات غیرت دین محمدی علی و اضعه افضل الصلوة نوائر عصیت پادشاهانه ما را اشتعال داد و صیانت ناموس شریعت احمدی علیه ا کمل التحیات خاطر عاطر جهانبانی را باحر از مشوبات جهاد تحریض و تحضیض فرمود و شهسوار همت عالی نهمت پای عزیمت انا ظالم ان لم انتقم عن الظالم، در آورد. بعد از استخاره ملک متعال و استشارت ملهم عقل فعال، رای جهان آرای بقلع و قمع آن مفسد خود کام و ملحد خود رای مقرر و مصمم گشت. بالشکری انبوه و گروهی پر شکوه ... برون از حد و عد، هر یکی در شمشیر زنی و خنجر گذاری بسان خورشید و بهرام مشهور جهان و همچون شهاب و سماک رامج در نیزه بازی و تیر اندازی مشارالیه بالبنان است، عن قریب نهضت همایون بر سر آن سر لشکر جنود شیاطین و پیشوای عنود ملاعین و قافله سالار کبر و کین و سر نقر رهنان دنیا و دین مر کوز قلب منشرح الصدر است. رجاء و اتق و امل صادقست که بر حسب مضمون منیف من کان لله کان الله... توفیق الهی رفیق و تأیید نامتناهی همطریق ... گشته صباى نصرت بحکم نصرت بالصبا در فضای ولقد نصرکم الله فی مواطن کثیرة علمهای سرانراز را طلاوة خفوق و اهتزاز بخشد ...

«... جناب عالی را هم بهر والد بزرگوار خویش تغمده الله بفرانه از همه»

۱- در نامه «والد» نوشته شده ولی ظاهر آن «عم» صحیح است. زیرا که شیبک خان عم عبیدخان بوده است نه پدر او.

پیش بحقیقت معلوم و متصور است که جوهر پاکیزه روح در دست بی بها در بحر فطرت که جز غواص صفت تکوین احسن الخالقین کسی را بدو دسترس نیست ...

«خون چنین پادشاه خردمند دانش پسند و عدل پرورداد گستر هدر گشتن بفتوای کتب علیکم القصاص فی القتلی در هیچ مذهب روانیست. وجه او فی وطریق اولی عند الله و عند الناس آنست که هر جدو جهدی که در آئینه احتمال عقلی و مرایای حیطة فهم و حوزة قوت و همی رخ نماید، مباشرت فرمایند و راه مسارعت پیمایند، باشد که سهام صائب تدبیر بنشانه گاه نهاده تقدیر حسن اصابت نماید ... و وجود ناپاک آن ظالم غاشم از میان بر خیزد...»

سلطان سلیم پس از بیست و دو روز اقامت در شهر استانبول از آنجا به اسکوتاری آمد و بطرف ایران حرکت کرد و سه روز بعد، در ۲۷ آرماء، از محل از نکمید نامهای تهدیدآمیز بزبان فارسی، بوسیله قلیچ نام، که از طرف شاه اسماعیل بجاسوسی آمده و دستگیر شده بود، برای حریف زورمند خود فرستاد و در آن نامه باو خبر داد که بقصد جنگ عازم ایران است.

اینک عین نامه اول:

«بسم الله الرحمن الرحيم . قال الله الملك العلام «ان الدين عند الله الاسلام ومن يتبع غير الاسلام ديناً فلن يقبل منه و هو في الآخرة من الخاسرين ، و من جاء موعدة من ربه فانتهى فله ما سلف و امره الى الله و من عاد فاولئك اصحاب النار هم فيها خالدون .»

« اللهم اجعلنا من الهادين المهتدين غير المضلين ولا الضالين و صلي الله على سيد العالمين محمد المصطفى النبي الامين و آله و صحبه اجمعين .

«اما بعد اين خطاب مستطاب از جناب خلافت مآب ما که قاتل الکفرة

۱- برای تمام این نامه رجوع شود به منشآت السلاطين فریدون بیگ، چاپ استانبول در سال ۱۲۲۴ هجری قمری، جلد اول، صفحات ۳۷۷-۳۷۴.

عبیدخان در جوابی که باین نامه در اواخر ماه جمادی الثاني آنسال نگاشت و توسط خورشید بهادر از سرداران ازبک برای سلطان سلیم خان فرستاد، نوشت که دفع و رفع «زنادة او باش و ملاحدة قزلباش» را از «واجبات دینیه و فرائض عینیه» میدانند و پس از وصول نامه سلطان با «جمیع میرزایان و خان و سلطان و بهادران و افغانان نژادان و امراء الوس و امراء تومان و زعماء جیوش و مرزبانان و جمله طایمان و تابغان از بکیت و جفتای دودمان چنگیزخان» مشورت کرده و در صدد لشکر آرائی و اتفاق بر تصمیم ازالۀ آن گروه مکروه متغلبه و فرق ضالۀ رفضه هستند. - برای اصل نامه رجوع شود بمنشآت السلاطين، صفحات ۳۷۷ تا ۳۷۹ از جلد اول.

۲- این نامه را تلج زاده جعفر چلی قاضی عسکر عثمانی انشاء کرده بود. منشآت السلاطين صفحات ۳۷۹ تا ۳۸۱.

والمشركين ، قامع اعداءالدين ، مرغمانوف الفراعين ، معفر تيجان الخواقين ، سلطان الغزاة والمجاهدين ، فریدون فرسکندر در کيخسرو عدل و داد ، دارای عالی نژاد ، سلطان سلیمشاه بن سلطان بایزید بن سلطان محمدخانیم ، بسوی تو که فرمان ده عجم ، سپهسالار اعظم ، سردار معظم ، ضحاک روزگار ، داراب گبرودار ، افراسیاب عهد ، امیر اسماعیل نامدار سمت صدور یافت تا خبیر و آگاه باشی که فعل فعال برحق و صنع جواد مطلق هر چند معلل بالفرض نیست متضمن مصالح و حکم نامتناهیست. كماورد في الكتاب المبين «وما خلقنا السموات والارض وما بينهما الا عین» حکمت خلقت انسان که عین اعیان و تقاوة جهان و خلاصة اکوانست ، كماقال عز و علا « وهو الذي جعلكم خلائف في الارض » اما از آن جهت که افراد این نوع بجامعیت لطافت روحانیت و کثافت جسمانیت مظهریت اسماء متقابله را قابلیت دارد ترقب غایت و تحقق خلافت بی اطاعت شریعت مقدسه والی خطه نبوت علیه افضل الصلوات و اکمل التحیات صورت نبندد.

«هر آینه شرایع نبوی فوز و سعادت دو جهانی و سبب مغفرت جاودانست پس هر که از مطاوعت احکام الهی رخ تابد و از دائرة انقیاد اوامر و نواهی بیرون آید و هتک برده دین و هدم شرع متین را قیام نماید ، بر کافه مسلمین عموماً و سلاطین عدل آئین خصوصاً واجبست که ندای «یا ایها الذین آمنوا کونوا انصار الله» بگوش هوش بشنوند و در دفع مکاید و دفع مفسد آن مفسد بحسب الاستطاعة و الامکان بجان کوشند .

«مقصود ازین تشبیب آنست که با تفرقه جماعت باینندریه بحکم بیت:

جویشه نهی گردد از زره شیر شغال اندر آید بیاتک دلیر

از طریق تعدی امارت بلاد شرقی را متصدی گشتی و از کنج مذلت فرمان بری بصفه باحشمت فرمانفرمائی قدم نهادی ، ابواب ظلم و بیداد را برای مسلمانان باز کرده زندقه و الحاد را بایکدیگر از دواج و امتزاج دادی و اشاعت فتنه و فساد را شمار و دثار خود ساخته علمهای ستمکاری بر افراشتی ، شاهی و فرمانروائی را بر حسب دواعی هوای نفس و رغبات طبیعت حل قیود شریعت و اطلاق از نوامیس ملت پنداشتی . مقابح افعال و مساوی احوالت چون اباحت فروج مجرمه و اراقت دماء مکرمه و تخریب مساجد و منابر و احراق مراقد و مقابر و اهانت علما و سادات و القاء مصاحف کریمه در قاذورات و سب شیخین کریمین رضی الله عنهما ، همه بعد تو اتر پیوست . ائمه دین و علماء مهتدین رضوان الله علیهم اجمعین کفر و ارتداد ترا با اتباع و اشیاعت که موجیش قنلست ، علی رؤس الاشهاد متفق الکلام و الاقلام با سرهم فتوی دادند :

« بناء علی ذلك ما نیز جهت تقویت دین و اعانت مظلومین و اغاثت

ملهوفین و اطاعت اوامر الهی و اقامت مراسم ناموس بادشاهی ، بجای حریر و پرنیان زره و خفتان پوشیدیم بمنایه الله و حسن توفیقه ، الویه ظفر دثار و عساکر نصرت شعار و شیران کارزار و دلیران خنجر گذار ، که چون تیغ از نیام غضب

بر آرند عدوی مدبر را قاطع بدرجه طالع گراید ، و چون تیربکمان کین دارند سهم موت الغصم بیرج قوس در آرد ، در شهر صفر ختم بالخیر والظفر از دریا عبور فرمودیم بدان نیت که اگر تأیید باری عزوجل یاری کند ، بسرینجه قوت کامکاری دست و بازوی ستمکاریت برکنیم و از سر قدرت سروری سودای صفدری از سر سراسیمه ات بدرکنیم ، مفاصد شروشورت از سر عجزه و مسکینان برداریم و از آن آتش که در خانمانها زده ، دود از دودمانت بر آریم . « من زرع الاجن حصد الجن » چون قبل السیف تکلیف الاسلام حکم شریعت مصطفویست علیه السلام ، این نامه نامی حلیه تحریر و تحبیر یافت که نفوس آدمی زاد متفاوتست که الناس معادن که معادن الذهب والفضة ، ملکات ردیه در بعض مزاج طبیعی است ، قابل زوال نیست ، که زنگی بشستن نگردد سفید . و در بعضی عادیست از مزاولات شهوات و ممارست خسایس و اهمال طبیعت ناشی است ، آنرا امکان ازاله هست ، از آن گفته اند که فته اشرار بتادیب و تعلیم از مقوله اخیار باشد . بنا بر احتمالی اگر خود را در سلك زمره « والذین اذا فعلوا فاحشة او ظلموا انفسهم ذكروا الله فاستغفروا لذنوبهم » منسلك و منظر طگردانی ، در همه حال خدای متعال را حاضر و ناظر دانی ، از کارهای بدو کردارهای ناصواب و سیرتهای زشت پشیمانی نمائی ، و از درون دل و صمیم جان بتوبه و استغفار در آئی و آن قلاع و بقاع که زمینش در زمان پیشین سم ستور لشکر منصور ماراروی مالیده و از نعال مطایا هر گوشه از آن نواحی حلقه افکنندگی بکوش کشیده بود ، از مضافات ممالک عثمانی محسوب داشته بندگان سده عظمت پناه مارا بسپاری ، سعادت تراست ، از نواب کامکاری غیر از نکوئی و دلجوئی و عاطفت و خوش خوئی دیگر چیزی نبینی ، و اگر چنانچه ، بیت :

خوی بد در طبیعتی که نشست / از رود جربوقت مرص از دست

بر آن اعمال قبیحه و افعال فبیحه مصر و مجدباشی ، ان شاء الله تعالی الاعز ، عرصه آن مملکت که از روی تغلب بدست تصرف افتاده است ، عن قریب مغیم اردوی عسا کر نصرت مآثر ما خواهد شد . مدتیست از غایت سبکساری سودای سرداری در سرداری ، و از فرط خودرانی دعوای جهانگیری و کشورگشائی بر زبان آری - **چومردی بمیدان مردان در آری** - که هر چه نهاده برده تقدیرست بظهور آید « والامر یومئذ لله » والسلام علی من اتبع الهدی . حرر ذلك فی شهر صفر المظفر سنه عشرين و تسعمائة ، بیورت از نکمید .

سلطان سلیم خان پس از فرستادن این نامه به **ینی شهر** مرکز اجتماع لشکریان ترک رفت ، در آنجا **حسن پاشا بیکار بیکری روم ایلی** و سپاهیان «ینی چری» که از متصرفات اروپائی عثمانی رسیده بودند ، بدو پیوستند . از **ینی شهر** سلطان سلیم راه ایران پیشرفت گرفت و در محل **سیدغازی** ، برای اینکه افراد «ینی چری» را راضی کند ، بهر یک هزار

آقچه پول نقره ترك اعطا کرد^۲. سر بازان ینی چری، چنانکه پیش ازین نیز اشاره کرده ایم، همیشه حاضر خدمت بودند و حقوق سالانه معین و معلوم داشتند، و اینگونه انعامات در موارد استثنائی، مانند تاجگذاری سلطان یا در آغاز جنگهای بزرگ برای جلب خاطر ایشان داده میشد.

در «سیدغازی» سلطان سلیم برای سپاه خود، دسته خاصی بعنوان طلاید یا پیش قراول تعیین کرد که مرکب از بیست هزار سوار صاحب تیول بود، و فرماندهی آنها یکی از سرداران ترك بنام **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** سپرد، و ایندسته را پیشاپیش سپاه روانه کرد، تا اطلاعات و اخباری از نقشه های جنگی دشمن و وضع سپاهیان ایران بدست آورند.

سپس از طریق **قونیه** به **قیصریه** رفت و در آنجا چند روزی **سلطان سلیم و علاءالدوله ذوالقدر** توقف کرد تا مگر بتواند **علاءالدوله ذوالقدر** را با خود متحد سازد و از قوای او نیز بر ضد شاه اسماعیل استفاده کند، و چون **علاءالدوله**، که تحت حمایت سلطان مصر بود، از قبول چنین اتحادی سر باز زد، ازو خواهش کرد که دسته ای از سواران زبده ذوالقدر را برای تقویت سواره نظام عثمانی همراه اردوی او کند. ولی امیر سالخورده ذوالقدر این خواهش او را نیز نپذیرفت و حتمی راضی نشد که در حفظ بیطرفی هم تمهیدی کند، و هنوز مذاکرات سلطان سلیم با وی پایان نیافته، بسواران خود دستور داد که نهانی بقورخانه و آذوقه اردوی عثمانی دستبرد زنند^۳.

Aspre—۱

۲- در روز هفتم ربیع الاول ۹۲۰ هجری قمری.

۳- حسن روملور احسن التواریخ می نویسد: «علاءالدوله مدار خود را بر مکر و تزویر نهاده بود. هر بار که رسولان سلطان روم بنزد وی می آمدند، او جمعی از ملازمان خود را رخوت مصریان می پوشانید و بمجلس آورده می گفت که ایشان ایلچیان مصرند و تحف بسیار آورده اند و در نزد رسولان روم میفرمود که ایشان را ایندای بسیار می کردند، و به ایلچیان روم می گفت که تابع سلطان روم و از مصریان بیزارم، و برسولان سلطان مصر نیز بر همین منوال سلوک میکرد و از طرفین زر بسیار میگرفت، و دایم می گفت دومی مرغ دارم، یکی بیضه طلا میکند و یکی بیضه نقره، که مدعی سلطان روم و مصر باشد.»

سلطان سلیم از رفتار وی بی نهایت درخشم شد، ولی چون دشمن بزرگتر در مقابل داشت، موقتاً با اعلاءالدوله بمدارا رفتار کرد، و ناگزیر گروهی از سپاه خود را نیز در تمام مدتی که با شاه اسماعیل می جنگید، در سرحدات قلمرو امیر ذوالقدر گذاشت، تا از حملات احتمالی وی جلوگیری کنند، اما پس از آنکه در جنگ چالدران بر شاه اسماعیل غالب شد، چنانکه در صفحات بعد خواهیم گفت، بتلافی رفتار اعلاءالدوله بر سر او ناخت و در جنگ سختی او را کشت و تمام متصرفانش را ضمیمه خاک عثمانی ساخت. سلطان سلیم از قیصریه به سیواس رفت^۱ و در آنجا سپاه خود را سان دید. عدد سپاهیان عثمانی از پیاده و سوار و توپخانه درین

سان سپاه

محل به ۱۴۰۰۰۰ میرسید، و این عده تقریباً مرکب از دستهای زیر بود:

۵۰۰۰۰	سپاهی صاحب تیول اروپا و آسیا
۱۵۰۰۰	سواران خاصه سلطان
۲۰۰۰۰	آکنجیها
۱۲۰۰۰	ینی چریان
۱۲۰۰	عزبها
۱۰۰۰	پیادگان خاص سلطنتی
۲۰۰۰۰	توپخانه و ذخائر و بنه
۱۰۰۰۰	متفرقه (برای راهسازی و غیره)
۱۴۰۰۰۰	جمع

تجهیزات توپخانه و سپاه نیز ازین قرار بود:

۲۰۰	توپهای بزرگ چرخدار
۱۰۰	توپهای کوچک که بر پشت شتر می گذاشتند
۲۰۰۰	اسبان توپخانه
۲۶۰۰۰	شتران اردو

فرماندهی سپاه عثمانی نیز بدینصورت تقسیم شده بود:

- فرماندهی کل سپاه: سلطان سلیم خان، یانوز.
- فرماندهی سپاه آناتولی: سنان پاشا بیگلربیگ آناتولی.
- فرماندهی سپاه قرامان: همدم پاشا، بیگلربیگ قرامان.

۱- روز هشتم جمادی الاول ۹۲۰ هجری قمری

۲- برخی از مورخان عدد شتران اردوی عثمانی را شصت هزار نوشته اند.

فرماندهی سپاه روم ایلی : حسن پاشا ، بیگلربیگ روم ایلی (روملی)
فرماندهی کل پیاده نظام : اسکندرباشا .
فرماندهی سپاه ینی چری : اوغلو عثمان آقا ، سگبان باشی .
فرماندهی سواره نظام سبک اسلحه (آکنجی ها) : قراجه محمد پاشا .
فرماندهی سواران پیش قراول : احمد پاشا ذوقه کن اوغلی .

در سیواس سلطان سلیم خان چهل هزار از لشکریان ترك جدا کرد و در فاصله قیصریه و سیواس گذاشت ، تا عقب اردوی عثمانی را حراست و از انقلابات احتمالی ، که ممکن بود از طرف هواخواهان شاه اسماعیل و شیعیان این حدود ایجاد گردد ، جلوگیری کنند . زیرا با وجود آنکه سلطان عثمانی چهل هزار از مردم شیعه و صوفیان آناتولی و ولایات سرحدی ایران و عثمانی را کشته بود ، هنوز عده ایشان درین ولایات فراوان بود .

از طرفی نیز چون محمدخان استاجلو سردار ایران بفرمان شاه اسماعیل آذوقه تمام این ولایات را نابود کرده و راهها را ویران ساخته بآذربایجان عقب نشسته بود ، سلطان سلیم سپاهیان سابق الذکر را مأمور کرد که برای اردوی او آذوقه و علوفه کافی فراهم سازند .

علاوه بر آن سلطان سلیم دستور داده بود که از ولایات اروپائی و غربی عثمانی آذوقه و مهمات کافی بوسیله کشتیهای ترك ببندر طرابوزان بفرستند تا از آنجا با قاطر و شتر بمحل اقامت اردو ، هر جا که باشد ، فرستاده شود . ولی آذوقه و مهماتی که از بندر طرابوزان بجانب اردو حمل میشد ، پیوسته در معرض دستبرد گرجیان و طوائف ترکی که با شاه اسماعیل همدستی و اتحاد داشتند بود .

از سیواس سلطان عثمانی چند تن از سرداران ترك بنام قراچه پاشا و علی بیگ تیخال اوغلو را با فرحشاد بیگ بایندری آق قویونلو ، که بخدمت او پیوسته بود ، مأمور کرد که برای کسب خبر از حرکت سپاه ایران پیشاپیش اردو حرکت کنند .

نامه دوم
سلطان سلیم خان
شاه اسماعیل

سپس نامه عتاب آمیز دیگری بشاه اسماعیل نوشت ، و بوسیله یکی از جاسوسان شاه که دستگیر شده بود بایران فرستاد .

اینک متن نامه دوم سلطان سلیم خان اول شاه اسماعیل^۱:

انه من سلیمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم. الاتعلوا علی و اتونی مسلمین
 وصلی الله علی خیر خلقه محمد و آله و صحبه اجمعین. هذا کتاب انزلناه مبارکاً فاتیموه
 واتقوا الملکم تفلحون. این منشور ظفر ظفر ا کا لوحی النازل من السماء بمقتضای ، وما
 کنا معذین حتی نبعث رسولا ، از حضرت ابهت منزلت ما که خلیفه الله تعالی و الدنيا
 بالطول والعرض مهبط ، و اما ما ینفع الناس فیمکث فی الارض ،
 سلیمان مکان اسکندر نشان مظفر فر فر بدون ظفر ، قاتل الکفرة الفجرة ،
 کافل الکرام البررة ، المجاهد المرابط المنصور المظفر ، اللیث ابن الاسد ابن الغضنفر ،
 ناشر الواء العدل والاحسان ، سلطان سلیم شاه ابن سلطان بازید بن سلطان محمد
 خایم بجانب ملک ملک عجم ، مالک خطه ظلم و ستم ، سرور شرور و سردار اشرار ،
 داراب زمان ضحاک روزگار عدیل قایل ، امیر اسماعیل عز صدور یافت . معرب از
 آنست که از نار گاه عزت و پیشگاه الوهیت یرلیخ ، توتی الملك من تشاء ، بتوقیع
 ما یفتح الله للناس من رحمة فلامسک لها ، کلک تقدیر باسم سامی مارقم زده ، لاجرم
 او امر و نواهی نوامیس الهی و امور احکام شاهنشاهی را در فضای زمین چون قضای
 آسمانی نفاذ داد . ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء ، و چون بتواتر آحاد استماع افتاد
 که ملت حنیفه محمدیه ، علی واضعها الصلوة و التحیه ، را تابع رأی ضلالت آرای
 خود ساخته و اساس دین هتین را بر انداخته ، لوای ظلم را بقواعد تعدی بر افراخته ،
 نهی منکر و امر معروف از مغایر شریعت دانسته ، شیعه شنیعه خود را بتحلیل فروج
 محرمه و اباحت دماء محترمیه تجریض نموده بحکم سماعون للکذب ا کالون للسحت ،
 باستماع کلمات مزخرفات و اکل محرمات نموده - مسجد خراب کرده و بتخانه ساخته -
 پایه بلند پایه منابر اسلام را بدست تعدی درهم شکسته ، فرقان مبین را اساطیر
 اولین خوانده ، اشاعت شناعت را باعث شده نام خود حارث کرده ، هر آینه
 بموجب فتوای عقل و نقل علمای اعلام ملت و اجماع اهل سنت و جماعت ، بر ذمت
 همت عالی نهدت ما ، که علو الهمة من الايمان نصره لدين الله المنان ، قطع وقمع
 ورد و منع رسوم محدثه که رسم قدیمست ، كما ورد فی قوله علیه السلام : من احدث
 فی امرنا هذافهورد ، و فی روایة : من عمل عملایس علیه امرنا فهورد ، متحتم و لازم
 گشت ، و چون قضای ربانی و تقدیر صمدانی اجل اجله کفرة فجرة را در قبضه اقتدار
 مانهاده بود ، کالقضاء المبرم توجه آن دیار نمود و بامثال امر : لاتدز علی الارض
 من الکافرین دیاراً ، ان شاء الله العزیز اقدام کردیم تا از صولت تیغ ظفر دثار صاعقه
 کرد در خار و خسی که در جو بیار شریعت غرا بنورسته و چون بقلة الحما نشوونما
 بافته ، اذین بر آورده در خاک مذلت اندازیم . تالکد کوب حوافر مرسلات گردد
 که : و جعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك یفعلون ، و از صدمه گرز کین آئین مغز
 اعدای دین که بخیمال خام پخته شده ، طعمه شیران دلیران غزاة سازیم ، و سيعلم
 الذین ظلموا ای منقلب ینقلبون .-

۱- این نامه را مولانا مرشد عجم انشاء کرده بود .

من آنم که چون بر کشم تیغ تیز
کباب از دل نره شیران کنم
شود صید زاغ کمانم عقاب
اگر در نبردم تو کم دیده
ز خورشید تابان عنانم پیرس
اگر تاج داری مرا تیغ هست
امیدم چنانست ز نیروی بخت
بموجب‌الدین‌النصیحة ، اگر روی نیاز بقبله اقبال و کعبه آمال آستان
ملانک آشیان ما ، که مجال رحال رجالت آوردی و دست تعدی از سر زبردستان
که پایمال ظلم و طغیان گشته اند ، کوتاه کردی و خود را در سلك التائب من الذنب
کمن لاذنب له ، منسلك گسردانیدی ، و در مذهب و ملت تبعیت سنت سنیه حنیفه
محمدیه ، علیه الصلوة و التحیة و آله الطاهرین و اصحابه المهتدین رضوان الله علیهم
اجمعین ، که : اصحابی کالنجوه بایهم اقتدیتم اهتدیتم ، کردی ، و آن بلاد را
باسرها از مضافات و متعلقات ممالک مجروسه عثمانیه شمردی ، هر آینه عنایت پادشاهی
و عاطفت شاهنشاهی ما شامل تو گردد .

سایه عدل و عنایت بسراو فکنیم هر که چون مهر نهد روی بخاک در ما

زهی سعادت آنکس که این اجابت کرد .

والابحکم : المادة طبعه ثانیه ، بر مقتضای طبع شرانگیز فتنه آمیز
که : ما بالذات لایزول بالمرض ، با سیه دل چه سود گفتن و عطف ، بتأیید الله و
حسن توفیقه ، سرهر تاجداری تاج داری سازم و بساط بسیط زمین را از آن
نفوس پردازم . الا ان حزب الله هم الغالبون ، دست ستمکاران را بقوت سر پنجه ید بیضا
پیچیده در هم کنم که : ید الله فوق یدینهم . باید که پنبه غفلت از گوش هوش بیرون
کرده کفن دردوش گرفته در پاشید که : بموجب ، انما توعدون لات ، عسکر
ظفر مخصوص ، کانهم بنیان مرصوص ، چون اجل مسمی نداء ، اذا جاء اجلهم
لا یستأخرون ساعة ولا یستقدمون ، در دهند و بحکم اقتلوهم حیث وجدتموهم
عامل شوند ، دمار از روزگارت بر آرند و در آن دیار دیار نگذارند . والله الامر
من قبل و من بعد و یومئذ یفرح المؤمنون فقطع دابر القوم الذین ظلموا و الحمد لله
رب العالمین .

اردوی سلطان سلیم در روز بیستم جمادی الاول سال ۹۲۰ هجری قمری ، درودخانه

چای صوئی که سرحد ایران و عثمانی بود ، رسید . روز دیگر چون **نور علی خلیفه**

روملو سردار قزلباش با سواران خود بدستور شاه اسماعیل « ارزنجان » را ترك گفته

بآذربایجان رفته بود ، جمعی از مردم ارزنجان نزد سلطان آمدند و برای شهر خود امان

خواستند . سلطان سلیم ایشان را امان داد مشروط بدانکه باردوی او غله و آذوقه بفروشند .

دو روز بعد نزدیک قلمه کماخ نامدای از خان محمد استاجلو حکمران ایرانی «دیار بکر» بوسیله ملازمان حاکم «طرابوزان» بسطون رسید. خان محمد ابن نامه را بدستور شاه اسماعیل در جواب نامدای که توسط قلیچ نام جاسوس ایران فرستاده بودند نوشته، «و با آن یک قبضه شمشیر و یک دست جامه زنان همراه کرده بود، که با شمشیر ببیند و بچنگ آید، یا جامه زنان بپوش. ولی حامل نامه را ملازمان حاکم طرابوزان بطمع اسباب و نفوذ او کشته بودند.

پس از آن سلطان سلیم بدشت یاسی چمن (نزدیک ارزنجان) رفت و هجده روز در آنجا ماند. درین محل جاسوسان خبر آوردند که شاه اسماعیل اصلاً در خیال جنگ و مقابله با قوای عثمانی نیست، بلکه میخواهد معبر اردوی دشمن را ویران کند و او را بداخله ایران بدهاند، تا فصل زمستان فرارسد و سربازان ترک از سرما و کرسنگی تلف شوند. سلطان سلیم خان دستور داد که جاسوسان را بزنند افکنند تا این اخبار فاش نشود و مایه طغیان سپاهیان نگردد. مردی نیز بنام احمد جان از طرف محمد بیگ پسر فرحشاد بیگ آق قویونلو، که در کردستان ایران بسر می برد، وارد رسید که اظهارات جاسوسان مذکور را تأیید میکرد و نامدای از «محمد بیگ» در جواب نامه سلطان سلیم خان داشت که امیر آق قویونلو از بیم شاه اسماعیل با آب پیاز نوشته بود برای اینکه میزان قدرت و تسلط شاه اسماعیل و رعبی که مردم ایران از او در دل داشته اند، بر خوانندگان معلوم گردد، عین نامه محمد بیگ را در اینجا نقل می کنیم:

«عرضه عرصه عظمت و جلال لایزال عالیا بعون الملك المتعال آنکه در اواخر ربیع الآخر عمت میمانه، فرمان قضا جریان ما حاجب قدیمی و الدماجدم قدوة الاماجد و الاعیان احمد جان زید قدره بوجه ستر و خفا باین بنده بی ریا در رسید و در گوشه تنهایی با کمال مبتلائی آهسته آهسته گشاده و نهانی نهانی خواننده هر سطر را که با شوق و نشاط مطالعه کرده مضمون جواهر مکتوباتش را معلوم مینمودم شروع بسطر دیگر نا کرده پیشینه را بآب دیده می شستم و با نظر بقیق از دیده کج بین حساد می نهفتم و با خویشتن همواره میگفتم، ترسم

۱- متن این نامه بدست نیامد.

۲- سلطان سلیم خان در اواخر ماه صفر سال ۹۲۰ از محل از نیک نامه ای به محمد بیگ نوشته

از و خواسته بود که با وی متحد گردد و در آن هنگام که وی بایران لشکر می کشد از یاری دریغ نکند. رجوع کنید به منبآت السلاطین فریدون بیگ، جلد اول، صفحه ۳۸۱.

که سرم در سر این نامه رود. اتفاقاً هیچکس ازین سرخفی اطلاع نیافته بهالم - السرو الخفیات تکیه کنان جوابش را بآب بیاز در بیاض راز نوشته با قاصد مشارالیه اعاده کرد. اگر چه راقمش که از نیکخواهان او جاغ ماست بعد از ایمان او بفلاظ شداد خبردار شده است اما از او باکی نداریم. بیم ما از آنست که مبادا نواب اخلاس مآب گرفتار گشته همگی مستحق عتاب و عقاب گردیم. حسبی الله و نعم الوکیل. در هر باب توکل بجناب مسبب الاسباب کرده امیدواریم که پرستاریم (۲) و بزرگوار سرکار بندگان خویشتن بعنایت خود نگه داراد و مازاد بمنزل مقصود در رساناد. فهو المراد حا کمند امر کم اعلمی

سلطان سلیم خان پس از وصول این اخبار، برای آنکه شاه اسماعیل را بچنگ برانگیزد، نامه دشنام آمیزی بزبان ترکی برای وی فرستاد و او را فقط اسماعیل بهادر خطاب کرد و چون شهریار صفوی بنامه های دو گانه او جوابی نداده و سرداران قزاقش نیز بفرمان وی از جلو سپاه عثمانی عقب نشسته بودند، خرقه و عصا و مسواک و تسبیح و کشکولی نیز با نامه خود همراه کرد. منظورش از فرستادن این اشیاء آن بود که شاه اسماعیل را بترس و احتیاط و درویش خوئی سرزنش و تحقیر کند و باو در پرده بگوید که عقب نشینی و احتراز از جنگ شایسته دلیران و مردان بیباک نیست. بهتر آنست که بجای شمشیر خرقه و کشکول و سجده و عصار بگیرد و مانند نیاکان خود بکار درویش و صوفیگری مشغول شود!

ضمناً در نامه خود بشاه ایران خبر داد که چهل هزار سپاه ذخیره میان سیواس و قیصریه مستقر ساخته و بزودی وارد خاک آذربایجان خواهد شد.

اینک ترجمه نامه او بشاه اسماعیل:

«اسمعیل بهادر اصلح الله شأنه. در وصول مثال لازم الامتثال واضح گردد که چون بعد تو اتر رسید که برای هتک پرده اسلام و هدم شریعت سیدالانام علیه السلام قیام تام نموده لهذا اتمه و علما کثر هم الله امثالهم الی یوم الجزاء با سرهم فتوی دادند که بواسطه اظفار خنجر و تیغ آبدار حاک کردن نقطه طینت مغزرت نهادت که مرکز دائره فتنه و فساد است از صفحه روزگار بکافه مسلمین عموماً و بسلاطین اولی الامر و بخواقین ذوی القدر خصوصاً از جمله واجبات است. بنا بر این محض از برای احیای مراسم دین محمدی و اقامت ناموس شرایع احمدی، بالشکریشمار دشمن شکار، بقصد تو بیلا در قی توجه همایون نموده و در مضمون

شریف نامه‌های سابق که چندماه پیش ازین فرستاده شد فرموده بودم هنگامی که نواحی و اراضی که از جهة شاهی در تصرف تست بظل ظلیل رایات فتح آیات من مستعد گردد، اگر مردی بمیدان بیا، که مشیت و ارادت حق سبحانه و تعالی بهر چه تعلق گرفته بظهور بیاید. غرض ازین اخبار این بود که چندماه قبل ازین تو نیز متنبه شده در تدارك اقدام نمائی و در آینده بهانه نیاری و نگویی که غافل بودم و ایام مساعد نشد که تمام اهالی حوزه حکومت خود را جمع نمایم.

«مدتیست مدید که از مزاحمت نفوس متکاثره جهان گرفتار ضیق النفس و از مصادمت سلاح و سنان هوا دچار ضیق النفس و از اعمال مطایبا جرم زمین آهن پوش و از طین نای روئین طاسچه علمین پر خروش گردید. عجب است که درین اتنا وضعی که ابهام از جرأت نماید سرأ و جهرأ و خیرأ و شرأ از تو ظاهر نگردید لاسیما در بنحالت که تلال و جبال آذر با بجان از نشانه سم ستور لشکر منصور مانند سپهر پرهلال شده، حال نیز نه نام و نشانی از تو پیدا و نه اثری از وجودت هویدا است. چنان مستور الحالی که وجود و عدمت علی السواست.

«هر کس که دعوی شمشیر زنی دارد سینه را چون سپر هدف تیر تیز باید ساخت، و هر که ادعای سروری دارد از زخم تیغ و تبر نمی‌هراسد. عروس ملک کسی در کنار گیرد تنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد»
«بر آنانکه سلامت را پرده نشینی اختیار می‌کنند و از بیم مرگ جرأت شمشیر بستن و بر اسب نشستن ندارند، نام مردی نهادن خطاست.

در مرگ آنکو بگوید بیای بزین اندر آید بجنبه زجای
«حالیاً سپیش دانسته شد که چرا باین شدت انزوا در زاویه خمول گزیده و بدین درجه اختفا کرده. همانا که این رعب و هراس از کثرت لشکر ظفر استیناس بر قومستولی شده است. اگر این احتمال باعث باشد محض مصلحت ازاله این معنی اینک چهل هزار لشکر نامدار از اردوی ظفر شعار جدا کرده فرمودیم که فیما بین سیواس و قیصریه در اردوی جدا گانه بمانند. برای دشمن ارخای عنان و توسیع دائره میدان بیشتر ازین نمیشود. اگر در طینت توفی الجملة شمه از غیرت و حمیت باشد البته بمیدان جنگ ما آمده بالشکر من مقابله خواهی کرد تا در ازل هر چه مقدراست در معرض بروز جلوه گر گردد انشاء الله تعالی. والسلام علی من اتبع الهدی. حرره فی اواخر اولی الجمادین سنه ۹۲۰ بورت ارزنجان.»^۱

انفاقاً در همین ایام، یعنی در روز ۲۷ ماه جمادی الاول، هنگامی

نامه شاه اسماعیل
که سلطان سلیم در محل آق‌ده نزدیک قلعه کماخ بود، سفیری
بنام شاه قولی آقای بوی نوکر، از جانب شاه اسماعیل باردوی

۱- کتاب انقلاب الاسلام، نسخه خطی کتابخانه ملی، صفحات ۱۶۳ تا ۱۶۶. منقبات السلاطین،

عثمانی رسید و نامه‌های آورد که شهریار ایران در جواب نامه‌های سلطان سلیم، بایک قوطلی طلاپراز تریاک فرستاده بود، و عین آنرا درین جا نقل می‌کنیم:

سلامی که بمعیت مشحون و پیامی که بمودت مقرون باشد، بحضور جنت خضرت اسلام پناه سلطنت دستگناه المنظور بانظار الملك الاله مبارز الدولة والسلطنة والدنيا والدين سلطان سلیم شاه ایده الله بالدولة الابدية وادامه بالسعادة السرمدیه متحف و مهدی داشته آرزومند شناسند. بعد هذا مکاتیب شریفه مرة بعد اخرى بدرجه الشیء لا یشئ الاوقد یشئک رسیده مضامین آن چون مشعر بمعدوات ومبنی از جرات وجلادت بود از آن حظ بسیار نمود. لکن مبدأ ومنشأ آن ندانستیم که چیست. در زمان والد جنت مکانش انرا الله برهانه که نهضت همایون ما بسبب گستاخی علماء الدولة ذوالقدر بمرز و بوم روم واقع شد از جانبین بجز دوستی و یکجهتی چیزی دیگر نشد و با آنحضرت نیز در آن وقت که والی طرابوزان بودند اظهار یکجهتی می‌کردیم. حالا باعث کدورت معلوم نگشته بود. چون باقتضای سلطنت باین خصوص عازم گشته‌اند سهل باشد.

ستیزه بجائی رساند سخن که ویران کند خانمان کهن

غرض ما از تعارف آن صوب دوجیز بود، یکی آنکه اکثر سکنه آن دیار مریدان اجداد عالی تبار ما اند، رحمهم الله الملك الغفار، دوم آنکه محبت ما بآن خاندان غزا عنوان قدیمست، و نمی‌خواستیم که شورشی چون عهد نیمور بآن سرزمین طاری شود و هنوز هم نمی‌خواهیم و باین قدرها نمی‌رنجیم و چرا برنجیم. خصوصیت سلاطین رسم قدیمست

عروس ملک کسی در کنار گیر دنگ که بوسه بر لب شمشیر آبدار دهد

اما کلمات نامناسب و جہی ندارد و همانا آن اقوال از افکار العباد فکار منشیان برشی و محرران تریاکی که از قلت نشئه از سردماغ خشکی نوشته فرستادند و این همه توقف نیز خالی از ضرورتی نبوده می‌پنداریم بنابر آن حقه ذہبی مملو از کیفیت خاصه مختوم بمهر همایون مصحوب دارنده قدوة المقربین **شاه قولی آقای بوی نو کر زقت سلامت ارسال رفت**، تا اگر لازم باشد بنکار داشته بزودی دررسند، تابعون الهی آنچه در پرده تقدیر مکنونست صورت پذیر گردد. فاما فکری بر اصل کرده و بسخن هر کسی مقید نشده اندیشه بر اصل نمایند که پشیمانی اخیر مفید نمی‌شود. وما در وقت تحریر این نامه بشکار حدود صفاهان بودیم. در حال بتدارک مقابله مشغول گشته از سردوستی جواب فرستادیم بهر نوع که میخواستند عمل کنند.

بس تجربه کردیم درین دیر مکافات با آل علی هر که در افتاد بر افتاد

و مزبور را نرنجانیده راه دهند که ولاتزر و ازرة و زراخری، و چون کار بچنگ

انجامد تأخیر و تراخی را جایز ندارند. اما از راه عاقبت اندیشی در آیند و السلام!



چنانکه ملاحظه شد، شاه اسماعیل در جواب نامه‌های بی ادبانه و پرعتاب و دشنام آمیز سلطان سلیم خان، نامه‌ای ملایم و شاهانه و آراسته بآداب و احترام نگاشته، و در آن با کمال ذوق و خونسردی و بی‌اعتنائی وزیر کی سلطان خود خواه و تند خوی و جهانجوی ترك نیشهائی زده بود که تحمل آنها با طبع سرکش و بی‌حوصله و آتشین وی سازگار نبود پادشاه صفوی با اشاره بحمله تیمور خواسته بود در پرده سلطان سلیم خان گوشزد کند که اگر در جنگ اصرار ورزد بر نوشت شوم جدش **ایلدرم بایزیدخان** گرفتار خواهد شد. فرستادن قوطی تریاک نیز کنایه‌ای تمسخر آمیز بد آرزوها و خیالات بی اساس سلطان بود و میخواست باو بفهماند که درهم شکستن سپاه قزلباش و بر انداختن خاندان صفوی امید پوچی است که جز در نشئه تریاک و جهان خیال بحقیقت نمیتواند پیوست.

نامه شاه اسماعیل بر خشم و کینه سلطان سلیم خان افزود، زیرا مشاهده میکرد که مبارز جوئیها و دشمنانهای او بسی اثرست و حریف با نهایت زیرکی و خونسردی از نبرد احتراز می کند و

ناخر سندی سپاهیان ترك

بجای آنکه باستقبال وی آید و بجنگ پردازد، میخواست او را بداخله ایران بکشاند و با سوزاندن غلات و ویران کردن دهکده‌ها و منازل بین راه، سپاه ترك را گرفتار قحط و گرسنگی سازد. هر قدمی که لشکریان ترك در ولایات خالی از علوفه و آذوقه ایران پیش میرفتند، ایشان را بشکست و نیستی نزدیکتر میکرد.

سلطان سلیم چنان از رفتار شاه اسماعیل در خشم و عذاب بود که برخلاف آداب سیاسی سفیر او را گردن زد و روزی در حضور سرداران و وزیران خود فریاد بر آورد که: «اگر تا قعر سقر هم عقب نشینی کند دنبالش خواهم رفت!»

کم کم سیاست جنگی پادشاه صفوی بشمر میرسید. ماهها راه پیمائی بیهوده از بی دشمنی که تن بجنگ نمیداد، یعنی چریها را فرسوده و ناراضی کرده بود. خاصه که

آنزوقه سپاه روبگاهش میرفت و جیره‌بندی آغاز شده بود. زمزمه ناخرسندی و طغیان بگوش میرسید. مشاوران و وزیران سلطان نیز از آن اشکار کشی بیحاصل، که بگمان ایشان جز شکست و بدنامی نتیجه‌ای نداشت، بیمناک بودند. عاقبت **همدم پاشا** بیگار بیک قرمان را، که از کودکی رفیق و ندیم سلطان بود، مأمور کردند که شکایت سربازان و سرداران را بگوش وی برساند و او را از تعقیب دشمن منصرف سازد.

مأموریت همدم پاشا سخت دشوار بود. هنوز چند کلامه نگفته و بیان دلائل و علل ناخرسندی و شکایت سپاهیان نپرداخته بود که سلطان خود را خشمگین ساخت و او را از ادائه سخن بازداشت. سلیم مصمم بود که با شاد اسماعیل زور آزمائی کند و مخالفت با تصمیم خود را، هر چند هم که درست و منطقی بود، دلیلی ضعیف خیانت می‌شمرد. برای اینکه نیمیدی و بیم را از سپاه خود دور سازد، بیچاره همدم پاشا را برخلاف میل خویش گردن زد و یکی دیگر از سرداران ترک بنام **زینل پاشا** را بجای او گذاشت، و فرمان حرکت داد.

در محل **چرموک** سلطان سلیم که از سکون و سکوت شاد اسماعیل

بجان آمده بود، نامه دیگری بزبان ترکی بدو نوشت که
نامه چهارم
سلطان سلیم شاه اسمعیل
 مضمونش اینست:

«اسماعیل بهادر اصلح الله‌شانه، هنگامی که توفیق رفیع جهانمطاع و حکم شریف واجب‌الانقیاد و الاتباع بتو واصل شود، باید بدانی که مکتوب تو بدرگاه سعادت دستگناه من رسید. پس از ادای کلمات جسارت آمیز نوشته‌ای چیزی که مایه از دیاد جرأت است از سال داشتم که در عزیمت مسارعت نموده ما را از انتظار برهانید. ما بنیروی جرأت از راه دور بالشکر بی کران و رایات فتح آیات نصرت‌نشان، پس از طی مراحل و منزلت بمملکت تو داخل شده‌ایم. در آئین سلاطین اولی الامر و مذهب خواقین دوی القدر ممالک در حکم زن ایشانست و کسی را که از مردی حصه‌ای و از قنوت بهره‌ای بلکه در دل فی الجمله زهره‌ای باشد، قطعاً راضی نمیشود که دیگری بناموس او تعرض کند.

معینا اکنون روزها میگذرد که عساکر نصرت مآثر من بمملکت تو

در آمده‌اند، ولی از تو هیچگونه نام و نشانی پیدا و از وجودت اثری هویدان نیست و چنان مستور الحال بسر میری که حیات و مهلت یکسانست.

ازین تنگ تاجاودان مهتران بگویند با نامور لشکران

«ظاهر حال گواهی میدهد که اکتساب جرأت عارضی برای که لازم است.

تا امروز از جانب تو عملی بظهور نیامده است که از آن مردی و جلادت استنباط شود. عمل تو ثمره مکر و حیلۀ تست و شک نیست که این جرأت عارضی اثر تبلیغ و تدلیس است و لا غیر. دواي دردی که تو بدان مبتلی هستی معلومست و برای تحصیل قوت قلب آنرا استعمال میکنی. حال نیز همان داروئی را که بارها تجربه کرده ای بکار برتامکر در دلت اندک جرأتی پدید آرد.

«مانیز برای ازاله ضعف قلب تو چهل هزار تن از لشکر ظفر رهبر خود جدا کرده میان قیسریه و سیواس گذاشته ایم و درباره خصم بیش ازین مروت و مردمی میسر نیست. اگر من بعد باز برقرار وضع سابق در کنج زاویه رعب و هراس منزوی گردی نامردی بر تو گذاشتن حرامست و بهتر خواهد بود که بجای مغر و معجز و بجای زره چادر اختیار کنی و از سودای سرداری و سپهسالاری بگذری. ز تو این کار برناید تو با این کار برنائی. والسلام علی من اتبع الهدی. تحریراً فی اواخر شهر جمادی الاخره سنه عشرین و تسعمائه.»

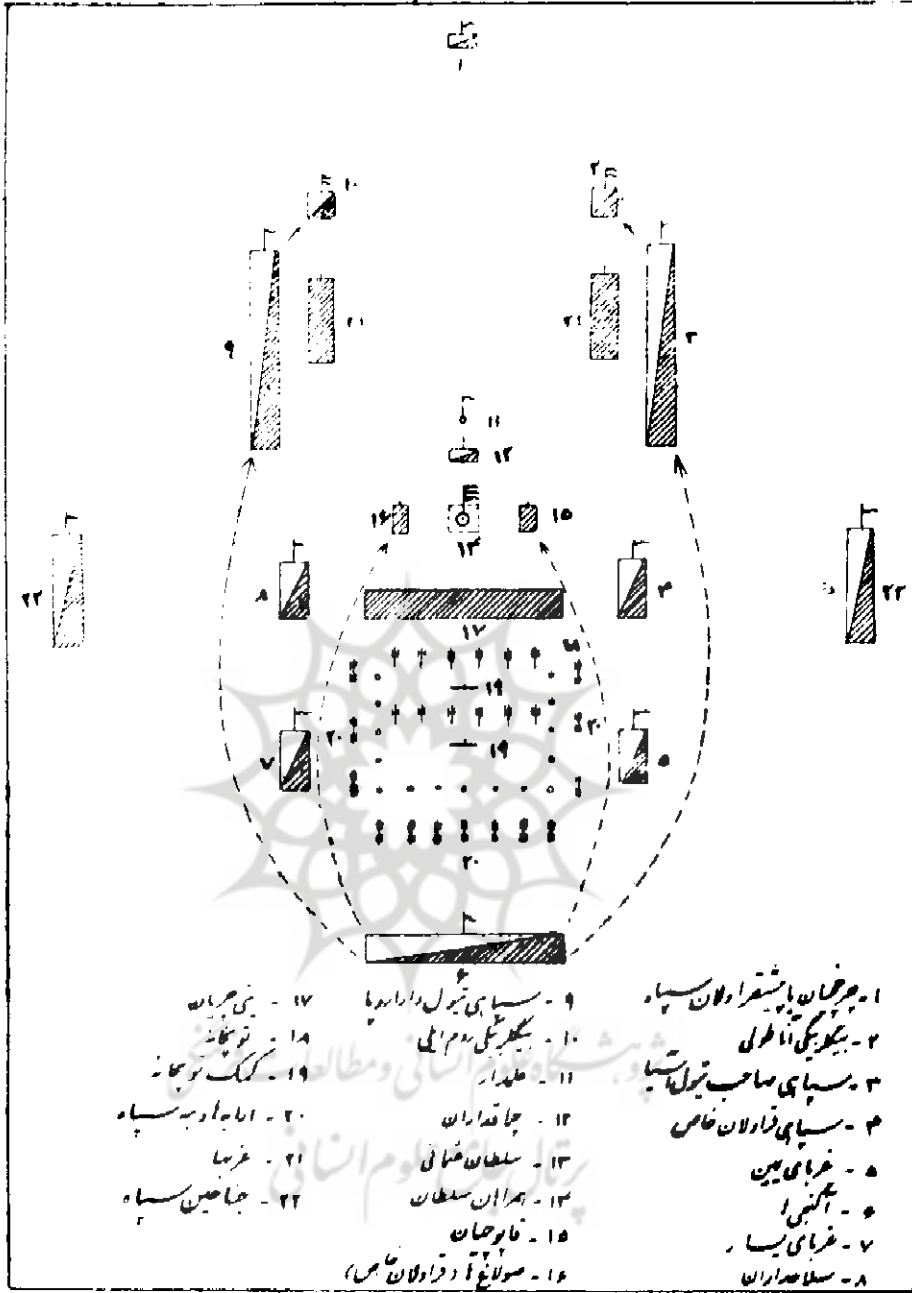
سلطان سلیم این نامدرا با مقداری لباسهای زنانه و عطریات و لوازم آرایش برای شاد اسماعیل فرستاد و از "چرموک" بطرف **ترجان** رفت. از **ترجان مصطفی پاشای** کرد را به محاصره قلعه **بای برد** فرستاد و خود مصمم شد که تا شهر قیبریز پیش راند و پایتخت صفوی را بتصرف آورد.

همینکه تصمیم سلطان بگرفتن تبریز آشکار شد سر بازان ینی چری، که از درازی راه و مصائب سفر بجان آمده بودند، بار دیگر **طغیان ینی چریان** زبان بشکایت گشودند و زمزمه ناخوشندگی ایشان که در «یاسی چمن» با سیاست «همدم پاشا» موقتاً خاموش شده بود، بشکل شورش و نافرمانی تجدید شد. تفنگهای خود را در خاک فرو کردند و چکمهها را بر آن آویختند، و این عمل نشانده آن بود که دیگر قدمی فراتر نخواهند گذاشت و جز راه استانبول براه دیگر نخواهند رفت.

ینی چریان می گفتند که: «ما را برای جنگ آورده اید، در حالی که مقابل ما دشمنی نیست که با او بجنگیم. آیا درین مملکت ویران تا کجا باید رفت. کمی جیره و مسافرت طولانی ما و اسبان لشکر سپاهی (سواره) و توپخانه را از پای در آورده است.

۱- برای اصل ترکی نامه رجوع کنید به منشآت السلاطین، جلد اول، صفحات

وضع حرکت سپاه عثمانی



سپاه خسته و شکسته اگر در برابر لشکریان آسوده دشمن از عهده دفاع بر نیاید، تقصیر با که خواهد بود؟ اگر خدای نا کرده از قزلباشان شکست بخوریم این ننگ برای ما از مرگ بدترست. پس بهتر آنست که کس بفرستیم با اردبیل اوغلی (یعنی شاه اسمعیل) صلح کنیم...»

سلطان سلیم ناچار از «اوطاغ» یا چادر خود بیرون آمد و با تهدید و تطمیع و وعده و نوبد سر بازان را بادامه پیدشرفت راضی کرد، و حاضر شد که چون اردوبه «خوی» رسید در صورتی که «اردبیل اوغلی» تکالیف علما را قبول کرد صلح کنند و بر گردند، و گرنه با او بجنگند. سپس فرمان حرکت داد.

در ضمن راه پیشقراولان سپاه خبر دادند که **خان محمد استاجلو** حکمران دیار بکر از سرداران بزرگ شاه اسمعیل، بحدود **خوی** رسیده و شهریار صفوی نیز با سپاهیان قزلباش نزدیک میشود. در نزدیکی **ماکو** نیز **شهباز علی بیگ**، فرمانده دسته‌ای از سواران، خبر داد که سپاهیان شاه اسمعیل و خان محمد استاجلو در محل **خوی** بیکدیگر پیوسته آماده کارزارند. سلطان سلیم خان از این خبر بقدری خوشحال شد که اسبی قیمتی با زین و لگام مرصع برای شهباز علی بیگ فرستاد. زیرا از پیشرفت بیموده در خاک ایران بیم داشت و میدانست که اگر در آذربایجان بیش از آن پیش رود قطعاً با شورش و نافرمانی بنی چریها و سایر دسته‌های سپاه روبرو خواهد شد و جانش در خطر خواهد افتاد.

در همان حال پیغامی از شاه اسمعیل رسید که او را در جلگه **چالدران** بجنگ

۱- مؤلف عالم آرای عباسی می نویسد که چون نامه سلطان سلیم خان بشاه اسمعیل رسید و از لشکر کشی سلطان عثمانی بایران آگاه شد، از اصفهان با طرف همدان آمد و: «... بی آنکه خیال محاربه و نزاع رومیان در خاطر انور داشته باشد از آمدن نابهنگام او (سلطان سلیم) آگاه گشته از غایت حمیت مقید بجمعیت لشکر منصور ممالک ایران نشده با معدودی که در ظل لوای فلک فرسا حاضر بودند، بمقابله اعدا شافته روز چهارشنبه دوم رجب... در صحرای چالدران از اعمال خوی با بیست هزار کس در برابر آن لشکر نامحصور صف قتال آراست...» - عالم آرا، چاپ تهران، صفحه ۳۱.

۲- دشت چالدران در شمال غربی شهر خوی و در بیست فرسنگی شهر تبریز و از توابع ولایت چغورسهد (ارمنستان) بوده است. وضع طبیعی آن مستطیل و سراسیب و میل آن «بقیه حایه در صفحه بعد».

خوانده بود. سلطان سلیم خان بی درنگ دستور حرکت داد و در شب چهارشنبه دوم ماه رجب ۹۲۰ هجری قمری (۲۳ اوت ۱۵۱۴) هنگام شب بتهای رسید که از جانب مغرب بردشت چالدران مسلط و مشرف بود.

در راه نیز خبر رسید که قلعه بایزید هم بدست سپاه ترک مسخر گشته است. با گرفتن این قلعه استوار جناح چپ سپاه عثمانی نیز از خطرات احتمالی نجات یافت.

۸- مقدمات جنگ

سلطان سلیم خان همینکه باقوای ایران روبرو گردید دیوان یا شورای جنگ تشکیل کرد، تا معلوم شود که باید بی درنگ بر سپاه ایران حمله برد یا آنکه سر بازان یکروز اجازه استراحت دهند.

وزیران و بسیاری از سرداران ترک معتقد بودند که چون سر بازان بسبب راه پیمائی بسیار خسته و ناتوان گشته اند، بهتر است که بیست و چهار ساعت استراحت کنند. ولی پیری محمد پاشا، دفتر دار سالخورده سلطان، با این عقیده مخالفت کرد و گفت: «یکروز استراحت بدشمن فرصت خواهد داد که از میزان قوا و اصول نقشه جنگی ما آگاه گردد. اگر ماهنگامی که با مرگ روبرو شده ایم از خستگی بیم داشته باشیم، بهتر است که اصلاً جنگ نکنیم. بعقیده من بی تأمل باید فرمان حمله داده شود.»

سلیم که خود نیز با این عقیده موافق بود بر او آفرین خواند و فرمان داد که بقیه آنشب را بتعبیه و ترتیب سپاه مشغول باشند و سپیده دم بحمله پردازند.

سحرگاه روز چهارشنبه دوم رجب قوای عثمانی سراسر تپه های را که در مغرب دشت چالدران قرار داشت، فرا گرفته بود. عده این سپاه بیکصد و بیست هزار تن میرسید و از آنجمله هشتاد هزار نفر سوار بودند.

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

از شمال غربی بجنوب شرقی است. چون قسمت وسط این دشت بلندتر از اطراف است، رود قره اینه از یکسوی آن رو بشمال جاری میشود و برود ما کومیریزد و رود زبوه از شمال بجنوب به آقچای می پیوندد. مساحت دشت چالدران در حدود ۷۵۰ کیلومتر مربع است.

۱- حسن روملو در احسن التواریخ عدد سپاهیان ترک را دویست هزار و خواند میر در

تواریخ عثمانی و دوازده هزار نوشته اند.

قوای ایران در جنگ چالدران

مورخان ترك عدهٔ سربازان و سواران شاه اسماعیل را در جنگ چالدران از هشتاد تا یکصد و پنجاه هزار نفر نوشته‌اند. ولی این اعداد بدون شك اغراق آمیز و نادرست است. بطوری که از بیشتر تواریخ ایرانی برمی آید، عدهٔ مردان جنگی ایران درین نبرد، باقوال مختلف مر کب از ۱۲۰۰۰ سوار قزلباش و نزدیک هشت هزار سوار زبدهٔ دیگر بوده است. قوای ایران بیشتر از سواران بی باک و جنگ آزمودهٔ تر کمان و قزلباش تشکیل یافته بود و پیاده نظام مرتبی که در کار جنگ مؤثر باشد، وجود نداشت.

سواران قزلباش بیشتر زره و کلاه خود داشتند و پره‌های سرخی بر تاج قزلباش خود زده بودند. گذشته از سواران تر کمان قزلباش عده‌ای از جنگاوران قبائل کرد و ایرانی نیز در سپاه شاه اسماعیل خدمت می‌کردند. اسپان سواران ایران برخلاف اسپان سپاه عثمانی، بسیار قوی و چابک و راهوار بودند و بر پشت بسیاری از آنها زره‌های خاصی بود که اسب را از زخم شمشیر و نیزه محفوظ میداشت.

اسلحهٔ سواران قزلباش گرزهایی آهنین بنام شمشیر پروتیر و کمان و شمشیر و خنجر و تبرزین بود. توپ و تفنگ در سپاه ایران وجود نداشت و ایرانیان در زمان شاه اسماعیل اول هنوز استعمال تفنگ و اسلحهٔ آتشین را خلاف جوانمردی و دلیری می‌شمردند.

شاه اسماعیل بیشتر بایمان و عقیدهٔ باطنی سواران قزلباش، که جمله‌گی در زمرهٔ صوفیان صافی و معتقدان و فدائیان از جان گذشتهٔ خاندان صفوی بودند، متکی بود. افراد قزلباش گذشته از اینکه فرمان **مرشد کامل** یا پادشاه صفوی را بیچون و چرا کردن می‌نهادند، در بیباکی و دلیری و جنگاوری نیز بر سواران ترك برتری داشتند. بعلاوه شاه اسماعیل میدانست که سربازان ترك بعلت پیمودن راههای دراز و تحمل مشقات سفر و کمی آذوقه و دور بودن از خانه و زن و فرزند و بیم شکست خوردن در خاک دشمن فرسوده و نومید و بی‌منا کند. میدانست که سربازان ینی چری در طی سفر چندبار اندیشهٔ طغیان و نافرمانی داشته و این اندیشه را از سر بدرنگ کرده‌اند. میدانست که در میان سربازان ترك

۱- مورخان ترك معتقدند که از ۱۵۰۰۰۰ سرباز ایرانی قریب دوسوم سوار و بقیه پیاده بوده‌اند.

افراد شیعه و هواخواه خاندان صفوی نیز بسیارند و با اندک فرصتی از سپاه دشمن کناره خواهند گرفت .

پس اگر شاه اسماعیل فقط با دوازده یا بیست هزار سوار بچنگک صد و بیست هزار سپاه ترك آمده بود ، از آن جهت بود که ارزش واقعی سربازان و سرداران دلیر خود را میشناخت و ایشان را مکرر در جنگهای گوناگون و در برابر لشکریان بی شمار دیگر بمردی و دلیری و پایداری آزموده بود .

یگانه ایرادی که از لحاظ نظامی بر شاه اسماعیل گرفته اند، اینست که بی سبب از مواضع طبیعی شمال شهر خوی بدشت چالدران رفت . زیرا در مواضع کوهستانی مزبور می توانست بوسیله سواران چابک و دلیر خویش از پهلو بقوای عثمانی بتازد و خود را از خطر توپخانه دشمن ، که یگانه عامل شکست قوای ایران در جنگ چالدران بود ، محفوظ دارد . در صورتی که دشت مسطح چالدران برخلاف بساطان سلیم فرصت داد که از تمام قوای خود در جنگ استفاده کند ، و در آن زمین بی مانع سواران بیدک قزلباش را ، که ده بار کمتر از قوای ترك بودند ، هدف گلوله های توپ و تفنگ سازد .

اتفاقاً بیشتر مورخان ایرانی نوشته اند که شبانگاه پیش از آغاز جنگ ، زمانی که هنوز سپاهیان ترك از تیه مجاور دشت چالدران بزر نیامده و صفوف خود را مرتب نکرده بودند ، خان محمد استاجلو و نورعلی خلیفه روملو و برخی دیگر از سرداران ، که از روش نظامی و ترتیب سپاه عثمانی در میدان جنگ آگاه بودند ، بشاه اسماعیل پیشنهاد کردند که شب هنگام اجازه دهد پیش از آنکه سپاهیان دشمن در دشت چالدران مستقر شوند و توپخانه و تفنگچیان خویش را مرتب و آماده تیر اندازی سازند ، برایشان حمله برند و بدینوسیله استفاده از اسلحه آتشین را بردشمن دشوار سازند . ولی دورمیش خان رئیس طائفه شاملو ، از سرداران نامی قزلباش ، با این پیشنهاد مخالفت کرد و چنین کاری را خلاف مردانگی شمرد . شاه اسماعیل نیز رأی او را پسندید و گفت که « من حرامی قافله نیستم . هر چه مقدر الهی است بظهور می آید . »

۱- رجوع کنید بتاريخ عالم آرای عباسی ، چاپ تهران ، صفحه ۳۱ .

حسن روملو در احسن التواریخ درین باره چنین نوشته است : « . . . خان محمد استاجلو و « بقیه حاشیه در صفحه بعد »



تصویر یک سرباز پیاده ترک
در قرن دهم هجری قمری

۹. ترتیب دو سپاه در دشت چالدران

بامداد روز چهارشنبه دوم رجب ۹۲۰ هجری قمری، سپاهیان ترک
بفرمان سلطان سلیم از تپه بسوی دشت چالدران فرود آمدند و در
آنجا بترتیب زیر قرار گرفتند:

ترتیب سپاه
عثمانی

دسته سواران نیکویی، سرداری میخال اوغلی، و سواران بولی او قستمونی
بسررداری اسفندیار اوغلی با دسته آکنجی‌ها پیشقراول یا چرخچی سپاه بودند. بیرق
دسته اول سرخ و بیرق دسته دوم سبز بود.

سواران آناطولی و قرامان، یا سپاهیان آسیائی عثمانی، سرداری سنان پاشا معروف
به خادم و زینل پاشا در میمنه جای گرفتند.

سواران روم ایلی (روملی) یا سپاهیان اروپائی عثمانی، سرداری حسن پاشا در
میسره ایستادند.

ینی چریان پیاده بفرماندهی عثمان آغا بال بیمنز اوغلو سگباناشی، بشکل مربع
در خط دوم قلب سپاه پشت عراده‌های توپ قرار گرفتند.

حیوانات بارکش اردو را از سه جانب در اطراف سربازان ینی چری جای دادند و
از ابدها را محکم بیکدیگر بستند و جلو حیوانات مرتب کردند، بطوری که مانند سنگری
محکم از حمله سواران قزلباش جلوگیری میکرد. بدین صورت بدو نوع حصاری در
میان سپاه عثمانی بوجود آمد که سپاه پیاده را از خطر حمله ناگهانی سواران دشمن
محفوظ میداشت.

بقیه حادیه صفحه قبل:

نورعلی خلیفه روملو و بعضی از مردمان، که از اطوار روم میان باخبر بودند، عرض نمودند که
قبل از آنکه مخالفان خود را حراست نمایند، بر بالای چالدران بر سرایشان روم و مهم آن
نا تمام را با تمام رسانیم، و دور مش خان شاملو این سخن را رد کرده بخان محمد گفت که کدخدائی
تو در دیار بکر میگذرد، و معروض داشت که مامکت میکنیم تا وقتی که آنچه مفدور ایشانست
از قوت بفرآورند در محافظت خویش، بعد از آن قدم در میدان کارزار گذاشته دمار از
لشکر ایشان برآوریم. خاقان سکندر شان سخن دور مش خان را قبول نمود. « چاپ کلکته،
صفحه ۱۴۵.

میمنده و میسرۀ سپاه عثمانی را بک ردیف عراده‌های توپ که با زنجیرهای محکم بیکدیگر بسته شده بود، بهم مربوط میساخت، و بدین ترتیب توپخانه نیز بمنزلۀ حصار دیگری از آهن و آتش بود که پیادگان ینی چری را از حمله سواران ایران حفظ میگرد. دستۀ قراولان خاص سلطان، که مرکب از دسته‌های مختلف سلاحدار و علوفه‌چی و غربا و قراولان پیادۀ سولاغر و قاپوچی بود، در پس ینی چریها جای گرفتند و فرماندهی آن باشخص سلطان بود.

سلطان سلیم نیز با وزیران خود **احمد پاشا هر سکلی اوغلی** صدراعظم، و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** وزیر دوم، و **مصطفی پاشا بیغلو چاوش** وزیر سوم، بر بالای تپه‌ای که بردشت چالدران تسلط داشت، در زیر دو بیرق سرخ و سپید قرار گرفته بود.

دستۀ پیادۀ **عزبها** را هم جلو توپخانه جای داده بودند تا توپها را از نظر دشمن مستور دارد. این دستۀ طولامه (نیم تنه‌های شمسه دوخته)های سرخ پوشیده بودند. بگدسته سپاه نیز بسرداری **شادی پاشا** مرکب از سوار و پیاده، در پس تمام لشکر جای گرفتند بود تا از حملات احتمالی دشمن بیشت اردو جلو گیری کند. وضع سپاهیان ایران نیز ازینقرار بود:

ترتیب سپاه ایران

دستۀ ای از سواران قزلباش با **دورمیش خان شاملو** و **خلیل سلطان ذوالقدر حکمران فارس**، و **حسین بیگ الله** وزیر سابق و **نورعلی خلیفۀ روملو حکمران آذربایجان**، و **خلیل بیگ** و **منتشا سلطان** حاکم تبریز و **سلطان علی میرزا افشار** و **پیره بیگ چاوشلو** در میمنه.

دستۀ دوم با **محمد خان استاجلو حکمران دیاربکر** و جمعی از خانان و سلطانان استاجلو و پسران **بابا الیاس چاوشلو** و گروهی دیگر از سرداران در میسره.

نظام الدین میر عبدالباقی و **کیل السلطنه** یا وزیر اعظم، و **میر سید شریف الدین علی صدر قاضی** عسکر و **سید محمد کهنه نقیب الاشراف** نجف نیز، با دستۀ ای دیگر از سواران در زیر اوای شاهی در قلب لشکر جای گرفتند.

بگدسته از سواران ایران هم بسرداری **سارو پیره قورچی باشی** و **یوسف بیگ**

ورساق حکمران قلعه «کماخ»، چرخچی با پیشقراول سپاه و مأمور دستور داشتن حرکات لشکر بودند^۱.

شاه اسماعیل نیز خود با گروهی از دسته قورچیان، که زبده ترین سواران قزلباش بودند، در طرفی از قلب لشکر قرار گرفته آماده بود که اگر قسمتی از سپاه مورد حمله سخت دشمن واقع شد، بیاری آن قسمت شتابد.

برخی از مورخان ایران نوشته اند که هنگام ترتیب صفوف سپاه، شاه اسماعیل با کمال خونسردی و آسایش خیال، در دشت چالدران بشکار بلدرچین مشغول بود^۲.

۱۰- نبرد چالدران

نقشه سلطان سلیم خان در نبرد چالدران این بود که بهر حيله انبوه سواران قزلباش را هدف توپخانه خود سازد. زیرا تیررس توپهای سر بر عثماني کوتاه بود و نمیتوانست از دور بسپاه دشمن آسیبی رساند. بهمین سبب برای فریب دادن حریف، از سپاه ترك دسته معروف به «عزبها» را جلوصف عراده های توپ قرار داده بود، تا توپخانه را از نظر ایرانیان مستور دارند. افراد این دسته مأمور بودند که بمحض نزدیک رسیدن سواران قزلباش، از برابر توپها بچپ یا بر راست کناره گیرند، تا توپخانه ناگهان بتیراندازی مشغول شود و سواران دشمن را از پای درآورد.

اما شاه اسماعیل، که بوسیله جاسوسان خود از جزئیات نقشه های نظامی سلطان سلیم آگاه بود، مصمم شد که با دودسته بزرگ از سواران قزلباش، از دو طرف بر سپاهیان ترك بتازد، تا برای «عزبها» مجال کناره گرفتن از جلو توپخانه و آزاد نهادن توپها برای تیراندازی نماند. سپس همینکه سواران قزلباش از صف توپخانه گذشتند با خیال آسوده از دو سو بر قراولان خاص سلطان و محلی که او خود قرار گرفته بود، حمله برند و با درهم شکستن قراولان از پشت پیاده نظام یمنی چری را در میان بگیرند.

۱- مؤلف عالم آرای عباسی مینویسد که خان محمد استاجلو، حکمران دیار بکر نیز، با

این دسته بود.

۲- عالم آرای عباسی، صفحه ۳۲. و تاریخ جهان آراء، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران.



تصویر یک سرباز یمنی چری
در قرن یازدهم هجری قمری

حملة شاه اسمعیل در آغاز نبرد سارو پیره استا جلو و همراهانش ، کدپیش قر اول یا «چرخچی» سپاه بودند ، بریکدسته از پیشقر اولان سپاه عثمانی تاختمند ، ولی شکست خوردند . پس شاه اسماعیل خود با گروه انبوهی از سواران زبده قزلباش که در میمنه لشکر بودند ، بر میسره سپاه ترك حمله برد . خان محمد استاجلو نیز دستور داشت که با سواران دیار بکر بهمان صورت بر میمنه سپاه عثمانی بتازد . جانبازان قزلباش با فریادهای « شاه ، الله ! » پیش تاختمند و شهریار صفوی چنان سرعت و شتاب رسید که «عزبها» فرصت حرکت نیافتند ، و بجای آنکه از جلو توپها بکنار بروند ، در همانجا بتیغ و نیزه سواران دلیر قزلباش از پای درآمدند . بدینصورت توپخانه ترك در قسمت میسره بیکار و بیفائده ماند و سواران روم ایلی کدبسر داری حسن پاشا در میسره بودند ، از فشار حمله سواران ایران تا ساقه سپاه ترك ، آنجا کد شادی پاشا جای گرفتند بود ، عقب نشستند و حسن پاشا در حمله اول بخاک افتاد .

ولی شاه اسماعیل در تعقیب سواران روم ایلی از هدف اصلی خویش ، کد دسته قر اولان خاص سلطان و پیادگان ینی چری بود ، غافل شد و ازین هدف دور گرفت . سلطان سلیم نیز ازین حمله ناگهانی دریافت کد نقشه نظامیش باطل گشته و لشکرش در خطر است .

هرگاه خان محمد استاجلو هم مثل شاه اسماعیل موفق میشد کد جناح راست قوای ترك را درهم شکند ، و سنان پاشا را شکست دهد ، کار سپاه عثمانی پایان میرسید . زیرا درینصورت توپخانه سپاه ، کد تغییر جهت آن امکان ناپذیر بود ، بنگاه بیفائده و بی مصرف

۱- بیشتر مورخان ترك نوشته اند که شاه اسماعیل با ده هزار سوار زره پوش حمله کرد . ولی چون میدانیم مجموع سواران سپاه ایران از بیست هزار بیشتر نبوده قطعاً این عدد درست نیست .

۲- بسیاری از مورخان ترك نوشته اند که حمله شاه بقدری شدید و دلیرانه بود که اسبان سواری او از شدت حمله های پیاپی یا میتراکینند و یا از حرکت باز می ماندند . بطوری که در جنگ چالدران هفت مرتبه اسب خود را عوض کرد و با آنکه در هر حمله گرفتار هزار گونه آسیب میشد ، باز از حمله و کشتار رونمی تابید . « بتقل از کتاب انقلاب الاسلام بین الخاص والعام ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، ص ۱۹۶ . »



تصویر شاه اسماعیل اول صفوی

که در زمان سلطنت آن پادشاه کشیده شده است

اصل تصویر در موزه «روایال گالری دزوفیسی» در شهر «فلورانس» است.

می ماند. خاصه که پر کردن توبه‌های سرپر آزمان نیز بزودی و آسانی میسر نبود. با ازکار افتادن توپخانه سپاه پیاده یمنی چری بکلی از دوسو محصور میشد و از قراولان خاص سلطان هم، که چندان زیاد نمودند، کاری ساخته نبود.

با اینهمه سلطان سلیم خان بجای آنکه قوای ذخیره را بمقابله شاه اسماعیل فرستد، منتظر نتیجه حمله سواران خان محمد استاجلی بجناح راست سپاه خود گردید.

شاه اسماعیل نیز همچنان با کمال جسارت و بیباکی تیغ میزد و سواران جناح چپ را دنبال میکرد. ولی در همانحال منتظر بود که خان محمد از جانب دیگر بدویوندد و کاره محاصره سپاهیان یمنی چری را تمام کند.

حمله خان محمد استاجلو بجناح راست سپاه عثمانی، برخلاف حمله

کشته شدن

خان محمد استاجلو

شاه اسماعیل بد نتیجه قطعی نرسید، زیرا خان استاجلو دیرتر

از شاه و آهسته تر از وی حمله کرد. بطوری که سنان پاشا، فرمانده

سواران آناتولی فرصت یافت که در کار جنگ بیندیشد، و شکست جناح چپ را تلافی کند. این سردار چون مشاهده کرد که بسبب حمله ناگهانی و سریع شاه و سواران او

دسته «عزبها» نتوانستند در جناح چپ از جلو توبهها بکناری بروند، پیش از آنکه خان محمد بسپاه ترك نزدیک رسد، بدسته عزبها در جناح راست فرمان داد که بیشت توپخانه

منتقل شوند. عزبها نیز اطاعت کردند و از روی زنجیرها و عراده های توپ با زحمت بیشت توبهها رفتند. بدین ترتیب توپخانه در جناح راست آزاد شد و سواران «خان محمد»

را گلوله باران کرد. خان محمد که پیشاپیش سواران اسب می‌تاخت، بخاک افتاد و نیمی از همراهان وی نیز تلف شدند.

سنان پاشا پس ازین پیروزی قسمتی از سواران خود را بمعقیب بقیه سواران

خان محمد فرستاد، تا آنان را متفرق کنند و از حمله تازه بازدارند. سلطان سلیم نیز فوراً

ازین پیش آمد استفاده کرد و چون خیالش از جناح راست سپاه آسوده شد، با تمام قوایی که در اختیار داشت، از پهلو بر شاه اسماعیل و سواران وی حمله برد. در همانحال فرمان

داد حصار ارابدها و حیوانات بارکشی را که گرد پیاده نظام ینی چری تعبیه شده بود، در دو نقطه شکافتند، و با این عمل ینی چری ها هم که تا آن زمان محصور بودند، آزاد شدند و سواران شاه را هدف تیرهای تفنگ ساختند.

ینی چریها هفت بار متوالی شلیک کردند و بسیاری از دلوران قزلباش را بخاک افکندند. در همین ضمن شاه اسماعیل مکرر بتویخانه عثمانی تاخت و هفت بار بضرب شمشیر حلقه زنجیرها را برید، و سواران قزلباش نزدیک بیسصد تفنگ انداز ینی چری را در پس عراده های توپ ناچیز کردند. ولی چون سلطان سلیم باقراولان خاص و **شادی پاشا** نیز با سواران خود بر شاه و همراهان وی حمله بردند، شکست در ایران افتاد. عاقبت شاه اسماعیل با گروهی از قورچیان در میان سواران دشمن محصور شد. با اینهمه در کمال رشادت از خود دفاع میکرد و در آنجا بود که با **علی بیگ مالنوج اوغلی** فرمانده توپچیان ترک روبرو گشت. اینمرد که سرداری قوی هیکل و زورمند و پهلوان بود بابرادر خود **نور علی بیگ** شاه حمله برد و بریکدست او زخمی زد. ولی شاه اسماعیل چنان با شمشیر بر فرق وی نواخت که کلاه خودش با سر بدونیم شد و شمشیر شاه تا گردن وی فرود آمد.^۱ نوشته اند که سلطان سلیم نیز از آن ضربت در شکست شد و شاه را بقوت بازو تحسین کرد.^۲ در همانحال شاه اسماعیل بردوش و پا نیز مجروح شد و در صدد برآمد که خود را از آن گیرودار برهاند. ولی ناگاه اسبش در گل فرو رفت و بر زمین غلتید، و دستهای از سواران ترک برای کشتن او پیش تاختند. ولی **میرزا سلطان علی** نام افشار از سران قزلباش که در سورت و لباس شاه شباهت بسیار داشت، بمدافعه برخاست و خود را شاه اسماعیل معرفی کرد و حمله دوران بگمان اینکه برآستی شهریار ایرانست، او را زنده نزد سلطان سلیم بردند. سلطان عثمانی از و پرسید: «مگر تو نمیدانستی که من بادریست

۱- عالم آرا، صفحه ۳۲. احسن التواریخ، چاپ کلکته، صفحه ۱۴۸.

۲- احسن التواریخ، صفحه ۱۴۶.

۳- حبیب السیر، چاپ تهران. مورخان ایران همگی نوشته اند که شاه اسماعیل **مالنوج اوغلی** را در آغاز کارزار از پای درآورد. در انقلاب الاسلام نیز آمده است که شاه میخال اوغلی فرمانده چرخچیان را دونیمه کرد.

هزار مرد و توپخانه و سواران ینی چری بجننگ آمده‌ام؛ پس چگونه با سپاهی اندک بمقابله آمدی و بی سبب خلقی را بکشتن دادی و خود را گرفتار ساختی؟» سلطان نعلی در عالم اخلاص و صوفیگری همچنان بجای شاه در جواب گفت: «من میدانستم که لشکر تو بسیار است، ولی نمیدانستم که خود را بحصار توپخانه میندازی و در دنیا و عقبی بدنام میکنی!» در همان حال **خضر آقا** نام معروف به **آت چکن**، از مهتران سپاه ایران، اسب خود را بشاه اسماعیل داده^۱ و شاه بار دیگر بجننگ و کشتار دشمن پرداخته بود. چون فریاد و غوغای او و همراهانش بگوش سلطان رسید و دریافت که سلطان علی سواران ترک و او را فریب داده و بدینوسیله پادشاه خود را از مرگ قطعی رها نموده است، خشمگین شد و فرمان داد که آن سردار فداکار را گردن زدند^۲.

سنان پاشا فرمانده میمنه سپاه ترک پس از آنکه شکست شاه اسماعیل و سوارانش اطمینان یافت، سواران خود را بتعقیب سواران و پیادگان ایران، که هنوز وارد میدان جنگ نشده بودند، روانه کرد و این دسته را در هم شکست و متفرق ساخت و تمام اردوی ایران را غارت کرد^۳. دسته دیگر از سواران عثمانی هم باقیمانده سپاهیان «خان محمد استاجلو» را تا فرارسیدن شب دنبال کردند و بسیاری ازیشان را کشتند.

۱- شاه اسماعیل بعدها بیاس این خدمت قرینه سیس از قراء ارواق را که درشش فرسنگی تبریز است، به **خضر آقا** بخشید.

۲- در کتاب انقلاب الاسلام آمده است که سلطان سلیم میرزا سلطان نعلی را بیاس نمکشناسی و شاهدوستی وی بخشید و انعام و خلعت داد و مرخص کرد. ولی دزدان در راه خوی و مرند او را گرفتند و برای ربودن پول و اسب و لباسش کشتند. - صفحه ۱۹۸.

۳- یکی از سرداران قزلباش بنام **خلیل سلطان ذوالنذر حکمران فارس** در نبرد چالدران خیانت کرد و در جنگ شرکت نمود، و هرچه شاه پیغام فرستاد که زودتر با سواران فارس وارد معرکه گردد، نشنید و عاقبت نیز بفارس گریخت. بهمین سبب شاه اسماعیل پس از جنگ چالدران یکی از قورچی‌ان قزلباش بنام **کور سلیمان** را بکشتن او مأمور ساخت. کور سلیمان وقتی بشیر از رسید که خلیل سلطان با جمعی از دوستان و نزدیکان خویش مجلس بز می آراسته بود. پس آهسته بگوش او گفت که بامر شاه باید بضر دوازده چوب ترا تنبیه کنم و باز گردم و انجام دادن این امر درین مجلس شایسته نیست. خان ذوالقدر فریب خورد و با او تنها بخلوت رفت. در آنجا کور سلیمان فرمانی را که درباره کشتن وی داشت نشان داد و بی درنگ سرش را برید و باز گشت! احسن التواریخ، صفحه ۱۵۲، روخه الصفویه، نسخه خطی.

مورخان ترك بروش نظامی سنان پاشا در جنگ چالدران اهمیت بسیار داده اند و معتقدند که اگر او با زبردستی خان محمد استاجلو و سواران او را تا تیررس توپخانه عثمانی پیش نمی آورد و از میان بر نمی داشت، شکست سپاه ترك مسلم بود. شاه اسماعیل چون مقاومت در برابر آتش توپ و تفنگ دشمن را بیهوده دید، فرمان داد که کرنای نواختند و با قریب سیصد سوار که بر او گرد آمدند جنگ کنان خود را از معرکه بیرون کشید و راه تبریز پیش گرفت. بقیه سواران میمنه سپاه قزلباش هم که میسره لشکر ترك را در آغاز نبرد درهم شکسته بودند، دلیرانه بر قلب سپاه دشمن زدند و دنبال شاه از میدان بدر رفتند. سلطان سلیم از بیم آنکه مبادا ایرانیان حمله ای کرده باشند، سپاه ترك را از تعقیب ایشان بازداشت. ولی در آغاز شب معلوم شد که از لشکر ایران اثری در آن محدود باقی نمانده است. آنگاه سربازان ترك بچپاول باقی مانده اردوی ایران پرداختند.

تلفات دو سپاه در جنگ چالدران، که از ساعت نهم تا سه ساعت بعد از ظهر، دوام یافته بود بگفته نویسنده گان ایرانی به پنج هزار تن میرسید که از آنجمله دوهزار کس از سپاهیان قزلباش و سه هزار از لشکر ترك بودند. ولی دستهای از نویسندگان ترك عدد تلفات خود را از سی تا چهل هزار دانسته و تلفات سپاه ایران را دو برابر آن پنداشته اند. یکی از مورخان ترك نیز عدد کل تلفات را هشت هزار و دو روست و شانزده نفر و عدد کشتگان لشکر عثمانی را ۲۹۳۳ نفر نوشته است^۱.

در سپاه عثمانی سواره نظام میسره از جمله شاه اسماعیل و میمنه اردوی قزلباش تقریباً بکلی نابود شد، ولی بر سایر قسمت های سپاه آسیب فوق العاده نرسید. در سپاه ایران نیز سواران خان محمد استاجلو یعنی میسره قوای قزلباش تلفات سخت وارد آمد.

از سرداران بزرگ قزلباش خان محمد استاجلو، سارو پیره قورچی باشی، حسین بیگ المدحا کم خراسان، میر عبدالباقی و کیل السلطنه، میر سید شریف صدر قاضی عسکر، خانقاییک حاکم بغداد، سید محمد کموند نقیب الاشراف نجف، سلطان علی بیگ،

حمزه بیگ کوسه ، سردار بیگ حاکم بردعه و گنجه ، برادر اغزیوارخان حاکم مغان بخاک هلاک افتادند .

از سرداران عثمانی نیز حسن پاشا امیرالامرای روم ایلی ، حسن آقا سنجق بیگ موریه^۱، علی بیگ مالقوچ اوغلی سنجق بیگ صوفیه، طور علی بیگ سنجق بیگ سلستره^۲، سلیمان بیگ سنجق بیگ پریزند^۳، محمد بیگ سنجق بیگ قره سی^۴، اویس بیگ سنجق بیگ قیصریه ، اسکندر بیگ یوسف اوغلی سنجق بیگ نیگده^۴، قارلی اوغلی سنجق بیگ بیگ شهری و مصطفی بیگ میخال اوغلی سنجق بیگ نیکویی کشته شدند .

مورخان ترك غالباً نوشته اند که اگر لشکر سلطان سلیم مدافع نبود و مانند سپاه قزلباش متعرض می بود قطعاً عدد کشتگان سپاه عثمانی چندین برابر میشد ، و هر گاه لشکر قزلباش توپ و تفنگ و پیاده نظام کافی میداشت ، و سردارانش مست نبودند و با عقل و تدبیر جنگ میکردند ، بدان آسانی شکست نمیخوردند و میتوانستند مدتی اردوی عثمانی را مشغول دارند . مخصوصاً چون زمستان نزدیک بود سلطان سلیم ناچار میشد که تن بمصاحبه دهد و بکشور خود باز گردد^۵.

۱۱- بعد از جنگ

پس از آنکه میدان چالدران از سپاه قزلباش خالی شد ، چنانکه پیش ازین اشاره کردیم ، سربازان ترك اردوی ایران را غارت کردند و غنائم و اموال و زروسیم فراوان بچنگ آوردند .

غنائم جنگ

بگفته مورخان ترك چندتن از زنان ایرانی هم کددر لباس سربازی همراه شوهران خود بمیدان جنگ آمده بودند ، بدست سربازان سلطان سلیم افتادند و دوزن از حرم

۱—Morée ۲—Silistrie

۳—Prizrend ۴—Nigde

۵— نقل از کتاب انقلاب الاسلام ، نسخه خطی کتابخانه ملی ، صفحه ۲۰۳ .

شاه اسماعیل بنام **بهروزه خانم و تاجلی خانم** نیز از آن جمله بودند.^۱
گذشته از زنانی که اسیر شدند، جسد بسیاری از زنان نیز در میدان جنگ پیدا شد. که بفرمان سلطان سلیم آنها را با تشریفات مخصوص نظامی بخاک سپردند. این زنان دلیر، بگفته نویسنده گان ترك، با زره و خفتان و کلاه خود دوشادوش شوهران خویش در جنگ شرکت جستند بخاک هلاک افتاده بودند. بهمین سبب پس از جنگ چالدران در دنیا معروف شد که شاه اسماعیل سوارانی از زنان شمشیرزن با اردوی خود داشتند که در حدود ده هزار بوده اند!

یکی از مورخان ایتالیایی بنام **ساگردو** در کتاب **تاریخ امپراطوری عثمانی** درین باره می نویسد:

«... در میان کشتگان اجساد زنان ایرانی پیدا شد که در لباس مردان جنگ بمیدان آمده بودند تا در سر نوشت شوهران خود شریک و در افتخار نبرد سهیم باشند. سلیم بر جرأت و دلیری و وطن پرستی ایشان آفرین گفت و فرمان داد که با تشریفات نظامی آنان را بخاک سپارند.»

از زنان حرم شاه اسماعیل **بهروزه خانم** زن عقوبی و **تاجلی خانم**، بگفته مورخان ترك، معشوقه او بود. تاجلی خانم که اسیر **مسیح پاشا** زاده از سرداران ترك شده بود، پس از آنکه دو شب در اردوی عثمانی بسر برد، يك جفت گوشواره خود را که اشکال فایه از اهل ساخته شده، و يك طاق آن شکسته بود، بده مسیح پاشا زاده فدیة نجات داد.

۱- پنجم باشی در صحائف الاخبار می نویسد که ایرانیان زنان خود را همراه خود بجنگ می بردند تا وجود ایشان در میدان نبرد مایة تحریک غیرت و حمیت سربازان شود.
۲ Sagredo

۳- تاجلی خانم زن شاه اسماعیل بوده نه معشوقه او، و چند تن از مورخان ایران، مانند مؤلف تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل و میرمنشی قمی، نویسنده خلاصه التواریخ صریحاً او را زن شاه خوانده اند. میرمنشی می نویسد که «پس از مرگ شاه اسماعیل يك سلطان ایتاجلو و دیو سلطان روملد که دو پیر سالخورده معر که دیده بودند، با قاضی حس که وزیر بود... باستصواب تاجلو خانم... شاه طهماسب را... بیادشاهی نشانند.»

۴- مؤلف کتاب انقلاب الاسلام از قول نویسنده گان ترك می نویسد که طاق گوشواره تاجلی خانم را شبی شاه اسماعیل در حال مستی با دوانگشت فشرده و شکسته بود. «صفحة ۲۰۱ از نسخه خطی کتابخانه ملی.»

در تاریخ جنگ چالدران، تألیف مقبلیم نیز آمده است که «شاه اسماعیل چون پس از «بقیه حاشیه در صفحه بعد»

و در لباس مردانه از اردوی دشمن بتمبریز گریخت. این گوشواره گرانبها **لعل بیرک** نام داشته و هر قطعه لعل آن باندازه کف دستی بوده است^۱

نویسنده تاریخ گرانبهای **عالم آرای شاه اسماعیل**^۲ در باره فرار تاجلی خانم (یا تاجلوبیگم) چنین مینویسد:

«... در جنگ شاه اسماعیل با سلطان سلیم زنی تقابدار در میدان شمشیر میزد و با ترکان میجنگید. این زن تاجلوبیگم زن **شیخ اوغلی** (یعنی شاه اسماعیل) بود. سلطان سلیم میخواست او را دستگیر کند، ولی توفیق نیافت... تقابدار پس از فرار شاه اسماعیل مفقود شد. شاه **دورمیش خان** را با سیصد کس بدنیال اوفرستاد که مگر او را پیدا کنند، زیرا که در تبریز نبود. تاجلو خانم زخم برداشته از میدان بدر رفته بود و نمیدانست بکجا میرود. اتفاقاً **میرزا شاه حسین اصفهانی** وزیر دورمیش خان شاملو، بار خانه گرفته از اصفهان برای خان می آورد. چون دو منزل از تبریز بیرون آمد، رسید بان صحرا و فرود آمد و از شاه و از شکست قزلباش خبر نداشت. تاجلوبیگم با او برخورد و او بیگم را برداشت که برگردد و از راه مراغه بدر رود و شاید سراغ شاه کند که کجاست، که به دورمیش خان برخورد و بخدمت شاه رفتند. شاه به بیگم عناب و خطاب بسیار کرد، که ترا بچنگ چکار! اگر پس از این چنین کاری کنی ترا خواهم کشت...»

شاه اسماعیل **میرزا شاه حسین اصفهانی** را بیاداش خدمتی که به نجات دادن

«تاجلی خانم» کرده بود بمنصب عالی «وزارت و نظارت دیوان شاهی» مقرر گردانید. و از این کار او میتوان دریافت که بدان زن عشق و علاقه وافر داشته است. نویسنده

تاریخ جهان آرا درین باره می نویسد:

«... و منصب وزارت و نظارت دیوان اعلی را، بسبب جان سپاری که

در باب رسانیدن یکدو نفر از مخدرات سراق جاه و جلال در درگزینه بدرگاه

بقیه حاشیه از صفحه قبل:

شکست چالدران بتمبریز آمد، چند ساعتی در آنجا توقف کرد و برای آنکه اندوه شکست را فراموش کند بشرابخوری پرداخت و در مستی گوشواره گرانبهای زن خود تاجلی خانم را خرد کرد. زیرا از تماشای این جواهر گرانبها بخاطر می آورد که زن زیبای خویش را در دست دشمن رها کرده و تنها گریخته است! سلطان سلیم خان همینکه پس از فتح چالدران بتمبریز آمد خرده های این گوشواره را بچنگ آورد و دستور داد تا آنها را بیادگار آن فتح در قبضه خنجرش بنشانند.» ولی ظاهراً روایت اول بحقیقت نزدیکتر است.

۲- یک نسخه ازین کتاب نفیس در کتابخانه آقای وحیدالملک شیپانی موجود است.

سپهر اشتباه، یعنی وحید افراد انسانی **میرزا حسین معمار اصفهانی**، که در سلك ملازمان نواب **دوره‌میش خان** بود، مرحمت فرمودند و مقرر شد که آنجناب من حیث الاستقلال و الانفرادی متعهد سرانجام امور سلطنت گشته جمیع امرا و ارکان دولت غاشیه متابعتش بردوش گرفته **تُبی** و قوف او در هیچ مهمی از مهمات جزئی و کلی دخل ننمایند...»

بطوری که گذشت مورخان ایرانی هم وجود زنانی را که بانقلاب در چالدران شمشیر میزدند، تصدیق کرده‌اند. منتهی شاید با احترام شهریار صفوی صریحاً از اسیر کشتن زنان وی چیزی ننوشتند.

سر نوشت **پهروزه خانم**، زن دیگر شاه اسماعیل را، در صفحات آینده بیان خواهیم کرد.

پس از پایان جنگ چالدران سلطان سلیم خان باردو گاه عثمانی بازگشت و همان شب **احمد پاشا هر سگلی اوغلی** صدر اعظم را مأمور کرد که بتهریر رود و پایتخت دولت صفوی را تصرف کند. مردم تهریر را نیز به موجب فرمان زیر دعوت کرد که از صدر اعظم عثمانی اطاعت کنند:

«اکابر و اعیان سگان خطه تهریر، سیمافخر السادات میر عبدالوهاب

رفتن سلطان سلیم
خان به تهریر

رزقت سلامت، بعنایت و مراحم شاهانه سمت اختصاص یافته بدانند که شفقت و رأفت در ترفیه حال مسلمانان و تطیب قلوب عجزه و مسکینان و تشمیم مصالح ملک و ملت و تنظیم مناظم دین و دولت بیش از پیش است. همه کس را شکر ایزد متعال و اجبست که ایشانرا از دست ظلم چنین ظالم غدار رهانید و سایه عدالت سعادت بخش ما را بر سر ایشان گسترانید. حالیا بیش از نزول اجلال اردوی همایون برافاضه عدل و انصاف و ازاله جور و اعتساف، دستور مکرم و وزیر معظم و کبیر مفخم ذوالقدر الاتم و المجدد الاشهم و النجابه و الکریم، مدبر الامور بالرأی المصاب بین الامم، نظام الملك فی العالم، مقرب الحضرة السلطانية، مشیر الدولة الخاقانیه، الخاص بمزید عنایة الملك الصمد، مبارز الدنيا و الدین احمد، دامت معالیه، بدان جانب فرستادیم. چون پاشای مومی الیه شهر تهریر فرود آید با انواع تعظیم و تبجیل و تکریم و تجلیل پیشداد (۴) اودردوید و اوامرو نواهیش که همه فرمان قضا جریان قدر نفاد ماست، بسمع اطاعت و انقیاد بشنوید و امثالش را از صمیم دل و جان قیام تام نمائید و این معنی را در باره شما عین عنایت و محض حمایت دانید. تحریر افی الیوم الثانی من شهر رجب المرجب سنه عشرین و تسعمائة^۲»

۱- تاریخ جهان آرا، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی، متعلق بکتابخانه ملی، نسخه خطی.

۲- منشآت البلاطین، جلد اول، صفحه ۳۹۱.



تصویر سلطان سلیم خان
کار آقارضای نقاش، در قرن دهم هجری

بامداد روز جمعه سوم ماه رجب سلطان سلیم خان سرداران و بزرگان لشکر را بار داد و بکسانی که در روز جنگ دلیری و مردانگی نشان داده بودند، خلعت و پاداش عطا کرد. اسپران قزلباش را نیز فرمان وی گردن زدند، و کشتگان دوسپاه را بخاک سپردند سپس برای دیدار **بهروزه خانم** زن شاه اسماعیل، که اسیر گشته بود، بچادر مخصوص وی رفت و باهربانی و احترام ازوداجوئی کرد.

روز دیگر نیز غنائمی را که از آن جنگ بدست آمده بود، بسرداران و سربازان بخشید و جزیر قهای ایران چیزی برای خود بر نداشت.

پس از آن از دشت چالدران راه تبریز پیش گرفت و از شهر **خوی**، فتحنامه‌هایی برای سلطان مصر و سلطان سلیمان پسر و ولیعهد خویش، و خان تاتار «قریم» (شبه جزیره کریمه) و **عبیدخان ازبک** فرستاد.

در روز پنجشنبه نهم رجب نیز دو تن از سرداران عثمانی بنام **پیری پاشا چلبی** و **احمد پاشا دوقه کین اوغلی** را با حکیم **الدین ادریس بدایسی** کرد و با نصد سرباز یعنی چری بتبریز رواند کرد، تا خدمات و زود وی را فراهم سازند و اگر از سران و سواران قزلباش کسی در آنجا مانده باشد، بکشند و اموالشان را تصرف کنند.

روز دهم رجب در راه تبریز یکی از امیران قزلباش بنام **حاج رستم** با پنجاه سوار باردوی سلطان سلیم آمد و اظهار اطاعت کرد. ولی سه روز بعد معلوم شد که او و همراهانش بدستور شاه اسماعیل آمده اند تا هنگام فرصت سلطان را بکشند. پس فرمان وی همگی را گردن زدند، و سدر روز بعد **خالد بیگ** نام از سران قزلباش را هم که با صد و پنجاه نفر باردو آمده بود، کشتند.

نویسنده **حقیقة التواریخ** می نویسد که شاه اسماعیل چون در چالدران شکست یافت بر آن شد که دشمن را بحیله از میان بردارد. پس بجمعی از سران و افراد جانسپار قزلباش دستور داد که دستدسته باردوی سلطان سلیم پناهنده شوند و از در اطاعت در آیند، و همینکه جمعشان بدو سه هزار رسید، ناگهان شبی بر اردوی عثمانی شبیخون زنند و سلطان را بکشند. ولی چون **حاج رستم** باردوی عثمانی رسید یکی از امیران ترکمان

سلطان را نهانی از قصد وی و همراهانش آگاه کرد. سلطان دستور داد که ایشان را شکنجه و استنطاق کردند و چون حقیقت امر آشکار شد، جماعگی را کشتند^۱.

روز پنجشنبه شانزدهم رجب، سلطان سلیم خان بمحله سرخاب رسید. ازین محل تا شهر تبریز تمام راه را باقالیه‌های گرانبها مفروش کرده، و چندتن از علما و اعیان شهر با جمعی از مردم باستقبال آمده بودند.

سپاهیان عثمانی در کنار شهر فرود آمدند و سلطان سلیم امر کرد که سربازان دست از کشتار و غارت و تصرف دارائی مردم بازدارند. همچنین دستور داد **مسجد جهان‌شاه^۲** و **مسجد حسن پادشاه^۳** را که بفرمان شاه اسماعیل ویران شده بود، تعمیر کنند^۴ و اوقاف این دو مسجد در تصرف هر کس باشد بگیرند و تصرف کنند را بکشند.

روز بعد که جمعه هفدهم ماه رجب بود، سلطان سلیم بمسجد حسن پادشاه (در میدان صاحب آباد) رفت و نماز گزار دو خطیب بقاعده اهل سنت و جماعت خطبه خواند. ولی چون خطبه بنام پادشاه رسید، بجای آنکه نام سلطان سلیم را بر زبان آورد، گفت: «**السلطان بن السلطان ابوالمظفر اسماعیل بهادر خان**... سرداران ترك شمشیرها کشیدند تا خطیب را بکشند، ولی سلطان سلیم نگذاشت و گفت که «زبان‌ش عادت کرده است و گناهی ندارد.»

سپس سلطان سلیم دستور داد که تمام خزائن و اموال شاه اسماعیل و سران قزلباش را از نقد و جنس، تصرف کنند و احمد بیگ قاپوچی باشی را مأمور اینکار کرد. پس از آن

۱- از حقیقه التواریخ، بنقل از کتاب انقلاب الاسلام، صفحه ۲۱۱.

۲- مقصود امیر مظفرالدین جهان‌شاه قراقویونلوست که از ۸۴۱ تا ۸۷۲ هجری در آذربایجان

و قسمتی از ایران سلطنت کرد.

۳- مقصود اوزون حسن ترکمان بایندری، امیر آق قویونلوست که از سال ۸۵۷ در دیار بکر و قسمتی از ارمنستان حکومت میکرد و از سال ۸۷۲، با برانداختن سلسله قراقویونلو، بر آذربایجان و عراق عرب و قسمت بزرگی از مغرب و جنوب ایران نیز دست یافت، و شهر تبریز از سال ۸۷۶ پایتخت وی بود و تا سال ۸۸۲ پادشاهی کرد.

۴- مورخان ترك نوشته‌اند که این دو مسجد را بفرمان شاه اسماعیل ویران کرده بودند، زیرا بر کتیبه‌ها و کاشیهای هر دو اسامی عشره مشرعه نوشته شده بود و اختصاص بیبروان مذهب تسنن داشت.

شهر تبریز را مرکز فرماندهی سپاه خود ساخت، زیرا مصمم بود که زمستان را در تبریز بگذراند و سراسر آذربایجان را مطیع سازد، و در آغاز بهار بعراق و اصفهان و فارس حمله برد.

ولی مدت توقف او در تبریز از هشت روز بیشتر نشد. زیرا هر چه **بازگشت سلطان سلیم**
بخاک عثمانی آذوقه و غلات در شهر و آبادیهای اطراف آن بود، بفرمان شاه اسماعیل سوخته و نابود کرده بودند، و سلطان عثمانی بزحمت می توانست خوراک کافی برای اردوی خویش فراهم سازد. گندم وجود و علوفه لازم را از کردستان و کردستان و ارمنستان بقیمتهای گزاف می خریدند و با فرارسیدن زمستان تدارک آذوقه دشوارتر میشد.

سر بازان ترك و مخصوصاً ینی چریها نیز بانقشدهای سیاسی و نظامی سلطان سلیم در ایران موافق نبودند و میخواستند زودتر بخاندهای خود باز گردند. هنوز دو روز از ورود سلطان بشهر تبریز نگذشته بود که ینی چریها آغاز مخالفت کردند و با آنکه بفرمان سلطان موجب سد ماعشان را یکجا پرداختند، باز هنگام ظهر از گرفتن «شوربا» خودداری نمودند، و این کار علی الرسم نشانه اعتراض و ناخرسندی ایشان بود.

سلطان سلیم **آغا** یعنی فرمانده سپاه ینی چری و جمعی از سران ایشان را نزد خود خواند و با غضب پرسید: «سر بازان چرا شوربا نبردند؟ علت ناراضی بودنشان چیست؟ سه ماه موجب پیش داده ام، از غنائم سهم قابل برده اند، انعام فتح را دوبرابر دیگران گرفته اند، دیگر چه میخواهند؟»

آغا و سران سپاه در جواب گفتند: «استدعای ما و سر بازان اینست که بهمین فتح بزرگ قناعت فرمایند و زودتر بمرزوبوم روم (آسیای صغیر) باز گردند.» و چون سلطان سبب این استدعا را سؤال کرد، بیست و چهار ساعت مهلت خواستند تا جواب خود را نوشته تقدیم کنند.

فردای آنروز عریضه سر بازان بمضمون زیر برای سلطان فرستاده شد:

«... نزدیک چهل و پنج هزار نفس در مملکت ما و نزدیک بیست هزار نفر در خاک ایران بتهمت رفض والحاد طعمه شمشیر غدر و پیداد شد. علمای با

تعصب ما مارا از معنی رفض والحداد بخوبی آگاه نساختند و اعلی حضرت سلطان را نیز اغفال کردند و موجب ریخته شدن خون اینهمه نفوس بیگناه شدند و مارا بکشتن مسلمین برانگیختند. آیا در مملکتی که مانند اهل سنت در اوقات پنجگانه اذان محمدی گویند، و وضو گرفته نماز را بجماعت ادا کنند، و روزه گیرند، و قرآن خوانند، و کلمه طیبه «لا اله الا الله، محمد رسول الله» همیشه بر زبان جاری سازند، مردم را بچه حجت شرعی میتوان کشت؟ اگر دست باز نماز گزاردن و در اذان واقامت «اشهد ان علیاً ولی الله» و «حی علی خیر العمل» گفتن خلاف شرعست، چرا شافعیان گاه دست باز و گاه دست بسته نماز می گزارند، و «اشهد ان علیاً ولی الله» اگرچه بدعت است اما مانند مناره بمسجد ساختن، بدعت حسنه است و همه مقرر و معترفیم که علی ولی خداست، و مؤذنان ما هم در اذانهای صبح «حی علی خیر العمل» می گویند.

«راستی اینست که ما با ایرانیان جنگ نخواهیم کرد، و هر گاه فرمایند که جنگ ما بر سر ملک است، این مملکت ویران باین همه خونریزی نمی آرزود...» سلطان ازین عریضه سخت متأثر شد. فرمان داد ناامان و قضات را گرد آورند و درباره این مسئله از ایشان استفتاء کرد که:

«آیا مذهبی که با اقداعات صوفی اوغلی (شاه اسماعیل) در ایران شیوع یافته حق است یا باطل؟»

علما جوابی بدین مضمون نوشتند:

«چون در پیشگاه علمای مذهب حقه اهل سنت و جماعت بشوت رسیده است که این مذهب مخالف قرآن و سنت و جماعت است، لذا باطل و عدول از اسلامست. هر کس از مسلمانان این طریقه را بپذیرد و پیروی کند مرتد است، و بر پادشاه اسلام واجب است که مرتدان را بسزا رساند و نگذارد که در ممالک اسلام این مذهب ناحق شیوع و رواج یابد. زیرا قرآن را که کلام خداست و کلام قائم بمتکلم است، اینان حادث و مخلوق میدانند و معانی شریفه آنرا تأویل میکنند. و در هر نوع مسئله شرعیه که در حقیقت محکم نباشد، قیاس را قبول نکرده عمل را در ضد آرای اهل سنت بجای می آورند، و این ضدیت را واجب میدانند، و اجماع امت را مشروع ندانسته شیخین ذوی النورین را غاصب خلافت و مرتد قرار داده ناسزا می گویند، و در حق ام المؤمنین عایشه انواع افترا و بهتان روا داشته مشتم بتهمتهای بسیار شنیع نموده لعنت میکنند، و غالب اصحاب کبار، منجمله غالب عشره مبشره و اصحاب صفة و بدر و تحت الشجره را تکفیر کرده سب میکنند، و اهل سنت را بدتر از کافر حربی معرفی نموده مال و جان و عرض مسلمانان پاک را برای خودشان حلال میدانند. غالب چیزهای حرام را حلال و حلال را حرام کرده احکام

قرآن را تغییر می دهند...»^۱

سلطان سلیم خان همین فتوی را بار دو فرستاد تا برای سر بازان خوانند. یمنی چریبان گرچه بظاهر آرام شدند، ولی باز نهانی می گفتند که ما این سخنان را تازه می شنویم و نمی توانیم بی سبب با ایرانیان بجنگیم.

در همان شب نیز سه تیر بسراپرده سلطان زدند و تیرها چادر را سوراخ کرد، ولی هر چه جستجو کردند مرتکبان را نیافتند.

سلطان ناچار تن برضا داد و آماده بازگشت شد. نخست گروهی از هنرمندان و صنعتگران ایرانی تبریز را، از شاعر و نقاش و نویسندگان و زرگر و قالی باف و صحاف و امثال ایشان^۲ برگزید و با جمعی از تجار و توانگران شهر، که بیش از هزار خانوار بودند، همراه دستهای از سر بازان ترک، معروف بدعزب، در روز بیست و دوم ماه رجب باستانبول روانه کرد^۳. خزائن شاه اسماعیل و ذخائر و نفائس و اشیاء گرانبهایی را هم که در تبریز بچنگ آورده بود، با چند زنجیر قیل از اصطبل شاهی، با ایندسته پیاپی تخت عثمانی فرستاد. سه روز بعد نیز خود با بقیه لشکر از شهر بیرون آمد و از راه ارمنستان متوجه آسیای صغیر شد. **بهروزه خانم** زن شاه اسماعیل نیز با اردوی او همراه بود.

سلطان سلیم خان در بازگشت، بجای راه خوی، طریق مرند و **از تبریز تا اماسیه** ز نوز را اختیار کرد، زیرا که درین راه آذوقه بیشتر بود. هنگام عبور از رود ارس، بسبب طغیان آب، نزدیک دوهزار تن از همراهانش غرق شدند. سر بازان پیاده بر روی مشکهایی بر از باد از پوست بز، شنا کمان از آب گذشتند. توپها و عراده های جنگی را نیز روی چوبهایی که بهم بستند و بآب افکنده بودند، از رودخانه گذراندند و بسیاری از آنها بآب افتاد.

۱- انقلاب الاسلام، صفحات ۲۱۸ و ۲۱۹

۲- عده هنرمندان و صنعتگرانی را که سلطان سلیم باستانبول فرستاد باختلاف از چهل تا هزار تن نوشته اند.

۳- بدیع الزمان میرزا پسر سلطان حسین میرزا بایقرا، نواده تیمور، حکمران بلخ هم، که از سال ۹۱۴ هجری بسبب حمله شیبک خان از بک بخراسان، بدر بار شاه اسماعیل پناه آورده بود، با ایندسته باستانبول رفت.

روز دوم ماه شعبان شهر **نخجوان** بتصرف سپاهیان ترك درآمد و روز هفتم آنامه قلعه **ایروان** گشوده شد. از آنجا سلطان به **قارص** و **ارزروم** رفت و در روز بیست و هشتم همان ماه خیر رسید که قلعه **بایبورد** نیز بدست سپاهیان ترك افتاده است.

سلطان سلیم از **ارزروم** راه **اماسیه** پیش گرفت و در روز ششم شوال سال ۹۲۰ وارد آن شهر شد. پنجروز بعد چهارتن از رجال بزرگ دربار ایران بنام **میر نورالدین عبدالوهاب**، **قاضی اسحق**، **ملاشکرالله مغانی** و **حمزه خلیفه** با نامه و هدایایی از طرف شاه اسماعیل به اماسیه رسیدند. ریاست این هیئت با **میر نورالدین عبدالوهاب** بود و او مأموریت داشت که پس از تقدیم نامه و هدایای شاه، از سلطان خواهش کند که **بهروزه خانم** زن او را بایران باز فرستد. سلطان سلیم خان در جواب بسفیران شاه اسماعیل گفت:

« بصوفی اوغلی بنویسید که حضرت خداوندگار (یعنی سلطان سلیم)

میگوید زنش را بفتوای علمای اهل سنت بشوهر دادم تا بدانند که زنان مسلمین را در حضور شوهرشان بکام قزلباشان دادن چه تأثیری دارد... آنروزها که باغوای ملاحای بیدین و دنیاپرست علما و اعیان سنیان ایرانرا زنده زنده با آتش می انداخت، و دختران مسلمین را مثل اسرای کفار حربی محل اطفای آتش شهوت قرار میداد... آیا نمیدانست که منتقم حقیقی انتقام خواهد کشید؟ تا از آن مذهب ناحق عدول نکنند و آن آخوندهای بیدین را که فتوی بجواز وحلیت ضبط املاک و اموال و اولاد و عیال و ریختن خون ناحق مسلمین و سب خلفای ثلاث و ام المؤمنین و سایر اصحاب کرام و تابعین داده اند، باین درگاه نفرستد و بدعتهایی که خلاف شرع انوراست و شایع ساخته ممنوع و مرفوع نسازد، او را و تابعانش را بدتر و کمتر از کافر حربی میشناسم. در شریعت غراهم بدون ضرورت مصالحه با کافر حربی حرامست. انشاءالله رحمن باز در اول بهار در قلب مملکتش با او روبرو خواهم شد و بار دوم باز بخت یکدیگر را آزمایش خواهیم کرد...»

چند روز بعد نیز فرمان داد که سفیران شاه را بزندان افکندند. **میر عبدالوهاب** و **قاضی اسحق** را بقسطنطنیه فرستادند و **ملاشکرالله مغانی** و **حمزه خلیفه** را در قلعه ای نزدیک «**ادرنه**» محبوس کردند.

امتناع سلطان سلیم خان از بازفرستادن «بهروزه خانم» بایران تمام سلاطین و علمای ممالک اسلامی را خشمگین و متأثر کرد. حتی بسیاری از علمای عثمانی هم او را بدینکار ملامت کردند و گفتند که هیچ فاتح مسلمانی حق ندارد زن دشمن خود را که مسلمانست تصاحب کند.

چنانکه پیش ازین گفته شد، برخی از مورخان دوره صفوی بشرکت **سرنوشت بهروزه خانم** زنان ایرانی در جنگ چالدران اشاره کرده اند^۱، ولی در هیچیک از آثار نویسندگان ایرانی اینزمان، که در دسترس نگارنده قرار گرفته است، درباره اسیر شدن زنان شاه اسماعیل چیزی دیده نمیشود. بنابراین آنچه درین باب نوشته ایم، منحصرأ از تواریخ عثمانی، که نویسندگان بعضی از آنها نیز با سلطان سلیم خان اول معاصر بوده اند، گرفته شده است.

بگفته نویسندگان ترك سلطان سلیم خان بقصد آزردن و تحقیر کردن شاه اسماعیل مصمم بود که زن او **بهروزه خانم** را بایران باز نفرستند و باوی مانند اسیری که از کفار حربی گرفته باشند، رفتار کند. ولی چون مشاهده کرد که باز فرستادن اینزن بایران و نگهداشتن او در اردوی عثمانی، موجب بدگمانی سرداران و سربازان ینی چری و ناخرسندی علما گردیده است، درصدد برآمد که از طریق دینی این مشکل را حل کند و مقهود ناپسند خویش را بانجام رساند.

پس روزی **جعفر چلبی تاجزاده** از علمای بزرگ عثمانی را، که نخست شغل **نشانبجی** یا منشی حضور داشت، و از ماه شعبان آنسال بمقام **قاضی عسکر** ناطولی، که از مقامات بزرگ دینی عثمانی بود، منصوب شده بود، احضار کرد و از وی درباره شوهر دادن «بهروزه خانم» فتوی خواست، و همینکه قاضی باین امر فتوی داد، امر کرد که او خود با آنزن ازدواج کند.

۱- مثل تاریخ جهان آرا، منسوب به ملا یو بکر لهرانی، نسخه خطی کتابخانه ملی، و تاریخ عالم آرای شاه اسماعیل، نسخه خطی متعلق بکتابخانه آقای وحیدالملک شیبانی.

بعقیده مورخان ترك سليم با انتخاب قاضی عسکر بهمسری بهروزخانم نیز میخواست
تیردیگری بر قلب حریف زند، و با این کار ناشایسته نشان دهد که زن «شیخزاده» شایسته
همسری باسرداران و جنگاوران نیست و او را جز باهل سبجه و دستار نمیتوان داد.
جعفر چلبی بخاطر سلطان ناگزیر بچنان ازدواج نامطلوبی رضا داد و سرانجام
جان بر سر این کار گذاشت.

هنوز دو ماه ازین ازدواج شوم نگذشته بود که بار دیگر سر بازان ینی چری در
اماسیه بشورش برخاستند و خانه پیری پاشا وزیر مشاور سلطان، و یکی از عاهای عثمانی
بنام حلیمی را، که معلم و مورد کمال احترام وی بود، غارت کردند. این شورش و نافرمانی ده
روز دوام یافت. سرانجام سلطان سلیم چون «احمد پاشا هر سگلی اوغلی» صدراعظم سابق
و «احمد پاشا دو قه کین اوغلی» صدراعظم تازه را محرک و مسبب شورش میدانست، اولی را
از تمام مناصبی که داشت معزول کرد و دیگری را بدست خود کشت. (۱۸۱ مجرمه سال
۹۲۱ هجری).

ششماه بعد نیز چون باستانبول باز کشت، در صدد برآمد که علل اساسی شورش
ینی چریها را در تبریز و اماسیه پیدا کند و محرکان و مقصران اصلی را بسزا رساند. پس
جمعی از سران و ریش سفیدان ینی چری را احضار کرد و سخن از شورشهای مذکور
بمیان آورد و خود را غضبناک ساخت و تهدید کرد که اگر نام مقصران و مفسدان را نگویند
از سلطنت کناره خواهد گرفت. پس از چند روز گفت و شنید معلوم شد که محرکان شورش
اسکندر پاشا آغا یافر مانده سپاه ینی چری و نایب او **بال یمیز اوغلی عثمان سگبانباشی**
بوده اند، و در شورش اماسیه **تاجزاده جعفر چلبی قاضی عسکر** نیز دست داشته است.

سلطان سلیم ازینکه جعفر چلبی در اماسیه با شورش طلبان همدست گشته بود،
در اندیشه شد. زیرا قاضی عسکر تازمانی که اردو به چالدران میرفت و سر نوشت جنگ
معلوم نبود، همواره افراد سپاه را بر رعایت نظام و آرامش و اطاعت دعوت میکرد. پس
بچه علت بعد از شکست دشمن و باز کشت سپاه تغییر روش داده و در اماسیه با تحریکات
کنندگان همدست شده بود؟

نافرمانی و شورش ینی چریها و پیرا کندگی سپاه برای قاضی عسکر چه سودی داشته است؟ سلطان پس از اندیشه بسیار ناگهان متوجه شد که خیانت تاجزاده جعفر چلبی پس از ازدواج او با **بهروزه خانم** صورت گرفته است، و بدین نکته پی برد که شاید قاضی - عسکر را آزن ایرانی بچنین کاری برانگیخته باشد، تا بدین وسیله اردوی عثمانی پراکنده شود و سلطان ناگزیر از حمله دیگری بخاک ایران منصرف گردد.

اعدام «اسکندر پاشا» و نایب او آسان بود. ولی کشتن قاضی عسکر دشوار می نمود. زیرا از آغاز دولت عثمانی تا زمان او هیچ سلطانی بکشتن یکی از علمای دین فرمان نداده بود.

سایم بعد از اندیشه بسیار مصمم شد که فرمان قتل جعفر چلبی را از خود او بگیرد. پس او را بحضور طلبید و ناگهان پرسید: - جعفر چلبی، بموجب قوانین شریعت کسی که سر بازان اسلام را بشورش و نافرمانی برانگیزد و برای باطل کردن نقشه های دولت نوطند کند، مجازاتش چیست؟

قاضی عسکر در جواب گفت: - اعلی حضرتنا، اگر گناهش ثابت شود مجازاتش مرگ است.

سلطان خیره در چشمان او نگریست و گفت: - جعفر، تو خود حکم باعدام خویشتن دادی.

جعفر باقی فدای کد بظاهر آرام می نمود پرسید: - دلیل مقصر بودن من چیست؟ سلطان جواب داد: - تمام سران ینی چری خیانت ترا فاش کرده و بدرستی آن سوگند خورده اند.

قاضی عسکر گفت: - استدعای عاجزانه چاکر از پیشگاه خواندگار آنست که عدل و انصاف را رعایت فرماید و کاری نکند که خدای ناکرده خون بیگناهی بر گردش بماند. جعفر می دانست که سلیم سنگدل را بر سر رحم آوردن امریست محال. ولی از بیم مرگ جسارت یافت و گستاخانه گفت: - اعلی حضرتنا، هارون الرشید چون جعفر بر مکی را بیگناه کشته بود بایکدنیا ندامت از جهان رفت. کاری نکنید که بسر نوشت او گرفتار شوید.

سلیم با کمال خونسردی جواب داد: - صدای خائنین باید الی الابد خاموش شود. حکمی که من با سمت فرماندهی عالی لشکر درباره سرداران خیانتکار سپاه داده‌ام، و حکمی که تو با عنوان قاضی عسکر درباره خویشمن داده‌ای، هر دو اجرا خواهد شد. برو زودتر خود را برای مردن آماده کن!

«اسکندر پاشا» و «بالیمیز اوغلی عثمان» را بفرمان سلطان پیش چشم او گردن زدند و اجسادشان را جلوسگان انداختند. ولی بقاضی عسکر اجازه داد که پیش از مرگ نماز گزارد، و او را دور از انظار باریسمانی ابریشمین خفه کردند.

برخی از مورخان ترك نوشته‌اند علت قتل جعفر چلبی آن بود که برخلاف امر سلطان با «بهروزه خانم» هم بستر شد. می‌نویسند سلطان سلیم روزی که این زن را بوی میسپرد گفت: - «جعفر، من ترا مرد درستکاری میدانم. این زن متعه نیست، منکوحه است. او را بتو امانت میسپارم. مبادا باو دست درازی کنی... من فقط برای اینکه دل «اردبیل اوغلی» را بسوزانم باوی مانند اسیران رفتار میکنم، و گرند زن گوینده لاله الی الله ازین گونه امراض مصونست...» و چون بعد از آن شنید که بهروزه خانم آستان است، بظاهر چیزی نگفت، ولی شورش سر بازان را بهانه ساخت و جعفر چلبی را مجازات کرد!

سر نوشت بهروزه خانم پس از مرگ جعفر چلبی روشن نیست. همینقدر میدانیم که در استانبول محترم زندگی میکرد و سلطان سلیم شخصاً مراقب احوال وی بود. چنانکه در روز یازدهم ماه رمضان ۹۲۱ یک دستگاه کالسکه اسبی بانه خواجه سرا و یکدسته غلام و پنج هزار آقچه پول عثمانی (در حدود هشتاد و سه توهان پول ایران در دوره صفوی) برای او فرستاد تا از استانبول بشهر «ادرند» رود.

۱- نقل از انقلاب الاسلام، صفحات ۲۶۳ و ۲۶۴. - اشاره جعفر چلبی بدستان هارون الرشید و قتل جعفر برمکی هم این روایت را تأیید میکند. زیرا که هارون الرشید نیز جعفر را بچنین گناهی هلاک کرده بود.

۱۲- روابط ایران و عثمانی پس از جنگ چالدران

شاه اسماعیل وقتی که در جنگ چالدران از سلطان سلیم خان اول سیاست شاه اسماعیل پس شکست خورد و مجروح شد، بیست و هشت سال داشت. تا این زمان از جنگ چالدران در هیچ جنگی شکست نخورده و زخم برنداشته بود و چون پیوسته خود را پیروز و دشمنان را مغلوب و مهزور دیده بود، هیچکس را هم او را خود نمی‌دانست و خویشتن را شکست ناپذیر می‌پنداشت.

شکست چالدران در اخلاق و رفتار او تأثیر فراوان کرد. خودخواهی و غرورش بنویسدی و مال را مبدل شد. پس از آنکه از دست چالدران بگریز و از آنجا بدو جزین رفت، آن شکست را ماتم گرفت. لباس سیاه پوشید و عمامه سیاه بر سر نهاد و دستور داد آنکه عموم سادات نیز سیاه پوشیدند و مانند وی دستار سیاه بر بستند. پرده بیرقهای سپاه را هم بفرمان وی سیاه کردند و بر آنها با خطی سفید کلمه «القصاص» نوشتند. حتی نوشته‌اند که چون یکی از زبانش در همان سال پسری آورد، نام او را **القاص** نهاد. از همان سال نیز در شرابخوری بر او افراط رفت، و کاسه سرشیمک خان را که جام شرابش بود، کمتر از دست می‌گذاشت.

در ترویج مذهب شیعه نیز از سختگیری و خشونت و کشتار خودداری کرد و بحکام ولایات دستور داد که خلق خدا را برای ترک و تبدیل مذهب نرنجانند.

پس از آن در صدد برآمد که با دشمن از در صلح درآید، و چنانکه پیش ازین اشاره کردیم، هیئتی را بریاست **میر نورالدین عبدالوهاب** با نامدای دوستانه و هدایای گرانها نزد سلطان سلیم خان فرستاد تا قرارداد صلح منعقد کنند و زنی بهروزه خانم را بازستانند. ولی سلطان سلیم چون مصمم بود که سال دیگر باز بخاک ایران حمله آورد، بدرخواستهای او اعمنائی نکرد و سفیرانش را بزندان افکند.

شاه اسماعیل چون حریف را در دشمنی پایدار دید، ناگزیر بیچاره جوئی برخاست. نخست **نورعلی خلیفه روملو** و **محمد بیگ ایغوت اوغلی** از سرداران نامی قزلباش

را مأموز کرد که در نواحی ارزنجان و «سیواس» بقتل و غارت پردازند. ولی این دوسردار کاری از پیش نبردند و در نزدیکی ارزنجان از سپاهیان ترك شكست یافتند و نورعلی خلیفه بهلاکت رسید (جمادی الاخر سال ۹۲۱ هجری).

پس از آن شاه اسماعیل **قراخان استاجلو** برادر **خان محمد**، حکمران قدیم دیاربکر، را با نولایت روانه کرد تا در راه اردوی عثمانی آبادیها را بسوزاند و آذوقه را نابود کند و گاه و بیگاه بر اردوی دشمن بتازد. این سردار هم با آنکه قلعه دیاربکر را محاصره کرد و جمعی از سربازان ترك را بظاک انداخت، از عهده گشودن آن قلعه بر نیامد و سرانجام بمیرتفنگی کشته شد.

شاه اسماعیل با «علاءالدوله ذوالقدر» هم از در اتحاد درآمد و هدایائی نزد وی فرستاد و تحریکش کرد که در سرحدات قلمرو خویش بر قلاع عثمانی حمله برد و آذوقه و ذخیره‌های را که سلطان سلیم در آن قلعه‌ها برای حمله دیگری بایران فراهم آورده بود، غارت کند. «علاءالدوله» نیز بتحریک وی چنین کرد، ولی اینکار سبب شد که سلطان سلیم خان با سیاه بسیار بدفع وی همت گماشت و در ماه ربیع الثانی سال ۹۲۱ هجری قوای ذوالقدر را در محل **گوکسو** درهم شکست. «علاءالدوله» درین جنگ کشته شد و سراسر متصرفاتش بدست سلطان سلیم خان افتاد.

در اواخر سال ۹۲۱ هجری بار دیگر شاه اسماعیل سفیرانی بنام **کمال الدین حسین بیگ** و **بهرام آقا** با هدایای گرانبها و نامه‌های دوستانه بدربار استانبول فرستاد و از سلطان سلیم خان درخواست صلح کرد. سلطان سفرای ایران را در روز سوم شوال آنسال بحضور پذیرفت، ولی آئین دست‌بوسی که نشان دوستی و محبت بود انجام نگرفت. روز دیگر نامه شاه اسماعیل را بشرح زیر در حضور سلطان خواندند:

آخرین نامه شاه اسماعیل به سلطان سلیم خان:

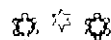
«حضرت سامی مرتبت عالی منقبت سلطنت پناه عدالت دستگاده، خورشید رفعت، جمشید رتبت، فریدون فراسکندر در، دارای ممالک آرای، ناهید ارتفاع برجیس ارتفاع، افتخار اعظام السلاطین، اعتضاد افخم الخواقین، رافع اعلام الملك والدین، حامی الاسلام والمسلمین، المنتشر مناشیر معدنه فی الآفاق، الظاهر تباشیر نصفته من افق الاستحقاق، المؤید من عند الملك الاله، غیاث السلطنة و

المعدة والحشمة والشوكة والاقبال ، سلططان سليم شاه ، ايدالله ميامن ملكه و سلطانه وايدده بكمال لطفه واحسانه . شرايف دعوات طيبات محبت آيات و لطايف تحيات زا كيات مودت سمات مقتبس از انوار « ان اربكم في ايام دهر كم نفحات » كه طراوت ازهار و نضارت گلزارش صفا بخش خاطر از باب صدق و صفا و روح افزاي ضمير اصحاب صداقت و ولا بود و نسيم دلگشاي آن مروح ارواح و مفتوح ابواب فتوح باشد ، متحف و مهدي و مبلغ و مؤدي داشته منهاي ضمير منير مظهر تنوير آنكه بنا بر استحكام قواعد محبت و ولا و انتظام مودت و صفا كه از مقتضيات آثار علاقه ابوت و بنوت و متممات اطوار رابطه فتوت و مروت است و در سوابق ايام با تم واحق تحقق آن از جانب حضرت ابوت مكان فردوس آشيان انارالله برهانه بنوعی منظور و مشهود بود كه محسود سلاطين اقطار و مغبوط خواقين امصار گشته على الدوام چنانچه مستدعاى شيمه جليله و مقتضاي فطرت اصليه اين محب است بدفع و رفع ارباب زيغ و عدوان و قلع و قمع اصحاب عصيان و طغيان اشتغال نمود ، و بهيچوجه از آنجانب امكان مخالفت و احتمال منازعت ملحوظ و متصور نبود . بلكه هميشه احياء مراسم محبت موروثي صميمي و اعلاء معالم صداقت يقيني قديمي فيما بين اولاد امجاد سلطنت نژاد حضرت فردوس مكان نسبت اين محب را از حضرت خلافت مرتبت ظهور مي يافت ، و اشعه لمعات نير اختصاص و اتحاد در مجايي خواطر و مر اياي ضمير از ايشان مي تافت .

« مكمون ضمير و مكنون خاطر تصوير معاني آن بود كه هر گاه كه در امور سلطنت و مهام مملكت بميامن معدت و نصف آن حضرت اتساق و انتظام يابد تسديد اين معاني و تشييد اين مباني بموجب فرموده مجته الآباء قرابة الابناء ، بنوعی ثبوت و تحقق پذيرد كه در وقايع ملكيه و مليه و حوادث دينيه و دنويه از جانبين و وظائف موافقت امداد و لوازم موافقت اسعاد بظهور رسد ، فكيف كه مظنه تعرض و مداخلت و تصور تعصب و مجادلت . اما عجب از اعتقاد آنست كه منشأ نشأه خلاف ، غير افساد ارباب فتنه و فساد و ايقاع اصحاب اغراض و عناد نبوده ، از اقاويل كاذبه باطله و اباطيل لا طائله جمعي غرضناك بي باك آئينه خاطر بي عيب را كه مطرح انوار غيب است ، مكدس ساخته باشند ، و ضمير منير را از انعكاس صور معاني صفا و وفاء ارثي و اتساقی برداخته . و مع ذلك همچنان از جبلت كريمه و محبت قديمه تعجب تام روى نمود كه با وجود تأسيس آن قواعد مشيده الاركان و ترصيف آن مقاعد مستحكمة البنيان تاثير اقوال و تغيير احوال تواند بود .

« بناء عليه هر چند از اكناف اخبار توجه ايشان بدین بلاد آثار خلاف مقتضيات محبت و وداد ميرسند ، قطع رابطه اعتماد ننموده بسمع قبول مسوع نميشد ، و شاهد عدل اين كلام صدق آنكه در آن هنگام چنانچه بمسامع عليه رسیده باشد ، احضار عساكر اطراف نكرده بعد از تيقن آن اخبار بامخصوصی چند از ملازمان ركاب و معدودی از مردم حدود « ديار بكر » وقت الضروره بصوب مقابله استقبال نمود ، و حسب المقدور آنچه مر قوم صفايح صحايف غيب بود بر لوايح عالم

شهادت بر تو انداخت . و چون استنشاق نسایم صلاح و استرواح روایح اصلاح
 حین معاودت از ریاض احوال ایشان نموده ، همگی همت و جملگی نهمت بامنیت
 بلاد و فراغ عباد مصروف و منمطف بود . حمایت حدود اسلام مغزون خزینه نیت
 و ممکنون گنجینه طویت بود . مخالفت سلاطین دیندار موجب اختلال مبانی دین و
 ایمان و سبب جرأت و جسارت اهل کفر و عصیان میشود . هر آینه بمقتضای حقیقت
 مؤدای «من سبق بین الاخوان بالصلح فهو اسبق بدخول الجنة» رعایة الحقوق الاخوة
 و وثوق المحبة باهداء آثار موافقت و اشعار شعاع مصادقت مسابقت نموده و مضمون
 سعادت رهنمون آیه کریمه «الصلح خیر» ، و ان طائفان من المؤمنین اقتتلوا فاصلحو اینهم ما
 ولا تتبع سبیل المفسدین « وجهه توجه و قدوة تنبه ساخته سیادت و نقابت پناهی ،
 افادت و افاضت دستگامی ، امیر نورالسیاده و نورالدین عبدالوهاب را جهت
 تأسیس اساس یگانگی و تغییر مخالفت و بیگانگی بدانصوب صواب مأب روانه
 گردانیده است ، و ترصد آن بود که چون اصلاح کافه انام و مصالح اهل اسلام را
 متضمن است ، سیادت مأب مشارالیه را بزودی روانه ساخته اظهار خصایص اتحاد
 ذاتی علی الرسم السابق والوجه اللایق فرمایند ، و اکنون مدتی از آن گذشته و
 اثری بر آن مترتب نگشته ، بخاطر خطور نمود که چون درین اثنا بی وقوف و
 شعور جانبین بعضی امراء حدود طرفین تجاوز نموده صورتی چند بفعل آورده که
 موهم تبلیغات محوله سیادت پناهی مرضی الصفاست ، همان که سبب تسویف و
 تعویق آن باشد . لهذا امارت مأبی رفعت نصابی کمال الدین حسین بیگ و عمده
 الاعاظم بهرام آغا را که از زمره خواص ارباب اخلاص این خاندانند ، فرستاد
 و تفصیل حالات بتقریر وافی مشارالیهما که از حقایق آن کماهی آگاهی دارند و
 معتمد علیه اند محول شد که هنگام مجال مرفوع گردانند . یقین که مصالح عموم
 انام و انتظام مناظم امور جمهور اهل اسلام را نصب العین ساخته فتح ابواب رخا
 و نشر اسباب و لا با نبعث و سایط و رسایل و تجویز آمد شد قوافل و رواحل خواهند
 فرمود ، و الحق از ارسال رسل و ابلاغ مراسلات و بسط بساط مفاوضات و مکاتبات
 غیر ملاحظه فراغ حال عموم برابا و جمعیت بال قاطبه رعایا نبوده و نیست . چه
 وثوق بعنایت نامتناهی و اعتماد بکرم بیدریغ الهی زیاده از آنست که صورت
 دیگر متصور خاطر تواند شد . والدعا مخلد و مؤید و ختم بالصلوة علی محمد و
 آل محمد ، بمقام تبریز .»



سلطان سلیم خان باین نامه نیز جوابی نداد و باز سفیران شاه را بزندان انداخت.
 پس از آن شاه اسماعیل نامه‌ای بادویست غلام و کنیز گرجی و ترکمان برای
 سلطان مصر الملك الاشرف قانصو غوری فرستاد ، و بر ضد سلطان عثمانی با او متحد

شد. در همانحال نیز سفیرانی به چارستان و لهستان و صربستان روانه کرد و سلاطین این ممالک را بجهنگ با سلطان عثمانی تشویق نمود^۱. از طرفی نیز باقی مانده صوفیان آناتولی را، که در قلعه تورخال از توابع اماسیه گرد آمده بودند، تقویت کرد و ایشان در سال ۹۲۵ هجری بتحریک و دستیاری وی خروج کردند و در آناتولی بتاخت و تاز و غارت پرداختند و امیرالامرای «قرامان» را که بدفع آنان رفت، کشتند. ولی سرانجام از **علی بیگ شهسوار اوغلی** وزیر عثمانی شکست خوردند و پراکنده شدند.

سلطان سلیم خان تا سال ۹۲۳ قسمتی از کردستان و گرجستان را هم با سراسر شام و مصر تسخیر کرد و آخرین خلیفه عباسی **مصرا المتوکل علی الله محمد هم**، که در آنکشور بعنوان خلافت دلخوش بود، مقام خلافت را بدو سپرد. و چنانکه برخی از مورخان نوشته اند، سلیم ازین تاریخ عنوان خلافت را هم بر عنوان سلطنت اضافه کرد. سلطان سلیم خان در سال ۹۲۶، با آنکه بیمار بود، از قسطنطنیه بیرون آمد تا به درنده بود و مقدمات حمله دیگری را ب خاک ایران فراهم سازد. ولی در راه در گذشت (هشم شوال ۹۲۶) و با زردی شوم خود، که تسخیر سراسر ایران بود، نرسید.

شاه اسماعیل نیز در شب دوشنبه نوزدهم رجب سال ۹۳۰ هجری بمرض سل در محل **صائن کدوکی**، نزدیک شهر «سراب» آذربایجان، در سنی و هشت سالگی وفات یافت.

رتال جامع علوم انسانی

۱- رجوع کنید بکتاب روابط ایران و اروپا در دوره صفویه، تألیف نویسنده این مقاله چاپ تهران، سال ۱۳۱۶.

۱۳. ماخذ مهم مقاله جنگ چالدران :

- ۱- احسن التواریخ ، تألیف حسن روملو ، چاپ کلکته در سال ۱۹۳۱ میلادی .
 - ۲- احسن التواریخ ، تألیف محمد فرید بیگ ، ترجمه فارسی میرزا عبدالباقی مستوفی اصفهانی ، در سالهای ۱۳۲۴ تا ۱۳۳۰ هجری ، چاپ تهران .
 - ۳- تاریخ الهی ، از ملا احمد تئوی ، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس ، (Supp. 1326) از فهرست بلوشه .
 - ۴- تاریخ جهان آراء ، منسوب به ملا ابوبکر تهرانی ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران .
 - ۵- تاریخ هشت بهشت ، از حکیم الدین ادریس بدلیسی ، نسخه خطی متعلق به آقای سعید نفیسی .
 - ۶- حبیب السیر ، تألیف غیاث الدین خواندمیر ، چاپ تهران .
 - ۷- خلاصه التواریخ ، از قاضی احمد حسینی ، معروف به میر منشی قمی ، نسخه خطی .
 - ۸- دائرة المعارف اسلامی ، چاپ «لیدن» .
 - ۹- روضة الصفا ، تألیف محمد بن خاوندشاه ، معروف به میرخواند ، چاپ تهران در سال ۱۲۷۴ هجری .
 - ۱۰- روضة الصفویه ، تألیف میرزا بیگ جنابدی ، نسخه خطی .
 - ۱۱- زبدة التواریخ ، تألیف ملا کمال پسر جلال الدین محمد منجم بردی ، نسخه خطی از آقای سعید نفیسی .
 - ۱۲- عالم آرای شاه اسماعیل ، نسخه خطی ، متعلق به آقای وحید الملک شیبانی .
 - ۱۳- عالم آرای عباسی ، از اسکندر بیگ منشی ترکمان ، چاپ تهران در سال ۱۳۱۴ هجری .
 - ۱۴- قصص الخاقانی ، تألیف ولی قلی شاملو ، نسخه خطی کتابخانه ملی تهران .
 - ۱۵- انقلاب الاسلام بین الخاص والعام ، تألیف محمد عارف ارزرومی در سال ۱۳۰۷ هجری قمری در تهران . نسخه خطی کتابخانه ملی شماره ۱۳۰۸ - منابع این کتاب نفیس که برای ناصر الدین شاه قاچار گرد آورده ازین قرار است :
- تاج التواریخ ، از خواجه سعدالدین .
 حقیقه التواریخ ، از اسماعیل بیگ توقیعی .
 مشاهیر النساء ، از ذهبی افندی .
 تاریخ جهان نما ، از مصطفی افندی معروف به کاتب چلبی .
 مصباح الساری ، از دکتر ابراهیم افندی .

- ۱۶- منشآت السلاطین، تألیف احمد فریدون توقیعی، معروف بفریدون بیگ، چاپ استانبول، در سال ۱۲۷۴ هجری .
- ۱۷- منشآت فارسی و ترکی، نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس . بنمره (Ancien fonds 78) از فهرست بلوشه .
- ۱۸- تاریخ ادبیات ایران، از آغاز عهد صفویه تا زمان حاضر. تألیف پروفیسور ادوارد براون انگلیسی.
- ۱۹- تاریخ کشیشان کرمیت در ایران، چاپ لندن، بزبان انگلیسی، در سال ۱۹۳۹.
- ۲۰- تاریخ شاه اسماعیل اول، بزبان انگلیسی، تألیف غلام سرور، چاپ علیگر.
- ۲۱- تاریخ امپراطوری عثمانی، تألیف هامر، ترجمه فرانسه از مسیو دوشه (Dochez) در سالهای ۱۸۴۰/۴۲.
- ۲۲- تاریخ ترکیه، تألیف کنل لاهوش، چاپ پاریس در سال ۱۹۳۴ بزبان فرانسه .
- ۲۳- تاریخ جنگهای ایران و عثمانی، از مینادوی (Minadoi)، ترجمه انگلیسی آن از هارتول، چاپ لندن در ۱۵۹۵.
- ۲۴- صحائف الاخبار، تألیف منجم باشی، چاپ استانبول.
- ۲۵- تاریخ لاویس ورامبو، بزبان فرانسه، چاپ پاریس .